خلافت و امامت

**دیدگاه:**

**علامه شیخ عمر نسفی**

**ترجمه:**

**علامه ماموستا ملا محمد ربیعی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | خلافت و امامت |
| **نویسنده:**  | علامه شیخ عمر نسقی  |
| **مترجم:** | علامه ماموستا ملا محمد ربیعی |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  |

|  |
| --- |
| آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری |

 |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

[سخن ناشر 7](#_Toc434394526)

[تفضیل در بین خلفاء راشدین 10](#_Toc434394527)

[شرح لغات: 10](#_Toc434394528)

[شرح اجمالی: 11](#_Toc434394529)

[ابوبکر صدیق **س** خلیفه‌ی رسول خدا **ج**: 13](#_Toc434394530)

[امیرالمؤمنین عمر بن خطاب **س** 18](#_Toc434394531)

[دلایل فضل و برتری فاروق س: 18](#_Toc434394532)

[امیرالمؤمنین عثمان بن عفان عدوی **س** 23](#_Toc434394533)

[دلایل افضلیت عثمان س عبارتند از: 25](#_Toc434394534)

[امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب **س** 29](#_Toc434394535)

[دلایل افضلیت علی س بر سایر صحابه : 30](#_Toc434394536)

[ثانیاً: چه کسی برای خلافت سزاوارتر است؟ 32](#_Toc434394537)

[دلایلی کسانی که قایل به اولویت ابوبکر س هستند 32](#_Toc434394538)

[دلایل کسانی که خلافت را حق علی س و سزاوار او می دانند: 37](#_Toc434394539)

[شرح اجمالی: 47](#_Toc434394540)

[آیا لازم است که امام و پیشوای مسلمانان معصوم باشد؟ 48](#_Toc434394541)

[و آیا لازم است که امام و رهبر برترین و داناترین مردم زمان خود باشد؟ 49](#_Toc434394542)

[شرایطی که باید امام و رهبر واجد آن باشد چیست؟ 49](#_Toc434394543)

[آیا پیشوا و رهبر به سبب انجام گناه یا ظلم (از مقام خود) بر کنار می‌شود؟ 50](#_Toc434394544)

[آیا تعدد امام و رهبر جایز است؟ 52](#_Toc434394545)

[اگر کسی به زور فایق آمد و بر حکومت مستولی شد آیا امام محسوب می‌شود؟ 52](#_Toc434394546)

[امامت و شروط آن از نظر اهل سنت و شیعه امامیه 54](#_Toc434394547)

[خلافت عمر **س** 66](#_Toc434394548)

[خلافت عثمان **س** 69](#_Toc434394549)

[خلافت علی **س** 72](#_Toc434394550)

[خلافت حسن **س** 74](#_Toc434394551)

[اهل بیت حضرت **ج** 76](#_Toc434394552)

[خلافت و امامت 81](#_Toc434394553)

[اسامی جانشینان رسول اکرم **ج** در حیات شریف آن حضرت 100](#_Toc434394554)

[شرایط و وظایف امام 102](#_Toc434394555)

[احکام و اجرای آنها 106](#_Toc434394556)

[مقامات عالیه 113](#_Toc434394557)

[مقام حضرت عیسی ÷: 113](#_Toc434394558)

[مقام صدیقین و شهداء و صالحین 114](#_Toc434394559)

[مقام صحابه و خلفای راشدین 115](#_Toc434394560)

[مقام جهاد به مال و جان 116](#_Toc434394561)

[مقام مجاهدین 118](#_Toc434394562)

[مقام زنان در اسلام 119](#_Toc434394563)

[مقام زنان جهان 120](#_Toc434394564)

[زنان پیامبر مادران مومنان 121](#_Toc434394565)

[اهل بیت پیامبر ج: 121](#_Toc434394566)

[زنان پیامبر نمونه عصمت و شرافت 122](#_Toc434394567)

[رد شبهه 127](#_Toc434394568)

[مقام تابعین 129](#_Toc434394569)

[بهترین قرن (صده) 129](#_Toc434394570)

[عشره مبشره 130](#_Toc434394571)

سخن ناشر

الحمد لله رب العالـمين، والصلاة والسلام على قائد وهادي الأمة إلى الصراط الـمستقيم. وعلى آله وأصحابه أجـمعين، الذين هاجروا وجاهدوا بأموالـهم وأنفسهم في سبيل الله.

برادران و خواهران گرامی! از آنجا که جمعی کثیری از دانشجویان اهل سنت و علاقمندان به مطالعه و بررسی موضوع خلافت و امامت، به ویژه دانشجویان دانشگاه‌های مذاهب و فرق اسلامی نیاز مبرم به یک جزوه درباره‌ی مسئله ((خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت)) داشتند؛ لذا انتشارات کردستان جهت رفع این نیاز اقدام به تهیه‌ی جزوه ای در این موضوع نموده و برای این کار از کتاب ((شرح عقاید اهل سنت)) که متن آن تالیف شیخ عمر نسفی از علمای قرن چهارم و پنجم هجری قمری می‌باشد و کتاب ((فوائد الفوائح)) تالیف سید عبدالرحیم مولوی از علمای قرن سیزدهم و کتاب ((آئینه اسلام)) مرحوم ماموستا ملا محمد ربیعی معاصر استفاده شده است.

امیدوارم مورد رضایت پروردگار قرار گیرد و باعث آگاهی و وحدت مسلمانان شود. آمین.

دیدگاه علامه شیخ عمر نسفی

از علمای قرن 5-4 هـ ق

درباره خلافت و امامت

به شرح دکتر عبدالملک السعدی

و ترجمه امیر صادق تبریزی

بسم الله الرحمن الرحیم

وأفضل البشر بعد نبينا: أبوبكر الصديق، ثم عمر الفاروق، ثم عثمـان ذوالنورين، ثم علی الـمرتضى ش، وخلافتهم على هذا الترتيب، «والخلافة ثلاثون سنة ثم بعدها ملك وإمارة».

برترین کسی بعد از پیامبر ج ابوبکر صدیق است، بعد عمر فاروق و سپس عثمان ذی النورین و آنگاه علی مرتضی ش. و خلافت‌شان نیز به همین ترتیب است، و خلافت (حقه) سی سال است، و بعد از آن پادشاهی و سلطنت بود.

تفضیل در بین خلفاء راشدین

شرح لغات:

بعد از پیامبر ج بهتر آن است که گفته شود: بعد از انبیاء برترین کس ابوبکر صدیق است، زیرا که ابوبکر برتر از انبیاء نیست([[1]](#footnote-1)).

 صیغه‌ی مبالغه در صدق است، یعنی بسیار راستگو([[2]](#footnote-2)).

جدا کننده‌ی حق از باطل.

: صاحب دو نور. چون دو دختر حضرت رسول ج را (یکی پس از دیگری را) به عقد خود در آورد. یا برای اینکه در یک شب و روز دو بار قرآن را ختم می‌کرد (زیرا از حافظان و کاتبان قرآن بود) یا برای اینکه بهشت برای او دو بار می‌درخشد و نورانی می‌شود. (چون در برابر کمک‌های مالی فراوان او پیامبر ج دو بار وعده‌ی بهشت را به او داده است).

کسی که رسول خدا ج در امر دین و دنیا او را پسندیده و از او راضی بود.

جانشینی رسول خدا ج است در اقامه و اجرای احکام دین و دولت.

شرح اجمالی:

1. کدامیک از چهار خلیفه‌ی راشد افضل و برتر است؟
2. کدامیک از آنان برای خلافت سزاوارتر است؟

از این رو جداگانه درباره‌ی هر یک سخن خواهیم گفت.

اولاً: کدامیک از چهار خلیفه راشد افضل و برتر است؟ از جمله اموری که شکی در آن نیست این است که معیار و مقیاس برتری نزد خداوند متعال مبتنی بر شرف و بزرگی پدران و اصل و تبار نیست، زیرا فرمود: ﴿وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾[الحجرات: 13]. «شما را به صورت ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید، به راستی گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

پس تقوی اساس بالا و پایین بودن مقام و منزلت انسان است. بنابراین، مسلمانان اجماع کرده و متفق القولند که ابوبکر صدیق برتر و افضل از تمام صحابه است، بعد از او عمر بن خطاب است و به دنبال او عثمان بن عفان است و سپس علی ابن ابیطالب و آنگاه بقیه‌ی صحابه([[3]](#footnote-3)) که ما به طور جداگانه برخی از محاسن و کارهای نیک هر یک از آنان را بیان خواهیم کرد، و دلایل برتری هر یک را بر دیگری ذکر خواهیم نمود.

ابوبکر صدیق س خلیفه‌ی رسول خدا ج:

اسمش عبدالله([[4]](#footnote-4)) یا عتیق است. او را به خاطر زیبارویی‌اش عتیق گفته‌اند. و برخی هم گفته‌اند: عتیق لقب اوست. کنیه‌اش ابوبکر و لقبش صدیق است. اسم پدرش عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب ابن ربیعه بن تیم، و کنیه‌ی پدرش ابوقحافه است (و اسم مادرش سلمی و مشهور به ام الخیر) و در شب سه شنبه 22 جمادی الاخر سال سیزدهم هجری در سن 63 سالگی در گذشت، و در کنار رسول خدا ج دفن شد. و اولین مردی بود که اسلام را پذیرفت، و مدت خلافتش دو سال و سه ماه و بیست روز بود.

1. دلايل افضليت ابوبكر صديق **س**: خداوند متعال او را در قرآن کریم ستوده است، چون او (هنگام هجرت در غار) همراه رسول خدا ج بوده و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾[التوبة: 40]. «اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند همان گونه که قبلاً) او را یاری کرد، آنگاه که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود هنگامی که آن دو در غار ثور (ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند (ابوبکر نگران بود که از سوی قریشیان به جان پیغمبر گزندی رسد) در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ماست».

و آیا بزرگواری و شرافتی والاتر و برتر از بزرگی و مقام کسی که (در آن روزهای سخت) جزو دو نفری که یکی از آنها پیامبر ج بوده است (و خداوند آنها را ستوده) وجود دارد؟

1. و خداوند در‌شان او فرموده: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ٢١﴾[اللیل: 17-21] «و لیکن پرهیزگارترین انسان‌ها از آن (آتش هولناک) به دور داشته خواهد شد، آن کسی که دارایی خود را (در راه خدا) می‌دهد تا خویشتن را (از آلودگی بخل) پاکیزه بدارد، هیچ کس بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و) جزای او داده شود بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد و قطعاً (از پاداشی که از پروردگار خود می‌گیرد) خشنود و راضی خواهد شد»([[5]](#footnote-5)).
2. جبیر بن مطعم س روایت می‌کند که:

زنی خدمت رسول خدا ج آمد و حضرت به او گفت که به نزد او باز گردد. زن گفت: «أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ كَأَنَّهَا تَقُولُ الْمَوْتَ، قَالَ ج «إِنْ لَمْ تَجِدِينِى فَأْتِى أَبَا بَكْرٍ»([[6]](#footnote-6)). «چه می‌گویی: اگر آمدم و شما را نیافتم - گویی که به مرگ اشاره می‌کرد- حضرت ج فرمود: اگر مرا نیافتی به نزد ابوبکر بیا».

1. (ابوسعید خدری و ابن عباس ش روایت می‌کنند چند روزی قبل از رحلت پیامبر ج فرمود: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَىَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِى خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ خلة الإِسْلاَمِ (أفضل) لا ينبغي فِى الْمَسْجِدِ خوخة إِلاَّ خوخة أَبِى بَكْرٍ»([[7]](#footnote-7)). «واقعاً کسی بیشتر از ابوبکر با جان و مال خود به من کمک نکرد، و اگر از میان امتم خلیل و یاری صمیمی بر می‌گزیدم همانا ابوبکر را بر می‌گزیدم ولی دوستی اسلام برتر است، و سزاوار نیست که در این مسجد دری باشد جز درِ ابوبکر».

(در روایت دیگری آمده است: پیامبر ج فرمود: همه‌ی درهایی که به مسجد باز می‌گردند مسدود کنید، مگر درِ ابوبکر که در میان یارانم هیچ کس را از او بهتر نمی‌دانم)). نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم - ملا عبدالله احمدیان ص/112 مترجم).

1. از عبدالله بن عمر ب روایت شده است که می‌گوید: رسول خدا ج به ابوبکر س فرمود: «أَنْتَ صَاحِبِي فِي الْغَارِ وَأَنْتَ مَعي على الخوض»([[8]](#footnote-8)). «تو دوست و همراه من بودی در غار (ثور) و تو همراه منی در کنار حوض کوثر».
2. محمد بن حنفیه پسر حضرت علی س (مادرش خوله نام داشت از قبیله‌ی حنفیه) گوید: به پدرم گفتم: چه کسی بعد از رسول خدا ج بهتر و افضل است؟ گفت: ابوبکر، گفتم: بعد چه کسی؟ گفت: عمر. و ترسیدم که بگوید: عثمان (پس پیش دستی کردم) و گفتم: سپس تو؟ گفت: من تنها مردی از جمله‌ی مسلمانانم([[9]](#footnote-9)).
3. فداکاریش در خدمت به رسول خدا ج و بذل و انفاق تمام اموالش در راه تبلیغ اسلام. (ابوهریره س از رسول خدا ج روایت می‌کند که حضرت فرمود: «مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مَا نَفَعَنِي مَالُ أَبِى بَكْرٍ». «هرگز مال کسی به اندازه‌ی مال ابوبکر مفید به حال من نبود». ترمذی آن را با سند حسن روایت کرده است. (نگاه: التاج3/310).
4. خریداری و آزاد کردن تعدادی از بردگان مسلمان و رهانیدن‌شان از شکنجه و آزار کفار.
5. حضرت ج فرمود: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْه أَخِي وَصَاحِبِي، وَقَدِ اتَّخَذَ اللَّهُ ﻷ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا»([[10]](#footnote-10)) «اگر خلیل و یاری صمیمی بر می‌گزیدم همانا ابوبکر را انتخاب می‌کردم ولی او برادر و دوست من است، و بی‌تردید خداوند ﻷ خود دوست شما را به عنوان خلیل بر گزیده است»([[11]](#footnote-11)).

و همین مقدار برای کسی که منصف است کافی است تا افضلیت ابوبکر صدیق را دریابد.

امیرالمؤمنین عمر بن خطاب س([[12]](#footnote-12))

اسم او عمر، و لقبش فاروق، و کینه‌اش ابوحفص است. پدرش خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن فرط بن رزاح بن عدی بن کعب، که جد هفتم رسول خدا ج است، می‌باشد. و در روز چهارشنبه 25 ذی الحجه سال 23 هجری به دست ابولؤلؤ مجوسی غلام مغیره بن شعبه، شهید شد ([[13]](#footnote-13)). و در کنار رسول خدا ج و ابوبکر س دفن گردید. او در سال ششم بعثت (که بین سی تا سی و پنج سال داشت) ایمان آورد و ده سال و شش ماه و چهار روز خلافت کرد. و از نظر فضل و منزلت در درجه‌ی دوم بعد از ابوبکر صدیق است.

دلایل فضل و برتری فاروق س:

1. استناد به حدیث محمد بن حنفیه که در فضایل ابوبکر صدیق به آن اشاره شد.
2. روایت ابوجحیفه سوایی که گوید: از علی س شنیدم که می‌گفت: آیا به شما بگویم که بهترین این امت بعد از پیامبر ج کیست؟ او ابوبکر س است سپس گفت: آیه به شما بگویم که بهترین این امت بعد از ابوبکر س کیست؟ او عمر س است([[14]](#footnote-14)).
3. خداوند به وسیله‌ی او اسلام و مسلمانان را عزت بخشید. چون رسول خدا ج فرمود: «اللهم أعز الدين بعمر بن الخطاب»([[15]](#footnote-15)). «بار خدایا! با مسلمان شدم عمر بن خطاب اسلام را عزت و قدرت ببخش».

و عبد الله بن مسعود س می‌گوید: «مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ»([[16]](#footnote-16)). «از وقتی که عمر مسلمان شد همیشه با قدرت و عزت بوده ایم».

1. حضرت ج فرمود: «لو كان بعدي نبي لكان عمر»([[17]](#footnote-17)). «اگر بعد از من پیامبری بود همانا عمر می‌بود»([[18]](#footnote-18)).
2. بعد از اینکه فاروق مسلمان شد مسلمانان توانستند آشکارا اسلام را تبلیغ کنند (زیرا تا قبل از مسلمان شدن عمر این مرد نام آور و پر هیبت عرب مسلمانان مخفیانه تبلیغ می‌کردند وقتی عمر س مسلمان شد علناً به نزد اشراف و بزرگان مکه رفت و مسلمان شدن خود را اعلام کرد و با بسیاری از مردم درگیر شد و بعد از مدتی که گذشت به پیامبر ج گفت: پدر و مادرم فدای تو چه مانعی دارد که اجازه دهید اسلام از مخفی گاه خارج شود و آشکار گردد؟ رسول خدا ج که شرایط را مناسب و آماده می‌بیند می‌پذیرد و مسلمانان در دو ستون منظم که عمر در جلو ستون راست و حمزه سیدالشهداء در جلو ستون چپ و پیامبر پیشاپیش آنان به سمت کعبه حرکت می‌کنند و در حضور چشمان بهت زده‌ی مردم کعبه را طواف می‌کنند و چهار رکعت نماز ظهر را با خشوع و شوکت بجا می‌آورند. بعد از نماز فریاد رعب آور فاروق بلند می‌که: «لا نعبد الله سراً بعد اليوم» «از امروز به بعد خدا را در خفا و پنهان نمی‌پرستیم». رسول خدا ج او را تشویق می‌کند و لقب (فاروق) را به او می‌دهد. فرمود: «هو الفاروق. فرق الله به بين الحق والباطل» و صهیب بن سنان س می‌گوید: عمر س بعد از مسلمان شدن، اسلام را علنی کرد و آشکارا مردم را به اسلام دعوت نمود، و ما هم توانستیم دور کعبه بنشینیم و دسته جمعی طواف کنیم و توانستیم پاسخ اعمال خشونت آمیز را بدهیم.

(نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم -ملا عبدالله احمدیان ص 32 - 36 مترجم).

1. او از فامیل پیامبر ج است، زیرا دخترش حفصه ب را به عقد پیامبر ج در آورد ([[19]](#footnote-19)).
2. عبدالله بن عمر ب از پیامبر ج روایت می‌کند که رسول خدا ج فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ». «به راستی که خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داد». ترمذی آن را با سند صحیح روایت کرده است. نگاه کنید به التاج (3/313).
3. (حذیفه س از رسول خدا ج روایت می‌کند که حضرت فرمود: «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ». «بعد از من از ابوبکر و عمر پیروی و تقلید کنید». (ترمذی آن را با سند حسن روایت کرده است. نگاه: التاج 3/316).

امیرالمؤمنین عثمان بن عفان عدوی س

خلیفه‌ی سوم اسمش عثمان و لقبش ذوالنورین است، پیش از این علت این لقب را بیان کردیم. پدرش عفان بن العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است، و عبد مناف جد سوم رسول خدا ج است.

عثمان س روز جمعه صبح عید قربان در سال 35 هجری در خانه‌ی خود (بدست شورشیان مصر و کوفه) شهید گشت، و در قبرستان بقیع (در مدینه‌ی منوره) دفن شد و هم اینک قبرش معلوم و معروف است. و قبل از اینکه خانه ارقم محل تجمع مسلمان شود مسلمان شد([[20]](#footnote-20)). مدت خلافتش یازده سال و یازده ماه و هجده روز بود.

علمای اهل سنت اتفاق نظر دارند که بعد از انبیاء، حضرت عثمان از نظر فضل و برتری در درجه‌ی سوم قرار گرفته است، اما در مورد افضلیت او بر علی س اختلاف نظر دارند. جمهور اهل سنت برآنند که عثمان س افضل از علی س است، و برخی از آنان علی س را افضل می‌دانند، از جمله‌ی آنها اهل کوفه و سفیان ثوری است، و قول صحیح این است که ثوری در آخر عمر تغییر رای داده است، و نیز از امام مالک نقل شده که در نزد او علی س افضل است، جز اینکه عده ای از علماء گویند که تغییر رای داده است، و هم چنین از او نقل شده که قائل به توقف در تفضیل بوده (کسی را بر کسی برتری نداده است)([[21]](#footnote-21)). امام الحرمین نیز بر این رأی است([[22]](#footnote-22)). و از برخی از امامان سلف نقل شده است که گفته‌اند: کسی که علی س را افضل از عثمان س بداند به مهاجرین و انصار که آزادانه و به اتفاق آراء عثمان را بر علی مقدم داشتند بی‌اعتنایی کرده است([[23]](#footnote-23)).

دلایل افضلیت عثمان س عبارتند از:

1. ترمذی از طلحه س و ابن ماجه از ابوهریره س روایت کرده‌اند که پیامبر ج فرمود: «لِكُلِّ نَبِىٍّ رَفِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَرَفِيقِي فِيهَا عُثْمَانُ»([[24]](#footnote-24)). «هر پیامبری در بهشت رفیقی دارد، رفیق من هم عثمان است».
2. ابن عمر ب گوید: ما در زمان پیامبر ج کسی را با ابوبکر برابر نمی‌دانستیم، سپس با عمر و بعد با عثمان. و در بین سایر صحابه قائل به برتری نبودیم([[25]](#footnote-25)).
3. از فضایل دیگر عثمان س تامین و تجهیز لشکر اسلام معروف به جيش العسرة در غزوه‌ی تبوک است([[26]](#footnote-26)). عثمان با دادن هزار دینار و صد شتر همراه با پالان و پارچه ای که بر پشت شتر می‌اندازند مسلمانان را آماده و مجهز کرد و گویند: (سیصد شتر یا) هزار شتر بوده است. (طبرانی و ترمذی و حاکم و امام احمد آن را روایت کرده‌اند. نگاه: فقه السيرة - دکتر رمضان البوطی ص 400) بعد از این کمک، رسول خدا ج فرمود: «ما ضر عثمان ما عمل بعد هذه – مرتين- و قال: اللهم ارض عن عثمان فإني عنه راض»([[27]](#footnote-27)). «آنچه که عثمان بعد از این انجام دهد زیانی به (ایمان و ثواب) او نمی‌رساند. - آن را دو بار تکرار کرد- و فرمود: پروردگارا، از عثمان راضی باش، حقا که من از او راضیم».
4. دو بار مسجد پیامبر ج را توسعه داد ([[28]](#footnote-28)).
5. و از دیگر فضایل عثمان س بیعتی است که رسول خدا ج در بیعت رضوان در صلح حدیبیه (که در سال ششم هجری واقع شد) از طرف عثمان انجام داد، آنجا که مسلمانان با حضرت بیعت کردند که با کسانی که برای زیارت خانه جدا سد راه آنان می‌شوند بجنگند، در حالی که پیامبر ج عثمان س را به مکه فرستاده بود تا با کفار مذاکره کند (و بگوید که مسلمانان به قصد جنگ نیامده‌اند بلکه می‌خواهند خانه‌ی خدا را زیارت کنند. اما خبر رسید که عثمان را کشته‌اند، پیامبر ج با وجود اینکه به قصد جنگ نیامده بود و امکانات آنچنانی به همراه نداشت لکن اعلام جنگ کرد و با کسانی که همراهش بودند و تقریباً 1400 نفر ذکر شده‌اند بیعت مجدد کرد) رسول خدا ج دست راست خود را بر دست چپش زد و فرمود: این هم بیعت عثمان، بخاطر اعتماد زیاد به او که (می دانست) از نخستین بیعت کنندگان است([[29]](#footnote-29)). (بعد از بیعت و قبل از حرکت مسلمانان، از طرف کفار قاصدی آمد و معلوم شد که کشته شدن عثمان شایعه بوده است و بعد از رد و بدل شدن یکی دو قاصد بالاخره بین پیامبر ج و مشرکین قرار داد صلحی بسته شد که مشروح آن در کتب تاریخ آمده است).
6. دو بار همراه با همسرش رقیه به حبشه هجرت کرد و بار سوم به مدینه منوره هجرت نمود([[30]](#footnote-30)).
7. (فضیلت دیگری افتخار دامادی حضرت رسول ج است) او دو دختر پیامبر ج بنام رقیه و ام کلثوم را به عقد خود در آورد (بعد از فوت رقیه، ام کلثوم را عقد کرد) و پیامبر ج بعد از فوت ام کلثوم فرمود: «لو كانت عندي ثالثة لزوجتكها». «اگر دختر دیگری می‌داشتم او را به عقد تو در می‌آورم».

(در آن موقع فاطمه‌ی زهرا ل همسر علی س بود و زینب هم که به عقد ابوالعاص در آمده بود در جنگ بدر شهید شده بود) و در تاریخ ثبت نشده است که کسی غیر از عثمان س دو دختر پیامبر ج را به زنی گرفته باشد([[31]](#footnote-31)).

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب س

اسمش علی، و کنیه‌اش ابوالحسن، و القابش کرار و حیدر و ابوتراب... است. پدرش عبدمناف پسر عبدالمطلب جد رسول خدا ج است، و کنیه‌ی پدرش ابوطالب است، زیرا که پسر بزرگش طالب نام داشت.

در نوجوانی (دوازده یا سیزده سالگی) مسلمان شد (و چون وضع مالی ابوطالب خوب نبود پیامبر ج او را نزد خود آورد) در سال چهلم هجری در سن 63 سالگی در حین نماز صبح بدست عبدالرحمن پسر ملجم به شهادت رسید. و مدت چهار سال و ده ماه خلافت کرد.

حضرت علی س از نظر فضل و منزلت بعد از انبیاء در درجه‌ی چهارم قرار دارد، و این چیزی است که سلف صالح بر آن اتفاق نظر داشته‌اند، و لازم است که به آنان حسن ظن داشته باشیم زیرا اگر آن را به حق نمی‌یافتند بر آن متفق القول نمی‌شدند. و کسی جز شیعه با آن مخالفت نکرده است، زیرا معتقدند که علی س از سه خلیفه‌ی پیشین افضل است، و به برخی از احادیثی که در فضل و منزلت او آمده است استناد کرده و استدلال کرده‌اند که برتر از تمام صحابه است و دلایلشان را ذکر خواهیم کرد و در بحث امامت آن را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

پس از (از دیدگاه اهل سنت) بعد از سه خلیفه‌ی پیشین علی س از سایر صحابه افضل و برتر است.

دلایل افضلیت علی س بر سایر صحابه :

1. پیامبر ج دخترش فاطمه‌ی زهرا را به عقد او در آورد.
2. و نیز پسر عموی حضرت است و از کسانی است که به کثرت علم مشهور است.
3. در شب هجرت فدایی رسول خدا ج شد و تا صبح در بستر حضرت خوابید (تا کفار از خروج حضرت مطلع نشوند.
4. او پدر امام حسن و امام حسین ب است که پیامبر ج در حق آنان فرمود: «هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا» «حسن و حسین دو گل خوشبوی من در دنیا هستند» و فرمود: «سيدا شباب أهل الجنة» «حسن و حسین سید و آقای جوانان بهشتند».
5. رسول خدا ج در حق او فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». امام احمد آن را روایت کرده است([[32]](#footnote-32)). «هر کس که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست، خداوندا، یاور کسی باش که یاور اوست و دشمن کسی باش که دشمن اوست».
6. (وقتی که پیامبر ج به غزوه‌ی تبوک رفت علی س را در مدینه گذاشت تا به امور شهر و خانواده‌ی حضرت رسیدگی کند. علی س دلگیر شد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرا در میان زنان و بچه‌ها می‌گذاری؟) حضرت به او فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلا أَنَّهُ لا نَبِيَّ من بَعْدِي»([[33]](#footnote-33)). «تو در نزد من مانند هارونی در نزد موسی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست».
7. بزرگ شدن علی س در خانه‌ی مصطفی ج و برادری او با رسول خدا ج فضیلت دیگر اوست([[34]](#footnote-34)).

ترمذی و طبرانی آن را روایت کرده‌اند و حاکم آن را صحیح می‌داند (التاج 3/337) و ابن عبدالبر حدیث فوق را چنین روایت کرده است: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا».

1. عمران بن حصین س گوید: در سریه ای که فرماندهی آن با علی س بود دختری به عنوان کنیز نصیب علی س شد، چهار نفر از صحابه هم پیمان شدند که نزد رسول خدا ج بروند و به حضرت خبر دهند. وقتی که برگشتند به خدمت رسول خدا ج رفتند و گفتند که علی چنین و چنان کرده است. پیامبر ج در حالی که خشم از چهره‌اش نمایان بود، سه بار فرمود: از علی چه می‌خواهید؟ (زیرا علی س کار ناپسندی نکرده بود و حق به جانب آنان نبود) سپس فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي». «به راستی که علی از من است و من از علی هستم و او بعد از من یاور و دوست هر مومنی است». ولی در اینجا به معنی دوست است به قرینه‌ی رفع اختلاف. مانند آیه‌ی ﴿وَٱلظَّٰلِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [الشورى: 8] «کافران در قیامت نه دوستی دارند و نه یاوری». (ترمذی این حدیث را با سند حسن روایت کرده است. التاج 3/335 مترجم).

ثانیاً: چه کسی برای خلافت سزاوارتر است؟

مادام که افضیلت چهار یار نبی ج به این ترتیب واقع شد پس خلافتشان نیز به همین منوال انجام گرفت.

لذا سزاوارترین کس برای خلافت بعد از پیامبر ج ابوبکر صدیق س است که امت اسلام بر آن متفق القولند جز برخی از فرق اسلامی که معتقدند که سزاوارترین کس برای خلافت بعد از نبی ج حضرت علی س است([[35]](#footnote-35)). و هر کدام از دو گروه دلایلی دارند که آنها را بیان خواهیم کرد.

دلایلی کسانی که قایل به اولویت ابوبکر س هستند

1. امتیازات و صفات نیکی است که رسول خدا ج در وصف او فرمود و قبلاً به آنها اشاره شد.
2. رسول خدا ج چند روزی که قبل از رحلت بیمار بودند ابوبکر س را تعیین کردند تا با مردم نماز گزارد. و این اشاره‌ی به آن است که سزاوارترین مردم برای امامت دینی ابوبکر است. بنابراین، به طریق اولی سزاوارترین فرد برای امامت دنیوی نیز اوست.
3. همان طور که در صحیح مسلم آمده است عایشه س روایت کرده است که پیامبر ج در ایام بیماری (قبل از رحلت) به او گفت: «ادْعِى لِى أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكِ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّى أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ وَيَقُولَ قَائِلٌ: أَنَا أَوْلَى، وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلاَّ أَبَا بَكْرٍ». «ابوبکر و برادرت را فرا خوان تا نوشته ای بنویسم، همانا از این می‌ترسم که آرزومندی (خلافت را) آرزو کند و بگوید که من بهتر و برترم در حالی که خداوند و مومنان جز به ابوبکر راضی نیستند»([[36]](#footnote-36)).
4. اجماع و اتفاق نظر صحابه از مهاجر و انصار در بیعت با ابوبکر صدیقس به عنوان خلیفه، که از جمله‌ی آنها علی (کرم الله وجهه) بود، که بعد از مدتی (40 روز یا شش ماه) به گمان اینکه او بخاطر نسبت فامیلی که با پیامبر ج دارد برای این کار سزاوارتر است، بیعت ننمود، اما بعد حق برایش آشکار شد و در حضور مردم با ابوبکر س بیعت کرد. و اگر ابوبکر صدیق س افضل و اولی نمی‌بود مهاجر و انصار (به اتفاق آراء) با او بیعت نمی‌کردند و علی س با او مبارزه می‌کرد همان طور که با معاویه س کرد.
5. دلیل دیگر، کلام صریح حضرت علی س است در نامه ای که به معاویه س می‌نویسد و به او می‌گوید: «کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان به خلافت بیعت نمودند با همان شرایط با من بیعت کردند بنابراین کسی که شاهد این امر بوده است نمی‌تواند دیگری را بر گزیند و کسی هم که غایب بوده نمی‌تواند که بپذیرد، چون شورای خلافت فقط حق مهاجرین و انصار است (زیرا آنان آگاه و خبره‌ی در قرآن و سنت بودند و در صدق و درستی آنها شکی نیست) پس اگر آنان با مردی بیعت کردند و او را امام و رهبر خود نامیدند این کار مورد رضای خداوند است، و اگر کسی از انتخاب و اجماع آنان از روی طعن و بدعت خارج شد او را بسوی آنچه که از آن خارج شده باز گردانید و اگر نپذیرفت و سرباز زد با او بجنگید زیرا به راهی غیر از راه مومنان رفته است. و خداوند او را به همان جهتی که دوست دارد رهنمون می‌سازد (کنایه از اینکه او را به سزای اعمالش می‌رساند»([[37]](#footnote-37)).

و هنگامی که بیماری ابوبکر س شدت یافت گروهی از اصحاب را فرا خواند([[38]](#footnote-38))و در مورد جانشینی خود و انتخاب عمر س با آنان مشورت کرد و آنها نیز تایید کردند سپس به عثمان س گفت که این مطالب را بنویس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این عهد نامه‌ی ابوبکر پسر قحافه است که در واپسین روزهای عمرش در دنیا و اولین لحظات آخرت انجام می‌گیرد، در حال و وضعی که کافر در آن ایمان می‌آورد و بدکار درستکار می‌شود و دروغگو راستگو. همانا که من عمر بن خطاب را بر شما برگزیدم، پس اگر عدالت پیشه کرد، این همان چیزی است که فکر می‌کردم و بدان امیدوار بوده ام، و اگر ستم نمود و عوض شد پس (گناهی بر من نیست چون) علم غیب ندارم. من برای شما قصد خیر داشتم و هر کسی در گرو آن چیزی است که کسب می‌کند و کسانی که ستم می‌کنند خواهند دانست بازگشتشان به کجا و چگونه خواهد بود)([[39]](#footnote-39)). و با وجود این، تمام صحابه و حتی حضرت علی عهدنامه را تایید کردند زیرا هنگامی که به ایشان ارائه شد فرمود: «وافقت على من فيها ولو كان عمر»([[40]](#footnote-40)). «با کسی که انتخاب شده است موافقم اگر چه عمر باشد»([[41]](#footnote-41)).

گذشته از این، اگر عمر خلیفه‌ی بر حق نبود و خلافت را از حضرت علی غصب کرده بود و با نص و فرمایش رسول خدا ج مخالفت نموده بود، درست نبود که علی دخترش را از فاطمه ش به نام ام کلثوم به عقد او در آورد([[42]](#footnote-42)). چون عمر از یک جهت دشمن اوست و از جهتی مخالف فرموده‌ی پیامبر ج.

و اینکه شیعیان می‌گویند: عمر س او را به زور عقد کرد، مخالف با شجاعت و غیرت علی س است (که معروف عام و خاص است) و رسوایی و تهمتی است برای او، شایسته‌ی جاه و مقام و قدرت (پر آوازه ی) او نیست. و سپس آنگاه که عمر س (بدست ابولؤلؤ) زخمی شد خلافت را به شورای شش نفره واگذار کرد([[43]](#footnote-43)) که عبارت بودند از: عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص ش که پس از بحث و مشورت کار را به عبدالرحمن بن عوف واگذار کردند و راضی شدند به آنچه که او حکم کند و بر گزیند، عبدالرحمن هم حضرت عثمان را انتخاب کرد و بیعت با او انجام شد و همه مطیع او شدند و به این ترتیب اجماع و توافق حاصل شد.

در این رابطه، حدیث دیگری نیز وجود دارد که اشاره به خلافت عثمان س می‌کند آن را امام احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از عایشه ل روایت کرده‌اند که حضرت ج به عثمان ج گفت: «يا عثمان! إِنَّ اللَّهَ مُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادَكَ الْمُنَافِقُونَ عَلَى خَلْعِهِ فَلا تَخْلَعْهُ حتى تلقاني»([[44]](#footnote-44)). «ای عثمان، خداوند پیراهنی را بر تو می‌پوشاند، پس اگر منافقان از تو خواستند که آن را در آوری در نیاور تا اینکه به من ملحق می‌شود». (ترمذی آن را با سند حسن روایت کرده است. نگاه: التاج 3/329).

بدون شک مراد از پیراهن در اینجا خلافت است به دلیل اینکه پیامبر ج به عدم خلع و کندن آن توصیه فرمود.

بعد از اینکه عثمان س شهید شد (به علت آشوب و بلوایی که بود) کار خلافت مدتی مهمل ماند تا اینکه بزرگان صحابه از مهاجر و انصار از حضرت علی س التماس کردند و او را سوگند دادند که خلافت را بپذیرد زیرا که در آن موقع او شایسته‌ترین فرد برای خلافت بود، بنابراین کسانی که حاضر بودند با او بیعت کردند([[45]](#footnote-45)).

دلایل کسانی که خلافت را حق علی س و سزاوار او می دانند:

1. امامیه معتقدند که از جمله‌ی اصول مذهب، اعتقاد به این است که پیامبر ج امامت علی س را معین کرد و او را به عنوان خلیفه‌ی بعد از خود تعیین نمود.

الف: وقتی که رسول خدا ج در هجدهم ذی الحجه از حجه الوداع بازگشت و به مکانی که آن را غدیر خم می‌نامیدند رسید در آنجا (توقف کردند و) در حق علی فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»([[46]](#footnote-46)). «هر کس که من دوست او هستم علی هم دوست اوست. خداوندا، یاور کسی باش که یاور اوست و دشمن کسی باش که دشمن اوست».

پاسخ این است که: به فرض صحت آن([[47]](#footnote-47)) مطلبی در آن نیست که تصریح یا اشاره نماید که او برای خلافت از دیگری برتر و اولی است، و لفظ مولی هم به معنی اولی بکار نمی‌رود، این از یک جهت، و اما از جهت دیگر حضرت فرمود: «هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست»، یعنی در زمان حیات و بعد از رحلت حضرت ج، پس اگر این قول دلیل بر خلافت علی س باشد لازمه‌اش این است که باید در زمان حیات پیامبر ج هم سرپرستی و مسئولیت امور را داشته باشد چرا که او (بنا به این قول) شریک حضرت در رهبری و ولایت است (در حالی که کسی شریک پیامبر ج نیست) و به فرض اینکه این روایت دلالت بر اولویت کند، لازم نیست که حمل بر اولویت در رهبری و ریاست شود بلکه به معنای اولویت در محبت و نصرت و بزرگداشت است([[48]](#footnote-48)). و این هم چیزی است که ما مخالف آن نیستم، پس اگر مقصود پیامبر ج اولویت در رهبری و خلافت می‌بود همانا می‌فرمود: «اللهم وال من في تصرفه وعاد من لم يكن كذلك»([[49]](#footnote-49)) «خداوندا یاور کسی باش که تحت اختیار و فرمان اوست و دشمن کسی باش که تحت اختیار او نیست».

پس حدیث ((من کنت مولاه...) فقط دلالت بر قدر و منزلت والای علی س می‌کند. (و اگر غیر از این باشد جا دارد که بپرسیم) اگر مقصود پیامبر ج از این مطلب خلافت بود، چه چیزی مانع حضرت شد که در آن اجتماع (انبوه و بی‌سابقه که به روایتی هشتاد هزار نفر و به روایتی دیگر یکصد و بیست هزار نفر بوده اند) خلافت علی س را با عباراتی واضح و صریح که غیر قابل تاویل و تفسیر باشد اعلام نکند؟!([[50]](#footnote-50)).

ب: استدلال کرده‌اند به حدیث «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلا أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي». «تو در نزد من مانند هارونی در نزد موسی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست».

وجه استدلالشان این است که: موسی ÷ هارون را جانشین خود کرد و مادامی که علی به منزله‌ی هارون باشد پس بعد از پیامبر ج خلیفه و جانشین اوست.

موسی ÷ هارون را در زمان حیات خود جانشین خویش کرد نه بعد از مرگ، و اگر بخاطر اینکه رسول خدا ج در زمان حیاتش علی س را جانشین خود کرد، همان طور که موسی ÷ هارون را جانشین خود نمود، لازمه‌اش این باشد که بعد از پیامبر ج علی س جانشین حضرت باشد، لازمه‌ی این قول این است که مثلاً عبدالله بن مکتوم نیز شایسته و سزاوار خلافت باشد چون پیامبر ج در بعضی از غزوات او را جانشین خویش کرد. (همان طور که در غزوه‌ی ذات الرقاع در سال چهارم هجری ابوذر س را جانشین خود کرد). گذشته از این، جانشینی هارون برای موسی ÷ دلالت بر جانشینی علی س بعد از رسول خدا ج نمی‌کند، زیرا که هارون قبل از موسی فوت کرد پس وجه شبه ای را که قصد کرده‌اند باطل است([[51]](#footnote-51)).

ج: استناد کرده‌اند به آیه‌ی 55 سوره‌ی مائده ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ٥٥﴾ [المائدة: 55]. «تنها خدا و پیغمبر او و مومنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجا می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند». (تفسیر نور).

(در‌شان نزول این آیه) گفته‌اند که علی س در حال رکوع بود که فقیری آمد و در خواست کمک کرد، علی س هم (انگشترش را) به او صدقه داد و این آیه در حق او نازل شد.

امامیه گفته‌اند: مراد از (ولی) در این آیه ولایت به معنی رهبری است که منحصر به خداوند و پیامبر ج و کسانی است که ایمان آورده‌اند. و مراد از ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ علی س است، چون او در حال رکوع صدقه داد.

وجه اول: این آیه در‌شان تمام مهاجرین و انصار نازل شده است به دلیل اینکه با صیغه‌ی جمع «الذین» آمده است و این معنی حقیقی «الذین» است، اگر چه گاهی مجازاً حمل بر مفرد هم می‌شود، اما در اینجا دلیلی برای صرف نظر کردن از معنای ظاهری آن وجود ندارد. و اما مراد از ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ رکوع حسی و عملی نیست، زیرا صدقه دادن در حال نماز مبطل نماز است، بلکه مراد از آن خشوع و فروتنی است، یعنی «وَهُمْ خَاشِعُونَ».

وجه دوم: از لفظ (ولی) معنای رهبری لازم نمی‌آید بلکه گاهی مراد از آن یاور و دوست و همسر و رییس است. و آیه‌ی بعد از آن یعنی ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمۡ هُزُوٗا وَلَعِبٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَٱلۡكُفَّارَ أَوۡلِيَآءَ﴾ [المائدة: 57] «ای مومنان، کسانی را از اهل کتاب (یهودی و مسیحی) و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند». مانع از آن می‌شود که در اینجا (ولی) به معنی رهبر باشد زیرا ممکن نیست که در این آیه اولیاء را (که جمع ولی است) به معنی رهبر، گرفت، چون به ذهن هیچ یکی از مومنان خطور نکرده (و نخواهد کرد) که از یهود یا نصاری کسی را خلیفه کنند. (اما طرح دوستی و رفت و آمد به عنوان همکار و همسایه قابل تصور بوده است لذا خداوند اهل ایمان را از دوستی با آنان بر حذر داشته است).

وجه سوم: حصر در «إنما» به عنوان خبر، برای کسی به کار می‌رود که در وقت شنیدن خبر نسبت به آن متردد و مشکوک باشد. وقتی که این آیه نازل شد، در مورد خلافت هیچ اختلافی وجود نداشت زیر آن موقع عصر نبوت بود (و رسول خدا ج حضور داشت) و امامت به نیابت از نبوت است، پس دلیلی برای آوردن «إنما» نیست اگر معنای آن، چیزی باشد که شما می‌گویید، زیرا مادامی که ذهن مخاطب از خبر عاری و خالی است، نیازی به آوردن «إنما» و حصر نیست، بنابراین مراد از ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ﴾ رفقط یاری و دوستی است.

1. و گاهی بر اولویت او برای خلافت چنین استدلال می‌کنند که او پسر عموی پیامبر ج بوده است، و از سایر خلفا به حضرت نزدیکتر بوده است، پس از راه وراثت هم باشد او سزاوارتر است.

اولاً: مسلماً اسلام امامت را بر مبنای وراثت تایید نمی‌کند بلکه مسلمانان خود می‌توانند با هر کسی از قریش که می‌خواهند او را خلیفه نمایند بیعت کنند.

ثانیاً: اگر اصل، مبتنی بر وراثت باشد مسلماً عباس عموی پیامبر ج نسبت به آن سزاوارتر بود زیرا که او از علی س به پیامبر ج نزدیکتر و از نظر سن هم بزرگ‌تر بود.

1. و چه بسا گاهی بر اولویت او چنین استدلال می‌کنند که علی س داماد رسول خدا ج است.

جوابش این است که: اگر اصل مبتنی بر دامادی باشد مسلماً عثمان س سزاوارتر از علی س و ابوبکر س است، چون عثمان دو دختر پیامبر ج را عقد کرد([[52]](#footnote-52)).

این اختلاف خدمتی به اسلام و مسلمانان نمی‌کند، و اینکه کدام یک اولی و افضل‌اند موجب پیشرفت مسلمانان نمی‌شود، بلکه باعث عقب ماندگی و دور ماندن از اهداف مهمی می‌شود که اسلام مبلغ آن است. و به فرض اینکه علی س افضل و سزاوارتر از سایر خلفای راشدین باشد، می‌گوییم: انتخاب این سه تن به امامت - اگر آن طوری که شما گمان می‌کنید خلاف واقع بوده است- آیا غیر از این است که آنان به اسلام و مسلمانان خدمت کردند و امور خلافت را به نحو احسن و اکمل انجام دادند؟ و آیا مراد از خلافت غیر از این است؟ پس برانگیختن این امور اختلافی بعد از گذشت چندین قرن، جز برانگیختن کینه و دشمنی چیزی نیست و هیچ خدمتی به امت اسلام نمی‌کند و مآیه‌ی پیشرفت آن نمی‌شود.

و با وجود این، امام علی س همان طور که گفتیم با آنان بیعت کرد و همراه آنها جهاد نمود و پشت سر آنان نماز جمعه و جماعت و عید قربان و رمضان را خواند. و از میان اسیران آنان مادر محمد بن حنفیه را به عقد خود در آورد. پس اگر خلافتشان شرعی نبود مسلماً چنین اعمالی برای علی س جایز نبود([[53]](#footnote-53)).

و گاهی می‌گویند که امام این کارها را بنا به تقیه انجام داده است، می‌گوییم: بسیار بعید است از پدر حسنین که حق را نگوید و خاموش بماند چرا که در‌شان و مقام او نیست، و چگونه ممکن است کسی که برای باطل لحظه‌ای سر خم نکرده است باطل را تصدیق و تایید نماید. و چرا بنا به اجتهادی که مخالف با شریعت است خلافت آنان را تایید نمود؟ بنابراین، چنین اتهامی شخصیت بسیار ارجمند او را تباه می‌کند. و اگر عادت و راه و روش او تقیه بود؛ پس چرا با معاویه تقیه نکرد؟

و شاید برخی از آنان بگویند که رسول خدا ج او را ملزم کرده بود (در حوادثی که بعد از حضرت پیش می‌آید) آشوبی بپا نکند و شمشیری از غلاف نکشد.

می‌گوییم: این از آن اموری است که با روش حکومت و (کشور داری) جور در نمی‌آید، زیرا موجب هرج و مرج در حکومت اسلامی می‌شود. گذشته از این، اگر چنین بوده است (و رسول خدا ج چنین توصیه ای به او کرده است) پس چرا در جنگ جمل و صفین آن را بکار نبست؟

بعد از اینکه اولویت خلفای راشدین را در خلافت به ترتیب بیان کردیم، معلوم می‌شود که مدت خلافت (کامل و حق) سی سال بوده است([[54]](#footnote-54)).

زیرا رسول خدا ج فرمود: «الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم تصير ملكاً عضوضاً»([[55]](#footnote-55)). «خلافت (حقه) بعد از من سی سال است سپس تبدیل به پادشاهی ظالمانه می‌شود». آن را امام احمد و ترمذی و ابو داود روایت کرده‌اند.

و اگر مدت خلافت خلفای راشدین جمع شود همان طور که پیش از این گفتیم به سی سال می‌رسد. والله اعلم([[56]](#footnote-56)).

والـمسلمون لابد لـهم من إمام يقوم بتنفيذ أحكامهم، وإقامة حدودهم، وسد ثغورهم، وتجهيز جيوشهم وأخذ صدقاتهم، وقهر الـمتغلبة والـمتلصصة وقطاع الطريق، وإقامة الـجمع والأعياد، وقطع الـمنازعات بين العباد، وتزويج الصغار والكبار الذين لا أولياء لـهم، وقسمة الغنائم. ثم ينبغي أن يكون الإمام ظاهراً لا مختفياً ولا منتظراً، ويكون من قريش، ولا يجوز من غيرهم، ولا يختص ببني هاشم وأولاد على ش، ولا يشترط أن يكون معصوماً ولا أن يكون أفضل أهل زمانه. ويشترط أن يكون من أهل الولاية الكاملة، وسائساً قادراً على تنفيذ الأحكام وحفظ حدود الإسلام وانصاف الـمظلوم، ولا ينعزل بالفسق والجور.

لازم است که مسلمانان امام و رهبری داشته باشند تا احکام و تنبیهات شرعی را اجرا کند و از مرزهای اسلامی پاسداری نماید و لشکریان را آماده و مجهز کند و زکات اموال مردم را بگیرد و یاغیان و دزدان و راهزنان را سرکوب کند، و نماز جمعه و عید قربان را اداره و اقامه نماید، و اختلافات و منازعات مردم را حل و فصل کند، و دختران کبیره و صغیره بی‌سرپرست را (در صورت نیاز و مصلحت) شوهر دهد و برای پسران بی‌سرپرست زن بگیرد و غنایمی را که بدست می‌آید (عادلانه) تقسیم نماید.

شرح اجمالی:

قریشی باشد و این شرط بنا به روایتی است که امام علی س هنگامی که مهاجرین و انصار در تعیین امام اختلاف نظر پیدا کردند (و گفتند امیری از ما و امیر از شما) روایت کرد و گفت: رسول خدا ج فرمود: «الأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ» «امامان از قریش‌اند»([[57]](#footnote-57)).

و این حدیث اگر چه خبری است واحد، اما چون کسی از صحابه منکر آن نشد پس در حکم خبری است که متفق الرای و قطعی است، و نیز بنا به حدیثی که بخاری و مسلم از رسول خدا ج روایت کرده‌اند که حضرت فرمود: «لاَ يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ فِى قُرَيْشٍ مَا بَقِىَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»([[58]](#footnote-58)). «پیوسته این امر (امامت و خلافت) در قریش باقی است تا زمانی که دو نفر از مردم باقی باشند» با وجود این لازم نیست که امام فقط از بنی هاشم و فرزندان علی س باشد. چون خلفاء سه گانه (ابوبکر و عمر و عثمان ش) از بنی هاشم نبودند بلکه قریشی بودند([[59]](#footnote-59)).

آیا لازم است که امام و پیشوای مسلمانان معصوم باشد؟

لازم نیست که امام یا خلیفه معصوم باشد زیرا امت اسلام بر خلاف ابوبکر و عمر و عثمان ش اجماع کردند با وجود اینکه معصوم نبودند.

اما امامیه معتقدند که امام باید معصوم باشد و دلیلی ندارند جز آیه‌ی 124 سوره‌ی بقره (وقتی که ابراهیم ÷ گفت: خداوند آیا از دودمان من کسی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد؟) خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾[البقرة: 124] «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد» و گفته‌اند که امامت عهد و پیمان امت است، نه ظالم به آن می‌رسد و نه آن به ظالم می‌رسد، و کسی هم که معصوم نیست ظالم است.

جواب: مسلماً نمی‌توان پذیرفت کسی که معصوم نیست ظالم است، چون ظالم کسی است که مرتکب گناهی که از بین برنده‌ی عدالت شخص است می‌شود و توبه نمی‌کند و آن را جبران و اصلاح نمی‌کند([[60]](#footnote-60)).

و آیا لازم است که امام و رهبر برترین و داناترین مردم زمان خود باشد؟

حقیقت این است که معیار امامت، اهلیت و توانایی و صلاحیت علمی و سیاسی است، و لازم نیست که از نظر علمی و پرهیزگاری برترین فرد زمان خود باشد. به دلیل اینکه عمر بن خطاب س تعیین خلیفه‌ی بعد از خود را به شورای شش نفره ای از صحابه‌ی کرام واگذار کرد، و شکی نیست که برخی از آنان برتر از بعضی دیگر بودند.

شرایطی که باید امام و رهبر واجد آن باشد چیست؟

واجب است که امام و رهبر واجد شرایط زیر باشد، زیرا عکس این شروط موجب خلل و نقصان در نظام دولت و حکومت می‌شود:

1-1: مسلمان باشد: پس امام مسلمانان نمی‌تواند کافر باشد، برای اینکه امامت نوعی حکومت و زمامداری است، و در سوره‌ی نساء آیه 141 فرمود: ﴿وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا﴾[النساء: 141] «و هرگز خداوند کافران را بر مومنان چیره نخواهد ساخت»([[61]](#footnote-61)).

2-1: آزاد و حر باشد: پس غلام و برده نمی‌تواند رهبر باشد، زیرا تحت اختیار خود نیست، و این افزون بر نظری است که مردم نسبت به او دارند([[62]](#footnote-62)). (او را حقیر و خوار می‌دانند).

3-1: عاقل باشد: چون کسی که مجنون است یا از نظر عقلی نقصانی دارد نمی‌تواند امام باشد.

4-1: بالغ باشد: زیرا بچه خود محتاج به سرپرست است تا چه رسد به اینکه مسئول و سرپرست دیگری باشد.

5-1: مرد باشد: پس زن نمی‌تواند امام و پیشوای مسلمانان باشد بخاطر ضعف در عاطفه و نقص در دین و عقل او (که بحث تفصیلی آن در مبحث دوم تحت عنوان: آیا پیامبری از غیر بشر یا از جنس زن بوده است، مطرح شد).

2- بتواند سیاست داخلی و خارجی دولت را اصلاح کرده و بهبود بخشد و با قدرت و اقتدار باشد تا بتواند امور دولت را در اختیار گیرد.

3- شایستگی عملی داشته و دارای قدرت، و فردی شجاع باشد تا بتواند احکام الهی را اجرا کند و (در حق خلافکاران) تنبهات و مجازات لازم را انجام دهد و مانع متجاوزان (به حقوق مردم) شود پاسدار و حافظ سرزمینهای اسلامی و حقوق آنان باشد([[63]](#footnote-63)).

آیا پیشوا و رهبر به سبب انجام گناه یا ظلم (از مقام خود) بر کنار می‌شود؟

شرایطی که باید امام واجد آن باشد بیان شد، و از جمله‌ی آنها عادل و صالح و معصوم بودن امام نبود([[64]](#footnote-64)). و هرگاه که نصب رهبر محتاج به این شروط نباشد پس اگر در اثناء عهده داری امامت مرتکب گناه یا ظلم شد به موجب آن معزول نمی‌شود([[65]](#footnote-65)). (دلیل این قول این است که) امت اسلام دنباله رو بسیاری از امیران و پادشاهانی که مرتکب گناه و ظلم شده‌اند بوده و فرامین آنان را پذیرفته‌اند و با اجازه‌ی آنها نماز جمعه و عید قربان و رمضان را بجا آورده‌اند و بر آنان نشوریده‌اند([[66]](#footnote-66)). و این رای حنفیه و حنابله و مالکیه و قول راجح در مذهب شافعیه است([[67]](#footnote-67)).

آیا تعدد امام و رهبر جایز است؟

بیعت با بیش از یک امام برای مسلمانان جایز نیست، زیرا در غیر این صورت موجب تفرقه و زد و خورد در بین آنان خواهد شد و این وضع مخالف با حکمت نصب امام است([[68]](#footnote-68)).

اگر کسی به زور فایق آمد و بر حکومت مستولی شد آیا امام محسوب می‌شود؟

آری، اگر کسی به زور بدون بیعت مسلمانان بر حکومت و امامت مستولی شد در صورتی که مسلمان باشد به او اعتماد می‌شود، و هر امری از امور دنیا و دین که مترتب بر فرمان او یا موکول به وجود و اجازه‌ی او باشد صحیح است. (مادام که مخالف با دستور اسلام نباشد).

دیدگاه علامه سید عبدالرحیم مولوی کرد

از علمای قرن 13 هجری قمری

متوفی 1300هـ

درباره ی خلافت و امامت

با شرح و اضافات ماموستا ملا عبدالکریم مدرس

أدام الله نعمة بقائه علینا

امامت و شروط آن از نظر اهل سنت و شیعه امامیه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بی‌واجب به سمعی بر انام است[ |  | از آن جمله یکی نصب امام است([[69]](#footnote-69))[ |
| به ضبط و ربط و حفظ از بهر اسلام |  | به قدرت در ره تنفیذ احکام |
| مهیا اجتهاد و عدل و دادش[ |  | مذکر، حر و پاکیزه نژادش |
| ز اولاد قریش پاک تخمیر |  | نشسته بر سریر حکم و تدبیر |
| به رای اهل حل و عقد آن گاه([[70]](#footnote-70)) |  | به ظاهر کشور دین را شهنشاه[[ |
| نه این که افضل اهل زمان است |  | (بما کان ویکون) علمش عیان است |
| به هاشم انتسابش گشته معلوم |  | ز اولاد علی و هست معصوم |
| به وصف اختفا از بیم موصوف |  | چو عنقا گم مسمی، اسم معروف[ |
| نبی را من بگفتم عصمتش هست[[ |  | در آن هم جانم از منکر نمیرست[ |
| چگونه نائبش معصوم گویم |  | خدایا از کجا اهلی بجویم |
| همان علمی (بما کان و یکون) است |  | ز بی‌چون پرس کی لایق به چون است! |
| علی را ما به جای خود گذاریم |  | در استحقاق وی حرفی نداریم |
| ولی گویم وقوع این خلافت |  | نداده به رخش از خلف آفت |
| تعصب مدعی را گر بپوشد |  | به هر حالی به ابطالی بکوشد |
| امامت نزد وی از اصل دین است |  | بیارد آنچه انتاجش یقین است[ |

مولوی –رحمه الله تعالی- در این نظره که در موضوع امامت انشاء فرموده‌اند، می‌گوید: بر حسب نصوص کتاب و سنت سنیه واجبات دین اعم از فرض عین بسیار هستند که به تعداد زحمت است آنها را بر شماریم، لکن به صورت ضبط به قاعده می‌توانیم بگوییم: هر چه که دوام عقیده و عمل اسلامی بر آن متوقف باشد واجب است مانند تهیه نمودن اسباب علم و تعلیم عام و وجود علمای اعلام و حفظ قرآن کریم و سنت سنیه‌ی نبویه و هر علمی که موقوف علیه اینها باشد واجب است مسلمانان آن را به جا آوردند، بالخصوص تعلیم علوم قضاوت و تهیه‌ی اسباب اقتصادیات که زندگی بر آن موقوف است، و علم طبابت که بعد از علوم دین معتبر است، و آماده کردن نیروی دفاع از وطن مسلمانان و هر صنعتی که موقوف علیه آن باشد.

و از جمله‌ی آنها است نصب امام و پیشوای عام برای مسلمانان تمام جهان، و اگر به صورت یکپارچه ممکن نشد واجب است در هر کشوری از کشورهای عالم اسلام سرداری چنان تعیین شود که برای انجام دادن مهمات اسلام و مسلمانان کافی باشد، و بر حسب نصوص احادیث شریفه واجب است که قریشی باشد، زیرا که سید الانام ÷ فرموده است: «الخلافة من قريش ما أطاعوا الله» و شرط امام آن است که مردی آزاد و عالم و صاحب پآیه‌ی اجتهاد و عادل و با کفایت و ضبط باشد، و در مذهب مسلمانان وجوب نصب امام بر خود مسلمانان است، چرا که هیچ چیزی بر خدای تعالی واجب نیست.

دلیل وجوب نصب امام نصوص دین است، از نصوص قرآن کریم و احادیث حضرت رسول ج معلوم است که وجود پیشوای کافی وافی فرض است، زیرا عالم انسانی که عالم اجتماعی است بی‌دستور و نظامی که در هر باب کافی باشد نمی‌تواند زندگانی کند، یعنی چنان که سمعاً و نقلاً نصب امام واجب است عقلاً هم بر آن منهاج که بیان شد واجب است.

اما این که امامیه می‌گویند: واجب است پیشوای مسلمانان از بنی هاشم و از اولاد علی بن ابی طالب و معصوم و بی‌گناه باشد، دلیلی ندارد، بالخاصه اشتراط معصومیت و علم او به مغیبات بی‌اساس است، زیرا که عصمت آن شخص باید به گفته‌ی غیر باشد و تزکیه‌ی نفس به نفس مخالف آداب اسلام است؛ مخصوصاً آنها مساله‌ی تعیین امام را در مذهب خود از ضمن اصول دین حساب نموده‌اند، و از جمله‌ی معتقدات مسلمین به شمار برده‌اند، و امور اعتقادیه باید به ادله‌ی قطعیه‌ی اثبات شود، پس از کجا امام معصوم چنین پیدا کنیم زیرا در تزکیه‌ی مدعی امامت اعتبار به گفته‌ی خودش نیست، و نصی هم از خارج گمان نمی‌بریم که آن ترتیب را اثبات کند.

اگر انصاف در میان باشد حل این مساله سهل خواهد بود، زیرا همه‌ی مسلمانان از اهل عقل و شعور دستور مکرم خود را که کتاب و سنت است معتبر می‌شمارند، و در کتاب و سنت اجماع و اجتهاد محتهدین معتبر و موثوق است. بناء علیه دلیل مدعی اگر نص قرآن است در قرآن تعیین کسی برای امامت بیان نشده، و اگر سنت است حتماً همه‌ی مسلمانان آن نص سنت را ترک نمی‌نمودند، زیرا نص آیت ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110] دلیل واضح است بر این که امت اسلام از امتهای پیغمبران سابق فاضلتر بوده و هستند، و امتی که خیر الأمه باشد نص قاطع را ترک نخواهد نمود.

علاوه آن شخص محترمی که آنها برای امامتش می‌طلبند مانند سیدنا علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه، به اتفاق علمای اسلام شخصی عالم و عامل بحق بوده، و برای چنین شخصی شایسته نیست که مدت بیست و شش سال بلا اختلاف دوستانه با مخالفان خود زیست کند و از طلب حق خویش ساکت باشد و امتناع ورزد، پس معلوم می‌شود هر چه در زمان علی از طرف سه خلیفه‌ی راشد اجرا شده حضرت امام علی کرم الله وجهه آن را دانسته و موافق شرع شمرده، و به این سبب این موضوع را به آن طی می‌کنیم که می‌گوییم: یاران حضرت رهبر، همه منور و بالخاصه راشدین، و آنچه به اعتبار عموم آنها جاری شده صحیح و ثابت است.

برادران گرامی! این رساله‌ی جناب مولوی که منظوم و نامش ((فوائح)) است و این شرح مختصر من که ((فوائد الفوائح)) نام دارد، از علم عقاید بحث می‌نماید. و از آن جایی که در موضوع امامت مناقشه‌های بسیار روی داده و چون بعضی ابحاث مرضیه هستند که مناسب این مقامند و بیان آنها برای مسلمانان فائده بخش است، و فقیر کم بضاعت در موضوع اصحاب کرام جزیی اطلاعی دارم، شمه ای از آن به رشته‌ی نظم در آوردم که این است تقدیم می‌گردد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز نعمت‌های باری گوشداری است |  | نشان عقل و علم و بختیاری است |
| یکم فضل بشر از هوشیاری است |  | که هوش زنده نوش نور باری است |
| به هوش خویش میدانی که عالم |  | بلند و پست و وحش و نسل آدم |
| همه آثار ذات ذوالجلالند |  | دلیل بودن آن یزالند |
| به هوش خویش می‌دانی که دنیا |  | زند امواج بر هم مثل دریا |
| در این دنیا همه باشیم آغا |  | سراسر پر شود از غدر و غوغا |
| نظام و انتظامی گر نباشد |  | ز دنیا جای آسایش نباشد |
| نظامی کو مسلط باد بر دل |  | قرین شخص اندر راه و منزل |
| که مانع باشد از نامردی مرد |  | نظام حق بود با جمع و با فرد |
| نظام آشکار و غیب پنهان |  | نظام دین بود در شخص پنهان |
| سراسر بهره‌ی عقلت همین است |  | که دین اخلاق انسان امین است |
| سپس ذاتی که آدم تا به خاتم |  | به بذل دین شدندی فوق حاتم |
|  تبلیغات دین شد فضل انسان |  | ز نور دین بود ایمان و احسان |
| ز نور این سخن دانی که خاتم |  | محمد سرور آمد بهر عالم |
| چرا چون رحمة للعالمین استج |  | دل اتباع او پاک و امین است |
| چرا دستور او قرآن باشد |  | شفای سینه‌ی انسان باشد |
| چو تعلیمات آن شد کار انسان |  | شود مافوق در اخلاق و احسان |
| هر آن خانه که وی را جایگاه بود |  | ز رجس نفس و شیطان خود رها بود |
| که گل از گلبن و گلبن ز باغ است |  | چنان باغی فرشته بارگاه باست |
| سرا پاک و سراسر اهل آن پاک |  | از این عالی شده بر چرخ افلاک |
| چرا بر تخت شاهی شاه آید |  | چراغ تخت شه چون ماه آید |
| وز این شد خیر امه امت او |  | مناسب با علو همت او |
| وز این شد یارهایش در تجارت |  | به بازار خدا دور از خسارت |
| خدا ز ایشان خریدی مال و ارواح |  | به جنت جایگاه اهل اصلاح |
| همان امت که خیر الأمه بودند |  | رفیقانش که عالی الهمه بودند |
| همان کس دین او را پیشوا بود |  | به انواع کرامت‌ها روا بود |
| همه یاران او از خیر یاران |  | چراغ نور بخش روزگار |
| ستایش یاران پیغمبر ج چه گویم |  | در ثنای فوج یاران سپاه خیر اندر روزگاران |
| محیط هادی آمد صدر یاران |  | به موج نور بر خاک یاران |
| محیط هادی آمد صحب آن شاه |  | به دین و عقل و علم و عزت و جاه |
| به جیش نصرت حق چون فدایی |  | ز غیر حق نمودندی جدایی |
| فدایی بود نفس و مال ایشان |  | خدایی بود مال و بال ایشان |
| به نصب العین کرده طاعت حق |  | وز این گشتند بر مقصد موفق |
| وز ایشان شد منور جمله عالم |  | به عرفات بهره ور شد نسل آدم |
| ز سر بر داشتندی پایه و جاه |  | ز دل بر داشتندی راه گمراه |
| فدا کردند میهن مال و منزل |  | به دیدار محمد شادمان دل |
| درون شادی رسید از نور ایمان |  | ز ایمان قرین عهد و پیمان |
| به ارشاد و جهاد یارها بود |  | هر آن خیری ز دنیا پر بها بود |
| به شرق و غرب دنیا تا شمالش |  | از ایشان برد شیطان گوش مالش |
| به غربت رفته بهر دین رهبر |  | به قربت رفته نزد حی اکبر |
| چه اخلاص درون در دین اسلام |  | به اخلاص درون در کار و احکام |
| از این رو مشت آنها گشت خرمان |  | شده خرمان‌شان خارج ز سامان |
| از این بو بود رهبر قدر آورد |  | (لعل الله قدر) به در آورد |
| از این رو چندی از آیات قرآن |  | به یاران نبی گشتی ثنا خوان |
| خصوصاً آیتی در آخر فتح |  | سرودی بر محمد بهترین مدح |
| از این رو بیعه الرضوان یاران |  | رضای حق سرود از روزگاران |
| محمد خود رسول رهبر عام |  | همه یاران او خدام اسلام |
| مپرس از آیت توبه که چون است |  | ثنای حق نشان سابقون است |
| مهاجرها و انصار غیاری |  | فداکاران فقیر و شخص دارا |
| سپس بر تابعین نیک رفتار |  | رضای حق بیامد بهر اخیار |
| دگر مدح و ثناهای خصوصی |  | به آیات خدا بر ذات قدسی |
| از اینها گشت ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ﴾ |  | نشان عز و شان جمله امه |
| بیا در بحث یاران خصوصی |  | شرافت کارهای بهره قدسی |
| بیا تو پیش یک یک یارهایش |  | خلافت پایه‌های پر بهایش |
| که بر طبق مقام شاه رهبر |  | خلیفه می‌شوند یک بعد دیگر |
| به این حجت شود بوبکر صدیق |  | به اول جانشین وی به تحقیق |
| در اول روز نائل شد به تصدیق |  | به صدیقین شدی داخل به تحقیق |
| همان صدیق کامل در کمالات |  | که یاور بود و یارش در مجالات |
| به صرف حال و مال و بهره‌ی خویش |  | مبادا سینه‌ی سرور شود ریش |
| رفیق یک دل و دلدار و یارش |  | رفیق راه و منزل، یار غارش |
| رفیق راه در طی مسافات |  | حرس مانند در دفع خلافات |
| به جان و جاه و حال و مال یک سر |  | سپر بودی به گرد شاه انور |

خليفه‌ی اول ابوبكر صديق س:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از این رو بود رویش سوی صدیق |  | شدی سرچشمه‌ی انوار تصدیق |
| در آن دم خسته شد جسم علیلش |  | به امرش در امامت شد وکیلش |
| امامش کرد و شخصاً اقتدا کرد |  | به یارانش امام اهتدا کرد |
| ره یاران صاحب صدق و تصدیق |  | همه بستند الا باب صدیق |
| کسی دارد امامت در حیاتش |  | نشاید عزل او بعد از مماتش |
| علاوه نص قرآن داد بشری |  | که امر مسلمین باشد به شوری |
| پس از دفن رسول اندر سقیفه |  | به شوری شد همان سرور خلیفه |
| عمر چون دست خود در دست او داد |  | به او بیعت نمود و گشت دل شاد |
| جمیع حاضرین آن جماعت |  | به وی کردند بیعت در خلافت |
| همین بیعت بود کافی در این کار |  | نشاید بهر دانا هیچ انکار |
| پس از عقد سقیفه اهل اطراف |  | ز انصار و مهاجر جمع اشراف |
| که اهل حل و عقد شهر بودند |  | همه تقدیم بیعت را نمودند |
| به جز این نوع بیعت در حقیقت |  | نبوده در جهان بهتر طریقت |
| فدای دست آن گردم در آن دم |  | که بیعت کرد با صدیق اکرم |
| فدای حیدر کرار گردم |  | که با صدیق سرور گشت همدم |
| که بعد از چند روزی سوگواری |  | برون آمد ز خانه بهر یاری |
| به صد اعزاز و اکرام و شرافت |  | تعاون کرد در کار خلافت |
| شدی یاور ز دفع اهل رده |  | اطاعت کرد در کوتاه مده |
| همانا در قتال بن حنیفه |  | بکردی یاوری با آن خلیفه |
| بشد بر باد آن دجال کذاب |  | نماند از قوم او نه آب و نه تاب |
| همانا لشکر قسم اسامه |  | فرستادند با صدق و سلامه |
| زهر سو آفرین کردند عالم |  | که روح کفر در آن بوم کشتند |
| برفتند و به عزت باز گشتند |  | چراغ دین حق گشته جهان تاب |
| به دفع رده و امحای کذاب |  | از این اقدام در اولاد آدم |
| به اندک مدتی بی‌درد و آزار |  | نمودی خاطر مردم به گلزار |
| به حسن سیرت و شیرین کلامی |  | بچسبانید اوضاع نظامی |
| مدینه جمله چون گلزار گردید |  | مقام عزت ابرار گردید |
| چو در جنگ یمامه کشته شد بس |  | ز قرآن خوان و حافظ‌های اقدس |
| عمر در فکر جمع جمله قرآن |  | که مکتوب است در جاهای بی‌شان |
| تحرک شد که تا بوبکر صدیق |  | کند جمعش به پر عزمی به تدقیق |
| به ظرف مدت یک سال کامل |  | نوشتندی همه قرآن شامل |
| به روی پوست آهوی مصفی |  | به دست کاتبان سینه اصفی |
| همان مجموعه مانده پیش صدیق |  | به محفوظی به مکتوبی به توفیق |
| علی چون شب چراغ افروز بودی |  | برای دین بسی دلسوز بودی |
| نمی گشتی جدا از کار مردی |  | ندیدی کس ز حیدر سینه سردی |
| چرا چون سیرتش چون مصطفی بود |  | همیشه طالب صدق و صفا بود |
| بمیرد آنکه نامردی بگیرد |  | ز مردان رخنه‌ی سردی بگیرد |
| که نامردی ز مردان خیلی دور است |  | دل مردان همیشه پر ز نور است |
| رضای ذات حق بارد چو توفیق |  | به اندک مدتی از فیض توفیق |
| به جان پاک آن بوبکر صدیق |  | بسی خدمت به دین بنمود صدیق |

خلافت عمر س

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مهمتر خدمتش آن نیک بنیاد |  | عمر را در خلافت کرد آزاد |
| علی نرم و علی دل گرم و عاطف |  | همی جوشید از او نور عواطف |
| عمر با هیبت و پر شخص بودی |  | همه کس ز او به حال ترس بودی |
| به حال مردمان اهل آن روز |  | عمر بودی مناسب در شب و روز |
| عمر با حزم و عزم و دور ز وسواس |  | شده مشغول کار خود به اخلاص |
| چو دیدی اضطراب قلب در ناس |  | مجهز کرد جیش ابن وقاص |
| مدائن را به همت فتح بنمود |  | به سلمان کار و بارش کرد محدود |
| به امر جنگ و سوق الجیش بیدار |  | حدود کار را دادی به سر کار |
| به شور و شوق صحب پاک افکار |  | شدی دنیای او دنیای پر کار |
| به اندک مدتی او کارها کرد |  | کسان از ناکسان بد رها کرد |
| به عدل و داد و تدبیر مهمات |  | کرامت زنده شد، بی‌قیمتی مات |
| سپاه او جزیره پاک فرمود |  | دگر فکرش فتوحات دیگر بود |
| به جیش او عبادان تا به اهواز |  | جنوب خاک ایران تا به شیراز |
| عراق پر فوائد تا شمالش |  | به اسلام شاد و واصل تا کمالش |
| به سال هجده‌ی هجری پر نور |  | گرفتی شهر زور آن جیش منصور |
| عزیمت کرد به‌سوی فتح ایران |  | به شمشیر شرافتمند شیران |
| به هر جا رفت عدلش آن در آن جا |  | نماندی بین مردم کار بی‌جا |
| عراق آورد زیر حکم اسلام |  | سوادش کرد وقف مسلمین عام |
| عبادن تا مدینه حد غربی |  | زکوفه تا به حلوان حد شرقی |
| مبادا فاتحان دنیا پرستند |  | ز ارشاد و جهاد حق نپرستند |
| فتوح ملک شام و ماورا کرد |  | به قصد خاک اردن حمله‌ی برد |
| فلسطین جملگی بیت المقدس |  | بیامد زیر حکم دین اقدس |
| عمر خود رفت و فرمودی زیارت |  | زیارت بهر دارینش تجارت |
| همانا فتح ملک مصر فرمود |  | همه مردم در آن عالم بیاسود |
| به فتحش پر شد از انوار اسلام |  | به علم عالمان دین و احکام |
| خلاصه فتح‌ها در عصر او بود |  | که توفیق خدا در نصر او بود |
| مرتب کرد کار و بار اسلام |  | به عدل و علم و عقل و نشر احکام |
| از او دار القضا معمور کردند |  | ز مردم‌ها رضا مشهور کردند |
| به کوفه خود فرستاد ابن مسعود |  | محدث، عالم معروف دین بود |
| به استقرار شخص ابن مسعود |  | فرودی علم در اشخاص مشهود |
| ابو موسی قضای بصره را داد |  | به نص نامه‌ی او گشت دل شاد |
| فرستادی به شام ابن جبل زود |  | که شخصی جامع علم و عمل بود |
| ز مکه لکه‌ها برداشت از دل |  | ز حکمت پر نمود هر جا و منزل |
| یمن پر یمن و پیروزی به او داد |  | بلاد مصر عصری شد به ارشاد |
| به هر جا می‌فرستادی به همت |  | کسی دارای عقل و علم و حکمت |
| نباش مخفی از جمهور یاران |  | بماند چون سند در روزگاران |
| که حیدر یاور شخص عمر بود |  | به هر دم خواستی می‌آمدی زود |
| فدای عقل و علم و فضل حیدر |  | سرم، چون بود با حق یار و یاور |
| به کار حرب و سوق الجیش ابطال |  | وزیر و مستشار شد به هر حال |
| به قصد آن مودت باد معلوم |  | به عقدش کرد بنتش ام کلثوم |
| تولد شد از او آنجاب چندی |  | پسر با دختران ارجمندی |
| که از (جنی) نبوده ام کلثوم |  | ز نسل حیدر زهرا است معلوم |
| فدای حیدرم چون با عمر بود |  | همیشه چون درخت پر ثمر بود |
| عمر در عهد حکمش کارها کرد |  | امور دین به اوج منت‌ها برد |
| به شرق و غرب شد جا گیر اسلام |  | فروزان شد کلام علم اعلام |
| در آن ده سال ایام خلافت |  | جهان شد مثل جان پر لطافت |
| به آخر شد مشرف از سعادت |  | چشیدی از عطا شهد شهادت |
| ز عقل و علم و عدل و حزم و عزمش |  | در آن اوقات آمد ختم قلمش |
| به شوری امر فرمود از شرافت |  | معین تا شود صاحب خلافت |
| که شوری نص قرآن کریم است |  | مطیعش صاحب عقل سلیم است |

خلافت عثمان س

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علی با اهل شوری با شرافت |  | معین کرد عثمان در خلافت |
| علی گر داشتی میل خلافت |  | نبودی کس مخالف در لیاقت |
| اگر حیدر نمی‌بودی موافق |  | نمی شد نصب عثمان در حقایق |
| ولی دانست عثمان عین این است |  | امین و مومن و صاحب یقین است |
| از این رو حیدر کرار میدان |  | اعانت کرد در تعیین عثمان |
| حقیقت بود عثمان شخص موثوق |  | ز دل برداشت داغ فوت فاروق |
| پس از تعیین او با صدق کامل |  | به عقل و عدل و علم و حلم شامل |
| می‌آمد بهر دین نصر و فتوحات |  | توسع کرد ملک دین مساحات |
| به شرق و غرب واصل نصرت و فتح |  | ز هر جا می‌رسیدی ناشر مدح |
| فتوحات سپاه جمله اصحاب |  | شدی و اصل به ملک باب الابواب |
| خلیفه آن امین سر رهبر |  | سپاهی بود در جیش مظفر |
| نزاعی درک کرد از بین اصحاب |  | به هنگام تلاوت با تب و تاب |
| حذیفه فهم کرد آثار آن کار |  | نشاید بهر دین شاه مختار |
| سوار مرکب مخصوص گردید |  | نیارامید تا عثمان را دید |
| بیان فرمود شخصا پیش عثمان |  | که درد پر خطر آمد به قرآن |
| مسلمانان به یک لهجه سراسر |  | تلاوت کرده قرآن در همه در |
| سپس عثمان به مرد چست و چالاک |  | معین کرد یک لجنه به ادراک |
| علی بر لجنه خود سردار باشد |  | همیشه حاضر آن کار باشد |
| به امر حضرت عثمان عارف |  | بشد حاضر همه جور از مصاحف |
| عثمان مصحف که جمع آورد صدیق |  | بیارندش برای جمع و تحقیق |
| مبادا آیتی یا کمتر از آن |  | شود ناقص از آن آیات قرآن |
| نویسندش به لهجات قریشی |  | چنان نازل شد از اعلام عرشی |
| سوای آن شود ثابت به هامش |  | نگردد ضایع از انسان طائش |
| به این ترتیب شش نسخه مکمل |  | نوشتندی ز قرآن منزل |
| فرستادی به مرکزهای اسلام |  | به مصر و مکه و بحرین با شام |
| به شهر کوفه بر اشخاص اعلام |  | جهان پر شد ز فیض نور اسلام |
| یکی بهر مدینه ذی مقام است که |  | حسب العرف نام آن (امام) است |
| دگر با اتفاق جمله یاران |  | بسوزانید مکتوبات قرآن |
| علی مرتضی چون ابی مسعود |  | موافق در قضیه آمدی زود |
| هزاران رحمت حق باد بر او |  | بر اهل لجنه‌ی منظومه‌ی او |
| که عالم را رهانید از خلافات |  | که سد شد بر مصاحف راه آفات |
| حذیفه آن امین سر رهبر |  | رضای حق بر او چون گشت رهبر |
| سه باره شد سرای باغ جنت |  | دو بار دیگرش در عهد حضرت |
| خرید (بئر رومه) بهر یاران |  | جهاز جیش عسرت با دل و جان |
| همین بار سوم از جمع قرآن |  | به تایید علی از روح رضوان |
| بدانند اهل دین اول به آخر |  | علی با حق بود باطن به ظاهر |
| اگر عثمان نمی‌بودی همان طور |  | علی با او نمی‌رفتنی به هر دور |
| که عثمان بود صاحب معنویات |  | به ایمان و حیا صاحب کرامات |
| سراسر فیض حق بودی وجودش |  | که جودش بود همراه سجودش |
| وز این بودی حبیب شاه معصوم |  | بداد او را رقیه و ام کلثوم |
| نبودش در امور حق قصوری |  | نبودش در امور دین فتوری |
| ولی اهل نفاق و میل غوغا |  | نمی خواهند جز طاووس و ببغا |
| همی میرند بر صورت پرستی |  | همی گیرند راه و رسم پستی |
| منافق بود در جنب و جنوبش |  | که طاعاتش شمردندی ذنوبش |
| همیشه در مقام فتنه خواهی |  | نمی جویند الا رو سیاهی |
| جنوبش اتصال اجنبی بود |  | به دل دشمن به آیین نبی بود |
| به مدت‌ها نهان اندر نهفته |  | به صورت خوب و سیرت مار خفته |
| به فرصت آمدندی بر دیارش |  | شدندی آتش سوزان دارش |
| قضا بود و قدر در روز و در سال |  | نمی دانست کس این نوع احوال |
| و گر نه دفع غوغا بود آسان |  | نمی‌گشتند از چارش هراسان |
| علاوه ذات عثمان نهی فرمود |  | ز دفع زمره‌ی اشرار نابود |
| چو غوغا گرم گشتی اندران بین |  | فرستادی علی امداد ابنین |
| رسیدندی و کار از بین رفته |  | گزندی لقمه‌ی خود مار خفته |
| ختام کار استشهاد عثمان |  | بشد وقتی تلاوت کرد قرآن |
| قضا آمد نماند چاره در کار |  | به طبق عادت سلطان قهار |
| چو استشهاد عثمان منجلی شد |  | خلافت حصر در مولی علی بود |

خلافت علی س

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمیع اهل حل و عقد اسلام |  | به او بیعت نمودندی به اکرام |
| علی با رتبه‌ی عز و شرافت |  | نشستی بر سر تخت خلافت |
| علی نعم الولی صاحب معالم |  | از او گشتی منور قلب سالم |
| علی پاکیزه و پاکیزه اخلاق |  | به مردی فرد بود از روی آفاق |
| قریشی، هاشمی، عالی نسب بود |  | ولید خاندان خوش حسب بود |
| علی ده ساله بودی وقت عصمت |  | که وحی آمد به شاه عالی همت |
| ز معصومان علی اول بشر بود |  | به نیل نور ایمان خوش ثمر بود |
| علی در مکه تا اوقات هجرت |  | ملازم بود دائم نزد حضرت |
| شب هجرت فداکارانه آمد |  | به رختخواب آن جانانه آمد |
| علی (من کنت مولاه) به جایش |  | (فمولاه علی) شد جزایش |
| پس از هجرت به میدان مواخات |  | برادر بود با سردار سادات |
| به علم نحو دین را حفظ فرمود |  | جمیع قاریان را کرد مسعود |
| به علم و حلم و اوصاف جمیلش |  | بسی کم بود در دنیا مثیلش |
| ز خدمت‌های برجسته به یاران |  | نبوده مثل او در روزگاران |
| شریف آمد وجودش در شرافت |  | به نکته فرد بود اندر لطافت |
| شرف در عقل و علم و دین و اخلاق |  | بود مر مرد را در روی آفاق |
| فرید عقل و حکم و علم بودی |  | فرید غیرت و پر حلم بودی |
| به میدان امانت مرد بودی |  | به وجدان کرامت فرد بودی |
| یکی اینها بشد در او محقق |  | نباید بر زبانش غیر از حق |
| بپرس از مجلس و محراب و منبر |  | ثنایش بر همه یاران رهبر |
| ابوبکر و عمر ورد زبانش |  | به عثمان می‌شدی شیرین دهانش |
| اگر همدم نمی‌شد در وقایع |  | تلف گشتی شرف در کار ضایع |
| جز از بحث ثنا و مدح یاران |  | نشد صادر از او در روزگاران |
| حقیقت کار مردان جمله مردی است |  | نه چون نامردها گفتار سردی است |
| رضای حق ببارد مثل باران |  | به جان حیدر و ارواح یاران |
| در آخر دست ناپاک خوارج |  | که بودی دست پست دیو مارج |
| کشیده شد به سه اشراف الناس |  | علی و معاویه با عمرو بن عاص |
| شهادت یافت حیدر از همان دست |  | دوم مجروح و سوم بی‌جفا رست |
| قضای حق چنین بود از سعادت |  | بنوشد حیدر از آب شهادت |
| چو یاران خودش عثمان و فاروق |  | که بودندی یکایک مرد موثوق |

خلافت حسن س

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پس از مرگ علی عهد حسن بود |  | حسن سر دسته‌ی عالی رسن بود |
| شبیه جد خود بودی به صورت |  | نه در صورت فقط با ربط سیرت |
| مسلمانان همه بیعت نمودند |  | هم از اخلاص خود پیشش فزودند |
| حسن گر چه امام مجتبی بود |  | در آن عالم قرین مرحبا بود |
| به فکرت رفت از نور لطافت |  | که صلح آمد اساس هر شرافت |
| بسی خیر است حفظ جان یاران |  | ز آزار دهان زخم ماران |
| به چندین شرط شرعی صلح فرمود |  | تنازل از خلافت نشر بنمود |
| معاویه گرفت از او خلافت |  | به رسم صلح و آداب لطافت |
| که او هم بود از اصحاب رهبر |  | به ام المومنین بودی برابر |
| یکی هم بود از کتاب رهبر |  | میان کاتبان مانند حیدر |
| قریشی نسبت و عبدالمنافی |  | خلافت را نمی‌بودی مسافی |
| به او فرموده بود آن شاه عادل |  | خطاب حق (إذا ملكت فاعدل) |
| به عالم این قضیه کرد اثبات |  | کلام حضرت مولای سادات |
| ز (ابنی سید) پیش از (سیصلح) |  | دوا فرمود قلب مرد صالح |
| مراد این بود آب پاک رهبر |  | به این دنیای دون نبود مکدر |
| مر آنها را سلطنت در دین کافی است |  | دعاشان بهر دل چون ورد شافی است |
| کبار اولیای روی عالم |  | از ایشان بود معلوم و مسلم |
| که بر ارواح جمله نیک کاران |  | ببارد رحمت حق مثل باران |

اهل بیت حضرت ج

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون طی بحث یار نیک صیتش |  | مناسب شد کلام از اهل بیتش |
| همان بیتی چراغش زیت نور است |  | درون اهل بیتش چون بلور است |
| همان بیتی به حق بیت رسالت |  | دوای عالم از درد ضلالت |
| همان بیتی ز انوار رسالت |  | همه عالم رهانید از جهالت |
| خدا نسبت به رهبر حکم‌ها داد |  | به وجه اختصاص پرب‌ها داد |
| بسی واجب بر او مخصوص لایق |  | حرام آمد بر او بعضی حقایق |
| همانا از مباحاتش صفی بود |  | که آن حضرت به آنها مکتفی بود |
| چو هجرت کرد بعد از عمر پنجا |  | مهماتش بسی آمد در آنجا |
| که ازواجش زیاد از مردمان بود |  | که بر عاقل بسی از حکمت افزود |
| یکم حکمت در آن تکثیر اصهار |  | که گشتندی معین شاه ابرار |
| دوم از نشر احکام زنانه |  | حرام و واجبات اندر میانه |
| سوم از بهر تشریعات بر ناس |  | نیایید بر درون ناس وسواس |
| چهارم دفع فتنه اندران بین |  | که بر رهبر بشد چون فرض بر عین |
| ز پنجم رحم بر اهل رضاعه |  | نیفتد اهل بیتش در اضاعه |
| علاوه گر بود ایمان سالم |  | نماند شبهه اندر قلب عالم |

\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شدندی جمله اهل خاندانش |  | همه اندر حمایه در ضمانش |
| که می‌بارید بر اهل مقامش |  | همیشه از خدا نور سلامش |
| نساء صالحات طیباتش |  | به دل با او شدند از رغباتش |
| خطاب (یا نساء) آمد ز باری |  | اضافه بر بنی چون نور ساری |
| خطاب ذات باری با نسا بود |  | مضاف همدم صبح و مسا بود |
| به دو نهی و سه امر از بهر ایشان |  | همه شایان اهل بیت ذی‌شان |
| خطاب حق به اهل بیت حق بود |  | اطاعت در خطابش مستحق بود |
| اراده صادر از دربار اقدس |  | نماند رجس بر اهل مقدس |
| نباشد دامن ازواج رهبر |  | ز رجس طبع نامردی مکدر |
| چون تطهیر از خدا آمد مکرر |  | بود دامان ازواجش مطهر |
| از این دستور ربانی که آمد |  | حجاب رحمت و عصمت بیامد |
| خدا با رهبر خود مهربان است به |  | شانس آنچه می‌شاید همان است |
| کسی بر عرش معراجش بلند است |  | نباشد شبهه فرشش ارجمند است |
| نه تنها امهات المومنین پس |  | که اهل خدمتش باشد مقدس |
| طعام پاک اندر ظرف پاک است |  | اگر چه اصل جمله عین خاک است |
| جمیع خادمات بیت رضوان |  | فرشته خلق در خان و در ایوان |
| نه ام المومنین بل خادماتش |  | بود پاک از هوا ذات و صفاتش |
| برای خدمت اندر بیت رضوان |  | نشاید جز کسی عالی چو کیوان |
| نشاید همنشین ذات والا |  | مگر از اهل خیر خلق بالا |
| همه پاکیزه و پاکیزه اخلاق |  | کنیز و خانم و سردار آفاق |
| خصوصاً آن عفیفه |  | که پرورده به انوار لطیفه |
| ز بیت حضرت صدیق انور |  | که خود بودی فدایی بهر و رهبر |
| حمیرایی به معصومی رسیدش |  | به وصلش از قضا آمد نویدش |
| به دل پرورده‌ی تادیب صدیق |  | قرین علم و حلم و نور تصدیق |
| به حق شایسته‌ی مولای رهبر |  | که نورانی بود لایق به انور |
| جلیس شاه دور از عیب بودی |  | انیس ماه نور از غیب بودی |
| قریب از همدم تنزیل لا ریب |  | قرین ملهم اسرار از غیب |
| به صدها آیت و اخبار رهبر |  | به توی دل که خود می‌خواند از بر |
| معیده درس احکام شریعت |  | به زنها اهل نصر و اهل هجرت |
| همین استاده با اسناد حق بود |  | که ارشادش همه ارشاد حق بود |
| در این نور بصیرت ظلمت دل |  | نماند جز به نزد مرد جاهل |
| همان صدیقه‌ی صدیق اکبر |  | بود شایسته‌ی دربار رهبر |
| ولی شیطان به مکر و درد وسواس |  | بود دائم قرین قسمتی ناس |
| چو گشتی همدم و هم فکر ابلیس |  | چو ابلیس است در القا و تلبیس |
| در آن دربار مملو از فرشته |  | همه در ضد دین حق نشسته |
| ولی حق از عنایت چند آیت |  | فرستادی برائت از دنائت |
| چو حق در عصمت و پاکی گواه است |  | یقین (ابن ابی) رویش سیاه است |
| همنشین بس خدا کردی عنایت |  | برائت داد از منصوص آیت |
| به قول حق کسی تصدیق دارد |  | خیال بد به دل هرگز نیارد |
| پس ار خواهی ز بدبختی رهایی |  | مشو تابع به ارباب منافی |
| که فرض است اعتقاد مرد مسلم |  | بود از فکر ناهموار سالم |
| به حکم نص قرآن معظم |  | به قول حضرت مولای اکرم |
| نصیحت واجب آمد بهر یزدان |  | برای مبدا دین یعنی قرآن |
| برای رهبر عالم محمد |  | برای پیشوایان ممجد |
| برای عامه از افراد اسلام |  | ز اهل التزام دین و احکام |
| ادب با اهل بیت ذات رهبر |  | ادب با زمره‌ی یاران سراسر |
| از ایشان بود نشر دین اسلام |  | خصوصاً با خلافت کار اعلام |
| ادب با اولیای دین رهبر |  | از آنها قلب عالم شد منور |
| ادب با جمله اهل علم اصلاح |  | شب تاریک را بودند مصباح |
| ادب با هر که دارد خدمت عام |  | به اهل احترام دین اسلام |

## ديدگاه مرحوم ماموستا ملا محمد ربيعی

((معاصر))

###### متوفی 1375 هـ شمسی

### درباره خلافت و امامت

###### و فضيلت اصحاب و اهل بيت پيامبر

صلوات الله عليه و عليهم اجمعين

خلافت و امامت

خلافت به معنی نمایندگی است و امامت به معنی رهبری.

خلیفه خدای تعالی در زمین حضرت آدم ÷ بود: ﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ﴾[البقرة: 30] «یادآور وقتی که پروردگارت فرشتگان را گفت: همانا من قرار می‌دهم در سرزمین خلیفه ای را».

تمام پیغمبران بطور مستقیم و جانشینان به حق ایشان که وارثان علم و حکمت و رسالت آنها می‌باشد خلفاء و نمایندگان خدای تبارک و تعالی هستند که اراده او را در سرزمین به اجرا در آوردند و عدل و قسط را میزان و معیار قرار دهند چنان که خدای تعالی در این مورد به حضرت داود خطاب صریح دارد: ﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ﴾ [ص: 26] «ای داود ما تو را نماینده خود در زمین قرار دادیم پس در بین مردم به حق حکم نما».

جانشینان به حق رسول اکرم ج را، خلفای راشدین می‌گوییم.

\*\*\*\*

خلفای راشدین پنج نفرند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن بن علی رضوان الله علیهم اجمعین.

مدت خلافت و جانشینی خلفای راشدین سی سال بوده است، و بعد از آن حکومت اسلامی بامارت و سلطنت و مملکت داری تبدیل یافته است: «الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم بعدها ملك وإمارة». «خلافت بعد از وفات من سی سال خواهد بود و پس از آن بفرمانروایی و ممکلت داری تبدیل خواهد یافت».

خلافت به معنی فرمانروایی نیز آمده است، چنان که خدای تعالی تحقق آن را نسبت به امت اسلام وعده فرموده است: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾[النور: 55]. «خدای تعالی به کسانی که از شما ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده‌ی فرمانروایی را در این سرزمین داده است چنان که فرمانروا ساخت آنان که پیش از ایشان بودند».

خلافت به معنی وراثت فرهنگی و اخلاقی و مالی نیز آمده است: اما وراثت فرهنگی: ﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٞ وَرِثُواْ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ [الأعراف: 169]. «پس جانشین شد ایشان را جانشینانی که وارث فرهنگ ایشان ((کتاب و دستورات آسمانی» گردیدند.

و اما وراثت اخلاقی: ﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا٥٩﴾[مریم: 59]. «پس وارث شد ایشان را ورثه ای که نماز را ضایع گردانیدند و بدنبال خواسته‌های ناروا افتادند که بزودی به منتهای گمراهی و سرگشتگی میرسند».

و اما وراثت مالی: ﴿وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعۡدِ عَادٖ وَبَوَّأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾[الأعراف: 74]. «و یاد آورید که خدای تعالی شما را در جای قوم عاد قرار داد و ملک آنها را به شما ارزانی داشت و شما را در سرزمین ایشان مستقر گردانید در همواری‌های آن کوشک‌ها بنا می‌کنید و از کوهها خانه‌ها می‌سازید (بر تمام مناطق ایلاقی و قشلاقی آن تسلط کامل دارید) پس یاد کنید نعمتهای گوناگون خدا را و در زمین فساد و بی‌نظیر نکنید».

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ وَرَفَعَ بَعۡضَكُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ لِّيَبۡلُوَكُمۡ فِي مَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ ﴾ [الأنعام: 165].

 «اوست آن کسی که شما ((انسان‌ها)) را میراث بران زمین قرار داد و برتری داد بعضی از شما را بر بعضی دیگرتان از حیث درچات و مقام تا بیازماید شما را در آنچه به شما عطا کرده است».

\* \* \* \*

امامت اعم از خلافت است زیرا هر خلیفه ای امام است لکن هر امامی خلیفه نیست، در این صورت خلافت یعنی امامت خاص کسانی که جانشینی پیغمبر اکرم ج برگزیده شده و بر امور مومنین فرمانروایی داشته‌اند و امامت یعنی رهبری مسلمین خواه اینکه امام خلیفه بوده باشد یا نه.

\* \* \* \*

پیشوایان و رهبران در دین خدا را «أَئِمَّهُ الْهُدى» و رهبران کفر و ستمکاران را ﴿أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ﴾ می‌نامیم چنان که خدای تعالی درباره‌ی هر یک از آنها در قرآن کریم بیانی دارد:

الف: در مورد أَئِمَّهُ الْهُدی ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا﴾[الأنبیاء: 73] «و ما قرار دادیم پیغمبران را پیشوایان هدایت و رستگاری که رهبری می‌کنند مردم را به فرمان ما».

پس می‌توانیم گفت که پیروان خط انبیاء و داعیان خلق بسوی خدا «أَئِمَّهُ الْهُدى» می‌باشند.

ب: در مورد ﴿أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ﴾: ﴿فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ﴾[التوبة: 12] «بجنگید با پیشوایان کفر زیرا ایشان هیچ عهد و پیمانی ندارند».

پس می‌توانیم گفت که پیروان کفر و طغیان و داعیان بسوی عناد و الحاد ﴿أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ﴾ هستند.

\* \* \* \*

نصب و تعیین امام بر مسلمین لازم است و سهل انگاری و کارشکنی در این امر گناهی بزرگ و موجب اخلال در نظم جامعه اسلامی و باز ایستادن حرکت متعالی آن خواهد شد.

\* \* \* \*

امام از طرف شورای مسلمین ((متشکل از خبرگان و اهل حل و عقد)) انتخاب می‌شود و قبول آن بر سایر مسلمین واجب و ضروری خواهد بود.

\* \* \* \*

خلفای راشدین کتاب خدا و سنت رسول الله ج را ملاک عمل قرار داده و در مهام امور با آگاهان و خبرگان مسلمین مشورت می‌کردند چه در عصر ایشان امتیازاتی جز ایمان و هجرت و جهاد در راه خدا و خدمت بهتر به اسلام و مسلمین مورد نظر نبوده است، ((برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتاب‌های زندگی رسول اکرم ج و خلفای راشدین مراجعه شود)).

\* \* \* \*

خلفای راشدین نسبت به یکدیگر در اجرای احکام الله و نشر دین اسلام کمال همکاری داشته و از نصیحت و راهنمایی در نصرت دین حق مضایقه ننموده و برخلاف نوشته‌ی تفرقه اندازان نسبت به همدیگر نهایت احترام و آداب اخوت اسلامی را مراعات نموده‌اند، مدارک و اسناد در این مورد فراوان است باید بمطولات رجوع شود.

\* \* \* \*

امامت از وظایف مسلمین است و این امر از جانب خدا و رسول و منصوص علیه نیست بلکه خبرگان مسلمین شخصی را که واجد الشرایط و در اداره امور مسلمین دارای کفایت باشد می‌توانند برگزینند.

\* \* \* \*

اینکه بعضی از مسلمین می‌گویند: پیغمبر اکرم ج در موضعی بنام غدیر خم حضرت علی س را به جانشینی خود و امامت مسلمین بر گزیده است به دلایلی مشروحه ذیل مقرون به صحت نیست:

1. در برابر فرمان خدا و رسول او احدی از مسلمین را یاری تمرد و تخلف نبوده است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ﴾[الأحزاب: 36] «هیچ مرد و زن مسلمانی را در کاری که خدا و رسول او حکم کنند اراده و اختیاری نیست که خلاف رای خدا و رسول او را بر گزینند...». در حالی که مسلمانان صدر اسلام همه چیز خود را در راه رضای خدا صرف کردند نسبت تمرد از امر خدا و رسول او به ایشان غیر قابل قبول است.
2. حضرت علی کرم الله وجهه در مورد خلافت هرگز به قضیه‌ی غدیر خم استناد نکرده بلکه از آن نامی نبرده است در صورتی که چنین موردی وجود می‌داشت حضرت علی با این حجت قاطع مدعیان خلافت را کنار می‌زد و به صراحت می‌گفت: ای مردم، شما چطور مسلمانی هستید که از فرمان خدا و رسول او تمرد می‌کنید، مگر شما از رسول خدا نشنیدید که در غدیر خم مرا به عنوان خلیفه خود و امام مسلمین بر گزید؟
3. حضرت علی که بزرگترین قاضی صدر اسلام بود «أقَضْاكُمْ عَلِیُّ» (قاضی‌ترین شما علی است). و بزرگترین قاضی حجتی بدین گونه قاطعی را نادیده نمی‌گیرد و به مسائل فرعی بپردازد، در صورتی که هر مدعی به بینه و مدارک استناد می‌کند تا احقاق حق نماید نه اینکه بینه و دلیل و برهان و قباله و سند را که دال بر حقانیت او در دعوی باشند پنهان نگه دارد و بدون ارائه دلیل حق را مطالبه نماید.
4. مسلمانان بر سر عمل به کتاب و سنت رسول الله با هر خلیفه ای بیعت می‌کردند، حضرت علی س نیز از بیعت کنندگان بر کتاب و سنت بود، اگر رسول اکرم ج حضرت علی س را تعیین فرموده باشد بیعت مسلمین بر خلاف سنت صورت گرفته است و این سنت شکنی با تاکید بر عمل خلیفه‌ی منتخب به کتاب و سنت متناقض است، در حالی که مسلمانان در نهایت دقت سنت رسول الله را مراعات کرده و هیچگاه بر خلاف آن قدم بر نداشته‌اند و حضرت علی هم با ایشان همسو و همراه بوده است.
5. اگر حضرت علی س به عنوان خلیفه و امام تعیین شده بود انصار هرگز دعوی خلافت نمی‌کردند و شوری تشکیل نمی‌شد و بیعت صورت نمی‌گرفت، زیرا مسلمانان جز عمل به کتاب و سنت برنامه ای دیگر نداشتند، چنان که نمونه‌ی متابعت سنت پیغمبر را در جیش اسامه س می‌بینیم: نظر به توصیه و تاکید رسول اکرم ج در مورد تجهیز جیش اسامه می‌بینیم که حضرت ابوبکر در حالی که امام و خلیفه مسلمین بود به احترام دستور رسول الله ج در رکاب اسامه س به حالت پیاده از مدینه خارج شد و او را بدرقه نمود.
6. اگر خلافت منصوص علیه و قطعی بود حضرت علی س نمی‌توانست صراحة آن را قبول نکند و قسم نمی‌خورد که به خلافت و ولایت اشتیاق و رغبت ندارد، زیرا در رفتن از زیر بار مسئولیت و سرباز زدن از تکلیف الهی در‌شان آن حضرت نبوده و نیست: «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة...»: «سوگند به خدا مرا در این خلافت رغبتی نبوده و در این فرمانروایی چشم داشت و توقعی نیست و آرزویش را ندارم»([[71]](#footnote-71)).
7. بعد از شهادت حضرت عثمان س بزرگان اصحاب، حضرت علی س را برای خلافت و امامت پیشنهاد کردند و آن حضرت فرمود: «دعوني والتمسوا غيري... ولعلي أسمعكم وأطوعكم لـمن وليتموه أمركم، وأنا لكم وزيراً خير لكم مني أميراً»: «مرا به حال خود واگذارید از کسی غیر من بخواهید که خلافت و ولایت را تصدی کند... امید داشته باشید که من گوش به فرمانتر و مطیع‌تر از شما باشم برای کسی که امر خود را به او سپرده اید و من برای شما وزیر باشم بهتر است از اینکه امیرتان باشم»([[72]](#footnote-72)).

امثال دلایل مذکوره در کتاب نهج البلاغه فیض الاسلام چاپ تهران که اهل سنت و جماعت در آن دخالتی نداشته‌اند فراوان است، به این مختصر اکتفا کردیم زیرا باطاله کلام احتیاج نیست.

1. پس از آن که حضرت علی کرم الله وجهه به عنوان خلیفه و امام از جانب شورای مسلمین متشکل از مهاجرین و انصار برگزیده شد در نامه ای به معاویه ابن بی‌سفیان نوشت «إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبابكر وعمر وعثمـان على ما بايعوهم عليه، فليس للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد، وإنمـا الشورى للمهاجرين والأنصار، فإن اجتمعوا على رجل وسمعوه إماماً كان لله رضى»: «همانا به من بیعت کردند آن مردمی که بیعت کردند با ابوبکر و عمر و عثمان بر سر آنچه ((شرایطی)) که با ایشان بیعت کرده بودند پس کسی حق ندارد رای ایشان ((بزرگان اصحاب شوری)) را نپذیرد و جز این نیست که شورای تعیین کننده امام و خلیفه حق مهاجرین و انصار است، پس اگر بر مردی اتفاق نظر کرده و او را امام نامیدند موجب رضای خدا گردیده است»([[73]](#footnote-73)).
2. حضرت علی س هرگز زیر باز زور نرفته و با منطق و عدل و عمل کرده است، چنان که وقتی به خلافت و امامت انتخاب شد، با وجود مشکلات فراوانی که پیش آمده بود، با معاویه ابن ابی سفیان که زیر بار حکومتش نمی‌رفت جنگید و فرمود: من با دو کس می‌جنگم، یکی شخصی که چیزی را بخواهد و از آن او نباشد و دیگری کسی که منع کند از چیزی که به عهده او است. «ألا وأني أقاتل رجلين: رجلا ادعى ما ليس له وآخر منع الذي عليه»([[74]](#footnote-74)).
3. همکاری کامل حضرت علی س با خلفای قبل از خود روشن‌ترین دلیل یگانگی و صمیمیت در بین ایشان می‌باشد، فی الجمله قرابت سببی حضرت عمر و حضرت علی ب که حضرت علی دخترش ((ام کلثوم)) را که از حضرت فاطمه زهراء علیهما السلام بود به عقد نکاح حضرت عمر س در آورد و یک پسر و یک دختر به نام‌های زید و رقیه ثمره‌ی این ازدواج بودند و این مسئله جای انکار هیچ مسلمانی نیست و مورد اتفاق مسلمین است.

حال اگر این مسئله را با دیده‌ی انصاف بنگریم یقین حاصل خواهیم کرد که قلم دشمنان اسلام آن همه جار و جنجال را بوجود آورده و علی و عمر ب را در مقابل همدیگر قرار داده که گروهی به طرفداری این و جمعی به هوا خواهی آن به جان هم بیفتند و اسلام را از وحدت و عظمت و شکوه به تفرقه و ذلت و ستوه بکشانند و خود ((دشمنان)) وارث ارض و دیار اسلامی بشوند!.

فرض کنیم حضرت علی س با آن همه صلابت و شجاعت و تقوی در مقابل ابوبکر و عمر و عثمان بخاطر حفظ کیان اسلام سکوت کرده باشد و بر خلاف میل باطنی با ایشان بیعت نموده باشد دختر را که از حضرت زهرا می‌باشد چرا به عقد و نکاح حضرت عمر در می‌آورد؟ مگر به قول کذابان عمر س همان کسی نبود که خانه‌ی زهرا ب را آتش زد و با لگد پهلوی آن بزرگ بانوی اسلام را شکست و فرزندش محسن سقط گردید؟! قرابت شیر خدا و ابن عم مصطفی و اسوه اخلاص و تقوی را با چنان ظالم بیشرم از خدا بی‌خبر چکار؟! مگر خدای تعالی از تکیه دادن به ظالمان و اعتماد به آنان نهی قاطع و وعید شدید نفرموده است!؟ ﴿وَلَا تَرۡكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ١١٣﴾[هود: 113] «و شما مومنان هرگز با ظالمان همدست نشوید و به آنها تکیه نکنید که آتش کیفر ایشان به شما برسد و در آن حال غیر از خدا برای شما هیچ مددکاری نیست و هیچ گونه یاری نخواهد شد».

در این صورت - خدای نا کرده- ما مسلمانان از حضرت علی س برای این وصلت ناجور حق گله داریم، جواب حضرت زهرا ل را چطور می‌دهد؟ و چطور به صورت دخترش که شاهد پهلو شکستن مادر بوده و اکنون به خانه ضارب بلکه قاتل مادرش می‌رود، نگاه می‌تواند بکند؟! و از جهت دیگر: کسی که قادر به حفظ حدود و حریم خانوادگی خود نباشد چطور قادر است که امپراطوری پهناور و نو پای اسلام را اداره کند؟

آن چنان اداره می‌کرد که چهار دیواری خانه‌اش را اداره کرده بود؟! خنده آور نیست؟! آیا این دروغ و افتراءات با‌شان و مقام شهسوار اسلام حضرت علی سازگار است؟! آیا این راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار! خدمتگزار اسلام و مسلمین‌اند؟ آیا این همه جسارتها و هتک حرمات بساحت مقدس اهل بیت رسول الله کفر نیست؟! آیا عمری که پهلوی دختر رسول الله را می‌شکند مسلمان است؟ و اگر چنین جنایتی را کرده است سزاوار است با دختر زهرا و نواده‌ی رسول الله ازدواج کند و بزرگ‌ترین قاضی صدر اسلام ولی عاقد نکاح باشد؟ «وامصيبتاه! إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»!!!.

نه چنین نیست برادر و خواهر مسلمان نه عمر را نفرین کنید و نه از علی زده شوید و نه از اسلام متنفر گردید.

عمر س مسلمانتر از آن بود که نسبت به جگر گوشه‌ی رسول اکرم اسائه ادب نماید چه رسد به پهلو شکستن و اسقاط جنین او، علی س هم شجاعتر و شریف‌تر از آن بود که از حریم خانوادگیش نتواند حراست و دفاع کند، عمر س به تقوی و عدالت و فداکاری در راه اسلام و اجرای سنت رسول الله ج معروف است.

علی در برابر حق تسلیم بود اگر چه صاحب آن ضعیف و در برابر باطل قیام می‌کرد اگر چه صاحب آن در کمال قدرت بوده باشد، چنان که فرموده است: «ألا وإني أقاتل رجلين» هان من با دو مرد می‌جنگم مردی که ادعا کند چیزی را که از آن او نیست، و مردی که ابا کند از حقی که بر عهده او است. اگر انصاف بدهیم سخن از این رساتر و روشنتر نیست چه ابوبکر و عمر و عثمان کاندیدای خلافت و به قول حضرت علی س امامت شدند و با ایشان بیعت گردید و مدت بیست و پنج سال ولایت امور مسلمین را عهده دار بودند، حضرت علی س نه تنها با ایشان نجنگید بلکه در مهام امور مستشار موتمن و بازوی اجرایی ایشان بود، زیرا آنها را به حق می‌دانست و بر ولایتشان صحه می‌گذاشت و احیاناً به ایشان خط و جهت می‌داد و تحکیم خویشاوندی می‌نمود، و با معاویه ابن ابی سفیان س با آن همه قدرت و زر و زوری که داشت جنگید و جنگ را تا شهادت خود ادامه داد زیرا از بیعت که حقی واجب بر او بود امتناع ورزیده بود و زیر بار حق نمی‌رفت.

در تمام تواریخ و سیر اسلامی غیر از معاضدت و همکاری در بین خلفای راشدین چیزی دیگر دیده نمی‌شود، و از همه مهمتر فرموده‌های خود حضرت علی س است، چنان که در جنگ با رومیان و ایرانیان حضرت عمر س که خلیفه و امام مسلمین است با حضرت علی س مشورت کرد حضرت علی س فرمود: خودت در جنگ شرکت مکن، زیرا اگر خود کشته شوی مسلمانان بی‌پناه خواهند ماند.

اگر خدای نا کرده عداوت و دشمنی در بین بود و عمر س آنچنان بود که دشمنان می‌گویند حضرت علی س از خدا می‌خواست که هر چه زودتر سایه او را از سر مسلمین کم کند، در حالی که در جواب حضرت عمر س فرمود: «إنك متى تسير إلى العدو بنفسك فتلقهم فتنكب لا تكن للمسلمين كانفة دون أقصى بلادهم ليس بعدك مرجع يرجعون إليه... فإن أظهر الله فذاك ما تحب وإن تكن الأخرى كنت ردءاً للناس ومثابة للمسلمين»: «همانا اگر خودت شخصاً به جنگ دشمن (رومیان) بروی و شکست بخوری برای مسلمین در دورترین نقاط کشورشان پناهی نمی‌ماند و پس از تو مرجعی نیست که به او رجوع شود پس خود در مدینه بمان و مردان جنگ آزموده ای را به فرماندهی بگمار، و از نظر سوق الجیشی به ایشان خط بده، پس اگر خدای تعالی مسلمین را پیروز گردانید خواسته بر آورده گردیده و اگر طور دیگر شد خودت پناه مردم و مرجع مسلمین خواهی بود»([[75]](#footnote-75)). همچنین در وقت لشکرکشی به ایران، کلام 146 جزء سوم ص 433 نهج البلاغه همین معنی را دارد. نتیجه می‌گیریم که این اختلافات و خلافات از قلم تفرقه اندازان تراویده است تا مسلمین به جان هم بیفتند و خود وارث مال و ثروات و حاکم بر مقدران ایشان بشوند.

حضرت علی س از آغاز حرکت خوارج که آغاز گر تفرقه در اسلام بودند زنگ خطر را نواخت و شدیداً به مردم هشدار داد:

«وألزموا السواد الأعظم فإن يد الله على الجمـاعة، وإياكم والفرقة، فإن الشاذ من الغنم للذئب، ألا من دعا إلى هذا الشعار فاقتلوه ولو كان تحت عمـامتي هذه...». «از سواد اعظم پیروی کنید زیرا دست خدا بر سر جماعت مسلمین است، و بر حذر باشید از جدایی زیرا جدا شده از مردم نصیب شیطان می‌شود چنان که گوسفند جدا مانده از گله نصیب گرگ می‌گردد، آگاه باشید هر که در دین جدایی بیفکند او را بکشید اگر زیر این عمامه من باشد»([[76]](#footnote-76)).

\* \* \* \*

حضرت علی س با خلفای پیشین کمال همکاری نمود و با معاویه س جنگید، هم در یاری ایشان و هم در جنگ با معاویه او را محق می‌دانیم.

\* \* \* \*

رسول اکرم ج در مرض الموت خود ابوبکر صدیق س را امر فرمود که امام جماعت مسلمین شود این فرمان موجب انتصاب، او به سمت امامت مسلمین نمی‌شود بلکه بوسیله‌ی بیعت بزرگان اصحاب به امامت برگزیده شد، آنچه سبب ترجیح ابوبکر صدیق بر سایرین بعلاوه ایمان و هجرت و جهاد این بود که بزرگان اصحاب گفتند: «اختاره رسول الله لأمر ديننا فنختاوه لدنيانا» «رسول خدا او را برای امور دینمان برگزیده پس ما او را برای امور دنیوی‌مان بر می‌گزینیم»، سپس مسلمانان با وی بیعت کردند و امامت او استقرار یافت، حضرت علی هم با وی بیعت کرد و پشت سرش نماز خواند.

\* \* \* \*

حکومت اسلامی شورایی و عادلانه است، نه استبدادی و ارثی که اختیاری برای امت اسلام در تقریر مصیر خود نمانده باشد، اساساً زیر پا گذاشتن استبداد و بر پای داشتن شوری یکی از رسالات مهم رسول اکرم ج است، اسلام عزیز بر حکومتهای موروثی خط بطلان کشید و حیثیت‌های از دست رفته را به مردم باز گردانید و توده‌های ضعیف مردم را در اداره‌ی امور سهیم کرد، با وجود اینکه رسول اکرم ج دارای عقل کل بود و شبانه روزی وحی الهی بر وی نازل می‌شد و از هر گونه لغزشی مصون بود، خدای تعالی به او می‌فرماید: ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾[آل عمران: 159]. «با یارانت در کارهای مهم مشورت کن». و در وصف مومنان صادق و لایق می‌فرماید: ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾[الشورى: 38] «حکم و کارشان در بین خود به صورت شوری است».

پیغمبر اکرم ج مسلمانان را در وحدت کلمه و هدایت کامل بدرود گفته و با یقین به کمال دین ایشان را به تمسک به کتاب خدا و سنت خود توصیه فرموده که دست گرفتن به کتاب و سنت ضامن سعادت و بقاء و عظمت مسلمین است: «تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ رسوله» «در بین شما بجا گذاشتم دو چیز را که اگر آنها را محکم بگیرید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت رسولش را»([[77]](#footnote-77)).

\* \* \* \*

دین کمال یافته‌ی اسلام گروه گشای هر مشکلی است و چاره ساز هر کاری، اگر پیغمبر اکرم ج جانشینی را برای خود تعیین نفرموده کمال عدالت را اجراء کرده و ارج و احترام برای مسلمانانی که بارها به فرمان خدا با ایشان مشورت کرده بود قرار داده و ایشان هم آن قدر از کتاب خدا و سنت رسولش فیض یافته بودند که گمراه نشوند و گمراه نشدند و راه پیغمبر را در پیش گرفتند و اسلام را در جهان گسترش دادند و مادامی که بر کتاب و سنت استوار بودند مصیبتی برای مسلمین پیش نیامد، این قانون حق است که نمی‌میرد و تا قیام قیامت بر پای خواهد ماند مردمان مردند و میمیرند و خواهند مرد، فرض کنیم که پیغمبر اکرم ج شخص را به جانشینی خود تعیین می‌کرد مگر آن شخص آب زندگانی خورده یا تضمین بقاء از بارگاه حی لایموت گرفته که نمیرد و یا کشته نشود بعد از او چه؟ شخص دیگر و هکذا پس از آخرین نفر چه؟ خوب تکلیف مردم چه می‌شود؟ همین طور آواره و سر گشته بمانند در اینجا به نکاتی چند توجه داشته باشیم:

1. حکومت اسلامی بر افراد تکیه ندارد حتی بر پیغمبر اکرم ج که آورنده‌ی شرع و دین است بلکه بر شرع و قوانین الهی متکی است، چنان که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ١٤٤﴾[آل عمران: 144] «و محمد نیست مگر پیغمبری که پیش از او پیغمبران دیگر گذشته و مرده‌اند، آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود شما از دین خدا بر می‌گردید؟ و اگر کسی از دین خدا بر گردد هرگز ضرری به خدا نمی‌رساند و خدای تعالی سپاسگزاران ثابت قدم را پاداش خواهد داد».

چنان که می‌دانیم پس از رحلت رسول الله ج اسلام از جزیره العرب باقصى نقاط جهان رسید که اگر به شخص بستگی می‌داشت با مرگ آورنده‌ی آن که بزرگترین شخصیت بود اسلام نیز از بین رفته بود.

1. قانون اسلام و شریعت الهی تا ابد تضمین شده است و خود خط دهنده و توجیه کننده‌ی مردم است و آنان که از شریعت الهی دستور می‌گیرند می‌دانند چکار بکنند.
2. روح آزادگی و همبستگی در شوری است، هر چند حکومت، حکومتی است الهی اما در عین حال حکومت مردم بر مردم نیز هست و از تکروی و استبداد و احیای روش مستکبرین ((قیاصره)) قیصران روم و ((أکاسره)) کسری‌ها پادشاهان ایران، جلوگیری شده است.

قانون هم چنان که ذکر شد ((کتاب خدا و سنت رسول الله)) می‌باشد. حضرت علی کرم الله وجهه نیز قوام حکومت اسلامی و سعادت افراد را در تمسک به کتاب و سنت دانسته و در این باب توصیه و تاکید فرموده است: «أما وصيتي فالله لا تشركوا به شيئاً ومحمد ج فلا تضيعوا سنته»: «وصیت من به شما این است که: هیچ گونه انبازی برای خدا قرار ندهید و به فرمان او عمل کنید و سنت حضرت محمد ج را از دست ندهید، این دو ستون محکم و بر افراشته را بر پای دارید و این دو چراغ را روشن نگهداری کنید، دیگر هیچ ایرادی بر شما نیست مادام که دست از این دو چیز بر نداشته اید»([[78]](#footnote-78)).

\* \* \* \*

در تمام مسائل اختلاف مسلمین به کتاب و سنت ارجاع و حل و فصل می‌گردد: «وَارْدُدْ إِلَى الله وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَيَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الاُْمُورِ، فَقَدْ قَالَ اللهُ سبحانه لِقَوْم أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. فَالرَّدُّ إِلَى اللهِ: الاَْخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الاَْخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ»([[79]](#footnote-79)). «در کارهای مشکل که درمانده‌ی شوی و امر بر تو مشتبه گردد آنها را به کتاب خدا و سنت رسول او باز گردان که خداوند سبحان برای گروهی که خواسته است هدایت کند فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و رسول خدا و اولو الامر خودتان پیروی کنید و اطاعت نمایید پس اگر در حکمی اختلاف پیدا کردید به خدا و رسولش رجوع نمایید، رجوع به خدا با گرفتن محکم از کتاب او و رجوع به رسول او فرا گرفتن سنت گرد آورنده او است که پراکنده نمی‌سازد».

\* \* \* \*

هیچ کس نمی‌تواند بگوید: اگر پیغمبر ج برای خدا جانشینی تعیین نکرده باشد مردم گمراه شده‌اند، زیرا پیغمبر اکرم ج هدایت را در تمسک به کتاب و سنت دانسته و گمراهی را در عمل نکردن به آنها، و این دو مورد را برای معاش و معاد مردم کافی دانسته است.

\* \* \* \*

اگر سوال شود که ((کتاب و سنت)) به خودی خود مشکلات مردم را حل نمی‌کند، پس باید ((مجریی)) وجود داشته باشد که مفاد آنها را اجرا کند؟

جواب این است که: در کتاب خدا سیستم حکومت شورایی تعیین شده که بهترین سیستم حکومت مردم بر مردم است، در اینجا قانون است که حکومت را تشکیل می‌دهد، بر خلاف قانون خلق که متوقف بر اتفاق نظر قانونگذاران می‌باشد و متحمل حذف و اصلاح و تبصره است، و قانون خدا تغییر ناپذیر می‌باشد، نیازی به تجدید نظر و حذف و اصلاح ندارد، چه واضع آن خداوند علیم و مدبر است.

چنان که در عصر رسول اکرم ج نیز در مسائل اجتماعی و سیاسی مردم، شوری معتمد و مستند بوده است، نتیجه ی، جامعه مسلمین مکلف به اجرای قوانین الهی هستند که از جمله آن تشکیل شوری و انتخاب امام است.

\* \* \* \*

اگر در تواریخ و سیر اسلامی دقت کنیم، خواهیم دید که رسول اکرم ج برای از بین بردن حکومت مورثی و استبدادی و به منظور اجرای عدالت و مساوات در حکومت اسلامی، در غزوه‌ها که شخصاً شرکت می‌فرمود و هم چنین در عمره ((القضاء و حجة الوداع)) اشخاص مختلف را با خصوصیات گوناگون جانشین خود قرار می‌داد تا مردم بدانند که اسلام، سلطنت و حکومت قرشی و هاشمی و عربی، نیست، بلکه دینی است جاوید جهانی برای همه، و حکومتی است الهی برای همه، رنگ و نژاد و زبان مطرح نیست، همه مردم مسلمان در امور جاریه عالم اسلام مسئولند و در پیشگاه خدای تعالی یکسانند مگر بتقوی و طاعت بیشتر که ملاک فضیلت است حتی شخص رسول اکرم ج بیشتر از هر مومنی مطیع فرمان خدا بوده و از او می‌ترسیده است.

چرا رسول اکرم ج شخص نابینایی را جانشین خود می‌نماید؟ عبدالله ابن ام مکتوم؟

چرا فردی سیاهپوست را که در جاهلیت ارزشی نداشته سخنگوی اسلام می‌نماید؟ بلال حبشی؟

چرا افراد غیر قریشی را جانشینان خویش قرار می‌دهد؟ عبدالله ابن رواحه و سعد ابن معاذ را؟

چرا جوانی بیست ساله را بفرماندهی سپاه بر می‌گزیند؟ اسامه پسر زید غلام و کنیزک زاده را؟!.

چرا احیاناً کسانی را جانشین خود فرموده که خیلی گمنام و ناشناخته‌اند ((عویف، سباع، عتاب))؟!.

جواب این همه چراها و صدها سوال دیگر یک جمله است، ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾[الحجرات: 10] «مومنان برادر یکدیگرند). و برادری یعنی برابری».

حکمت این انتصاب‌ها از آفتاب روشنتر است، اگر رسول اکرم ج یک بار ابوبکر یا عثمان یا علی را جانشین خود قرار داده است ایشان به فکر جانشینی دائم و حکومت مورثی نباید بیفتند زیرا عبدالله ابن ام مکتوم (نابینا) و بلال سیاهپوست برده‌ی آزاد شده و سعد ابن معاذ غیر قرشی و اسامه نوجوان کنیزک زاده و عویف و سباع و عتاب ((گمنام و ناشناخته)) نیز این سمت‌ها را داشته‌اند، پس خویشاوندی و همرنگی و کهولت و جوانی و برازندگی قد و قامت در اسلام مطرح نبوده و نیست، بلکه اسلام بر تمام مفاخر جاهلیت خط بطلان زده است.

چنان که ذکر شد رسول اکرم ج در مرض الموت خود ابوبکر س را امام جماعت مسلمین کرد نه عباس عمویش و نه علی پسر عمو و دامادش را که نزدیکتر به او بودند تا زمینه ای برای حکومت قومی و موروثی فراهم نگردد و مردم بفهمند که: منظور حضرت از این تکلیف تفویض امور حکومت اسلامی به ابوبکر نیست، گرچه علی از ابوبکر و عباس هم از علی به حضرتش نزدیکتراند و اگر صحبت از ((ارث)) باشد، با وجود عباس، علی محجوب است بحجب حرمان «الأقرب يمنع الأبعد» (خویش نزدیکتر خویش دورتر از ارث منع می‌کند)([[80]](#footnote-80)).

اسامی جانشینان رسول اکرم ج در حیات شریف آن حضرت

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| نام غزوه | جانشين | نام غزوه | جانشين |
| ودان | سعد ابن عباده | تبوک | علی ابن ابیطالب |
| بواط | سعد ابن معاذ | خیبر | سباع ابن عرفطه |
| بدر اول | زید ابن حارثه | عمرة القضاء | عویف ابن اضبط دیلی |
| العشیره | ابو سلمه بن عبد الأسد مخزومی | فتح مکه | ابورهم کلثوم بن حصین |
| بدر کبری | عثمان بن عفان |  | ابن خلف غفاری |
| سوبق | بشیربن عبدالمنذر | حنین | عتاب ابن اسید ابن ابی العین |
| غطفان | عثمان بن عفان | بنی النضیر |  |
| احد | عبدالله ابن ام مکتوم | حجه الوداع | ابودجانه ساعدی |
| ذات الرقاع | ابوذر غفاری | بدر اخیر | عبدالله ابن رواحه خزرجی |
| دومه الجندل | سباع بن عرفطه غفاری | بنی مصطلق | زید ابن حارثه |
| بنی قریظه | عبدالله ابن ام مکتوم | بنی لحیان | عبدالله ابن ام مکتوم |
| ذی قرد | عبدالله ابن ام مکتوم | حدیبیه | عبدالله ابن ام مکتوم |

یاران پیغمبر ج هم روش آن حضرت را پیش گرفتند ((ابوبکر و عمر و عثمان و علی فرزندان خود را به امامت نگماشتند)). در وقت شهادت حضرت عمر س بزرگان اصحاب عبدالله پسر او را به عنوان جانشین پیشنهاد کردند حضرت عمر س فرمود: او نمی‌تواند امام مسلمین بشود، شورای امت صلاحیت تعیین امام را دارد، با اصرار بزرگان اصحاب اجازه داد که پسرش عبدالله در شوری شرکت کند اما به دو شرط:

1. حق انتخاب شدن را نداشته باشد.
2. رای او تابع اکثریت اصحاب شوری باشد([[81]](#footnote-81)).

در وقت شهادت حضرت علی س نیز بزرگان اصحاب همان سوال را کردند، حضرت علی س فرمود: «أترككم كما ترككم رسول الله ج»: «شما را چنان که رسول الله ج بدرود گفت بدرود می‌گویم و جانشین تعیین نمی‌کنم»([[82]](#footnote-82)).

و چون حضرت حسن را پیشنهاد کردند فرمود: «لا آمركم ولا أنـهاكم»: (نه دستور می‌دهم و نه منع می‌کنم)([[83]](#footnote-83)).

شرایط و وظایف امام

امام مسلمین باید واجد این شرایط باشد:

الف- مسلمان باشد زیرا سلطه‌ی کافران بر مومنان روا نیست: ﴿وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا﴾[النساء: 141] «هرگز خدا کافران را بر مومنان راه نخواهد داد».

ب- آزاد مرد باشد، چه زنان و کودکان با احساسات و عواطف و بهانه گیریها کارها را خراب می‌کنند: «ويل لـمن ولاه النساء والصبيان»: (وای بر کسی که سرپرستش زنان و کودکان باشند)([[84]](#footnote-84)).

و غیر آزادگان را نیازی به استدلال نیست.

ج- عالم به کتاب و سنت و قادر به استنباط احکام باشد: ﴿هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾[الزمر: 9] «آیا برابرند کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند؟». البته خیر.

د- عاقل و دور اندیش و جامعه شناس باشد: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ﴾[النساء: 5] «هرگز اموال خود را به سفیهان نابخرد بسپارید».

ھ ـ دادگر و با تقوی باشد: ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ١٨﴾[السجدة: 18] «آیا کسی که مومن و پرهیزگار بوده باشد همانند کسی است که تبهکار بوده است؟ البته یکسان نیستند».

و- قدرت جسمانی و توان کار را داشته باشد چه امامت مستلزم صرف طاقت و توان است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُمۡ وَزَادَهُۥ بَسۡطَةٗ فِي ٱلۡعِلۡمِ وَٱلۡجِسۡمِ﴾[البقرة: 247] «همانا خدا او را ((طالوت)) بر شما برگزیده و او را دانش و قدرت بدنی فزون بخشیده است».

ز- شجاع و با اراده باشد چه تبلیغ رسالات الهی و اداره‌ی امور یک امت عظیم مقتضی شجاعت و اداره‌ي قوی است: ﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ﴾[الأحزاب: 39] «آنان که تبلیغ می‌کنند رسالات الهی را و از او ((الله)) می‌ترسند و از احدی غیر از خدا نمی‌ترسند».

ح- حضور در بین مسلمین و نظارت دقیق بر امور جاریه اسلامی و امامت نماز جمعه و عیدین در مرکز و پایتخت اسلامی از وظایف مهم و حساس امام مسلمین به شمار می‌رود، زیرا به مفاد حدیث شریف: «كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»: «مسئولیت امام مسلمین به اندازه‌ی تمام مسئولیت‌های مملکت اسلامی سنگین و خطیر است»، چنان که حضرت عمر س فرمود: سوگند به خدای تعالی اگر یک دانه خردل در حوالی فرات گم شود عمر در مدینه مسئول آن خواهد بود چه باید علت از بین رفتن آن را بپرسد و پیگیری کند که ضایعه تکرار نشود، این است که حضرت علی کرم الله وجهه درباره‌ی او می‌فرماید: «لله در عمر فقد قوم الأود وداوى العمد وأقام السنة وخلف الفتنة، ذهب نقي الثوب قليل العيب أصاب خيرها وسبق شرها أدى إلى الله طاعته وأتقاه بحقه...»([[85]](#footnote-85)). «خدا نیکی‌های عمر را پاداش داد که کجی‌ها را راست نمود و بیماری‌ها را دوا کرد ((کفر و نفاق را ریشه کن نمود)) و سنت پیغمبر را بر پا داشت و تبهکاری‌ها را پشت سر انداخت ((در زمان او فتنه‌ای روی نداد)) پاک دامن و کم عیب از دنیا رفت و نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت خدا را بجای آورد و آن چنان که سزاوار بود از خدا ترسید».

\* \* \* \*

خبرگان برگزیده پارسا ((اصحاب شوری)) به نمایندگی جامعه اسلامی و مسلمین امام را انتخاب و سپس با او بیعت می‌نمایند.

\* \* \* \*

مهمت‌رین وظیفه امام مسلمین عبارت است از: تنفیذ احکام، اقامه حدود الهی، آراستن و سازمان دادن سپاه و لشکریان اسلام، حفظ مرزهای اسلامی، نشر دین اسلام در خارج از مرکز کشور اسلامی در حدود استطاعت، قطع و قمح طاغیان و گردنکشان و راهزنان، نظارت دقیق بر بیت المال مسلمین، تقسیم غنایم در بین مردمان ذی ربط، گرفتن صدقات و اموال شرعی از قبیل زکوه و خمس و غیره، عزل و نصب مقامات سیاسی و قضایی و اجرایی و لشکری و کشوری، فیصله نزاع و خصومتهای واقعه در بین مردم، به شوهر دادن دختران و زنان بی‌سرپرست و قبول نکاح برای صغار و محجورین([[86]](#footnote-86)). و به طور کلی ولایت و سرپرستی امور مسلمین بر مبنای کتاب و سنت و حضور در بین مسلمین و ارتباط مستقیم با ایشان و پیشقدم بودن در امور مهمه‌ی اسلامی و زیر نظر داشتن استانداران و فرمانداران و سایر مقامات دست اندرکار و بطور کلی نظارت مستقیم بر هیات حاکمه در بلاد اسلامی.

\* \* \* \*

امام مسلمین مادامی که کتاب و سنت را روند کار قرار داده واجب الإطاعت است، و خروج از اطاعت وی تمرد از فرمان خدا و رسول خداست: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾[النساء: 59] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول او را اطاعت کنید و همچنین زمامداران اسلام را که به دستور خدا و رسول خدا عمل می‌کنند و از خود شما مومنین هستند اطاعت کنید».

چه امام منتخب شورای امت و شورای امت نیز منتخب امت اسلام است، و مجری احکام الله و سنت رسول او و امین بر جامعه‌ی اسلامی می‌باشد.

\* \* \* \*

خروج ناحق و قیام علیه امام مسلمین گناهی است بس بزرگ و بر مسلمین واجب است که قیام و خروج ناحق را سرکوب نمایند تا اینکه هرج و مرج و بی‌نظمی در بلاد اسلامی پدید نیاید و فقط قانون خدا در جامعه حکم فرما باشد، چنان که مسلمین در عصر خلافت حضرت ابوبکر صدیق با مرتدین و مانعین زکات و در عصر خلافت حضرت علی با خوارج جنگیدند: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِ﴾[البقرة: 193] «و بجنگید با سرک‌شان و متجاوزان تا اینکه آشوب بر پا نشود و دین برای خدا باشد».

خروج امام از اطاعت خدا و رسول خدا و مخالفتش با نص صریح کتاب و سنت موجب خروج مسلمین از اطاعت او می‌گردد: ﴿وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ١٥١﴾ [الشعراء: 151]. «اطاعت نکنید دستور خود سران و متجاوزان را». «لاَ طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِى مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِى الْمَعْرُوفِ» «حق هیچ گونه فرمانبرداری مخلوق در نافرمانی خالق نیست، جز این نیست که فرمانبرداری باید در خیر و صلاح باشد»([[87]](#footnote-87)).

\* \* \* \*

امام مسلمین باید مستور العداله باشد، یعنی به ظاهر مرتکب گناه کبیره نشده و بر صغایر ذنوب نیز اصرار نورزیده باشد به طوری که عدالت او را مخدوش کند لکن عصمت از تمام گناهان از شروط صحت امامت نیست، زیرا غیر از انبیاء کرام عليهم الصلوة والسلام احتمال لغزش و خطا برای هر انسانی هست، و خدای تعالی انسانها را مکلف نفرموده که حتماً معصوم باشند بلکه در صورت لغزش و اشتباه ایشان را امر فرموده است که خود را اصلاح کنند و مراقب خود باشند: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾[التغابن: 16] «از خدا بترسید و خود را از نافرمانی او به دور دارید هر آنچه می‌توانید».

\* \* \* \*

امام در بلاد اسلامی باید یک نفر باشد تا اختلاف در بین مسلمین بوجود نیاید، زیرا امت اسلام یک امت است با وحدت عقیده و هدف و تمسک به کتاب و سنت. در بین افراد چنین امتی مغایرت اعتقادی و بنیادی نیست که مستلزم تعدد امام گردد، چه همه‌ی افراد این امت اعم از امام و رعایا ملزم به متابعت از کتاب و سنت و مراعات قوانین الهی و اجرای آن هستند و بس: ﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ٩٢﴾[الأنبیاء: 92] «این است امت شما مسلمین امت یگانه و یک هدف و من پروردگارتان هستم، پس جملگی به اتفاق فقط مرا بپرستید و بندگی کنید».

احکام و اجرای آنها

آنچه بر جامعه‌ی اسلامی باید حکمفرما باشد فقط حکم خدای تعالی است و بس ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾[الأنعام: 57] «نیست هیچ حکم و فرمانی مگر برای خدا».

\* \* \* \*

ادله احکام پنج چیز است: 1- کتاب خدا. 2- سنت رسول خدا. 3- اجماع مسلمین. 4- اجتهاد. 5- قیاس.

\* \* \* \*

تشریع و قانونگذاری از آنِ باری تعالی است، و قوانین او تغییر نا پذیرند: ﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ١٨﴾[الجاثیة: 18] «سپس تو را قرار دادیم- ای پیغمبر- بر بزرگراه – قوانین و فرمان، آن را در بر گیر و ملاک عمل قرار ده و به جانب هوی و خودستایی‌های مردم نادان مگرای».

﴿قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ﴾[یونس: 15] «وقتی آیات روشن و روشنگر ما بر ایشان خوانده می‌شود کسانی که امید و ایمان به روز آخرت و دیدار ما ندارند می‌گویند: ((بیاور قرآنی غیر این قرآن را یا آن را تبدیل کن)) ای پیغمبر، بگو: برای من ممکن نیست که آن را تبدیل کنم از طرف خودم، هرگز پیروی نمی‌کنم جز آنچه را که بر من وحی می‌شود، همانا من اگر نافرمانی خدا را بکنم باید از عذاب روز بزرگ ((قیامت)) بترسم».

\* \* \* \*

قانون مصوبه‌ی خلق قراردادهای موقتی هستند که در هر عصر و روزگاری به اقتضای مصالح قابل تغییر و حذف و اصلاحند.

\* \* \* \*

قوانینی که بر خلاف نص صریح کتاب و سنت وضع شود مردود و بی‌اعتبار و واضع آن (طاغوت و سرکش است) مستحق مجازات و تعزیر است: ﴿وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا﴾[الأحزاب: 36] «هر که نافرمانی کند خدا و رسول خدا را همانا گمراه شده است گمراهی آشکاری».

\* \* \* \*

هر حکمی از احکام باید فقط به نام خدا صادر گردد، زیرا فقط او بر مردم حاکم بلکه احکم الحاکمین می‌باشد: ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَهُوَ أَسۡرَعُ ٱلۡحَٰسِبِينَ﴾[الأنعام: 62] «آگاه باشید همه حکم از آنِ الله است و اوست سریعترین حسابرسان».

﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَحۡكَمِ ٱلۡحَٰكِمِينَ٨﴾ [التین: 8]

«آیا خدا حاکم‌ترین حاکمان نیست؟ بلی هست».

\* \* \* \*

هر کس به ما انزل الله حکم نکند متمرد و ستمکار و کافر است، و اگر احکام الهی را انکار کند و یا عمداً بر خلاف آنها قوانین وضع نماید کافر است، و قانون از درجه‌ی اعتبار ساقط است: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾[المائدة: 44] «هر که به دستور خدا حکم نکند خود و یارانش کافرند». ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾[المائدة: 45] «هر که به دستور خدا حکم نکند خود و یارانش ستمکارند». ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾[المائدة: 47] «هر که به دستور خدا حکم نکند خود و یارانش فاسق اند».

\* \* \* \*

استقامت بر شریعت الهی واجب و هر گونه انحراف و عدول از آن و افراط و تفریط در آن حرام است: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦ﴾[الأنعام: 153] «و همانا این راه راست مرا در بر گیرند و در آن استقامت ورزید و راه‌های دیگر را در پیش نگیرید که شما را از راه خدا جدا می‌سازد».

\* \* \* \*

میزان و معیار هر قول و عمل و عقیده ای برای انسانها قرآن کریم است، و هر روندی بر خلاف این میزان و معیار فطری الهی باشد ضلال و انحراف است: ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَصَدَفَ عَنۡهَاۗ سَنَجۡزِي ٱلَّذِينَ يَصۡدِفُونَ عَنۡ ءَايَٰتِنَا سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يَصۡدِفُونَ﴾[الأنعام: 157] «پس کیست ستمکارتر از آنکه آیات ما را تکذیب کرده و از آن روی برگردانیده باشد بزودی آنان را که روی از آیات ما برگردانیده‌اند مجازات سخت خواهیم کرد به سبب همان روی بر گردانیدن‌شان».

\* \* \* \*

اگر اختلافی در بین مسلمین پیش آید باید آن را به کتاب و سنت بر گردانید زیرا مرجع تمام احکام کتاب و سنت است: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. «پس اگر در چیزی اختلاف داشتید بی‌درنگ آن را به کتاب خدا و سنت رسول او بر گردانید».

\* \* \* \*

کتاب و سنت دو ستون قدرتمند و به عبارت دیگر دو چراغ نور افکن هستند باید همیشه این دو ستون را بر پا داشت که خانه‌ی دین بر آنها استوار است، و این دو چراغ را باید روشن نگه داشت که هدایت جز با آنها ممکن نیست.

«أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وأوقدوا هذين الـمصباحين وَخَلاكُمْ ذَمُّ مَا لَمْ يُشَرَّدُوا»: «بر پای دارید این دو ستون مهم ((کتاب و سنت)) را و روشن نگه دارید این دو چراغ فروزان را دیگر بر شما ایراد و مذمتی نیست مادامی که تفرقه نکرده و از این دو اصل جدا نشده‌اید»([[88]](#footnote-88)).

\* \* \* \*

اجماع عبارت است از گرد آمدن مسلمین بر حکمی از احکام اسلامی و همفکر و همسو بودن در آن.

انکار اجماع کفر است، زیرا حکم بضلال امت اسلام می‌باشد و حال اینکه حقانیت و هدایت ایشان بوسیله کتاب و سنت تایید شده است: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که برای اصلاح بشریت بر انگیخته شده اید، فرمان می‌دهد به نیکی‌ها و باز می‌دارد از بدی‌ها و به خدا ایمان دارید».

«لا تجتمع أمتي على ضلال»: «امت من بر گمراهی گرد نمی‌آیند»([[89]](#footnote-89)).

اجتهاد عبارت است از بکار گرفتن نیروهای علمی و فکری برای استنباط احکام و تطبیق آنها با کتاب و سنت. و قیاس عبارت است از هماهنگ کردن مسئله ای که حکمش نامعلوم باشد با مسئله ای که حکمش به کتاب و سنت معلوم شده است به واسطه‌ی مشابهت و همسان بودن آنها.

اجتهاد در برابر نص باطل است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا٣٦﴾[الأحزاب: 36] «هیچ مرد و زن با ایمانی را در کاری که خدا و رسول او حکم داده باشند اجازه و اختیار سر باز زدن و اظهار نظر نیست و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را به درستی که آگاهانه به گمراهی آشکار افتاده است».

\* \* \* \*

نص در لغت به معنی رفعت و بلندی، و در اصطلاح به معنی متعین و قطعی و غیر قابل احتمال است، احکام صادره از کتاب و سنت را نص و چیزی را که به نص ثابت شود منصوص علیه می‌گوییم.

\* \* \* \*

نصوص را بر ظاهر آنها عمل می‌کنیم، زیرا تاویل نص و عدول از متقتضای آن کفر و الحاد است، مثلا اگر کسی بگوید: مراد از صلاة مطلق دعاء و مراد از صیام خودداری از حرف زدن و مراد از حج مطلق قصد است، نه نماز و روزه و انجام مناسک و هکذا. . . کافر می‌شود، زیرا حلال و حرام و واجبات احکام در دین اسلام شناخته شده‌اند و چهارچوبشان متعین است، و احدی حق تغییر و تبدیل و حذف و اصلاح در آنها را ندارند: ﴿وَمَن يُبَدِّلۡ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾[البقرة: 211] «هر که تبدیل کند نعمت خدا را بعد از اینکه برای او آمده است در این صورت به درستی که خدا سخت مجازات است».

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا١١٥﴾ [النساء: 115].

«و هر که بعد از روشن شدن راه حق بر او با رسول خدا در افتد و راهی غیر راه مومنین را در بر گیرد وی را به همان طریق ضلال که برگزیده است واگذاریم و به جهنم واصلش گردانیم که آنجا برای او بد منزلگاهی خواهد بود».

\* \* \* \*

رسول اکرم ج کتاب خدا را برای مومنین شرح و تفصیل داده و تبیین نموده است، و مسلمانان از صدر اسلام تا به حال و الی الابد این امانت الهی را سینه به سینه حفظ نموده و خواهند نمود بدین جهت مجادله و در افتادن با سنت رسول اکرم ج در رفتن از دین خدای تعالی است، و سنت رسول الله ج هم در قلب مومنین ثبت و در کردار و گفتار و تقریرشان تجلی می‌کند، این است که مخالفت با رسول خدا و گرفتن غیر راه مومنین موجب سقوط به جهنم می‌گردد: ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ٤٤﴾[النحل: 44] «و ما فرستادیم این قرآن را برای تو تا روشن گردانی برای مردم آنچه را که بر ای‌شان نزول یافته و لزوماً در آن بیاندیشند».

\* \* \* \*

منطوق: گفته شده و ملفوظ به طوری که از لفظ ((موضوع)) معنی ((موضوع له)) دریافت شود.

\* \* \* \*

مفهوم: لفظ موضوع ندارد بلکه از سیاق و فحوای کلام فهم می‌شود بطور غیر مستقیم.

مثال: ﴿وَحَلَٰٓئِلُ أَبۡنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنۡ أَصۡلَٰبِكُمۡ﴾[النساء: 23] «حرام است بر شما زنان پسران‌تان آن پسرانی که از پشت خودتان هستند اعم از پسر و پسرپسر و ...».

در این آیه شریفه منطوق عبارت است از تحریم زنان پسران صلبی و مفهوم آن حرام نبودن نکاح زنان پسر خوانده‌ها چه از فحوای کلام بطور غیر مستقیم فهم می‌شود که زنان پسران غیر صلبی از این قانون مستثنی می‌باشند.

\* \* \* \*

منطوق بر مفهوم مقدم است چه اگر منطوق نباشد مفهوم وجود ندارد.

\* \* \* \*

منطوق قرآن مقدم بر منطوق حدیث است و منطوق حدیث مقدم بر مفهوم قرآن، چه پیغمبر اکرم مبین قرآن و اعلم به مفهوم آن است.

مقامات عالیه

مقام حضرت محمد **ج** شهادت می‌دهیم که حضرت ختمی مرتبت محمد المصطفی ج بزرگ‌ترین و گرامیترین خلق خدای تعالی و امت او بزرگوارترین و بهترین امتها است.

شهادت می‌دهیم که خدای تعالی دین اسلام را به رسالت حضرت محمد ج به کمال رسانیده و دین اسلام را برای بندگان خود برگزیده و حجت را بر بندگانش به وسیله پیغمبر خاتم به اتمام رسانیده، و او آخرین حجت خدای تعالی بر خلق است. شهادت می‌دهم که انبیاء کرام بندگان و فرستادگان و حجت‌های خدای تعالی بر سایر بندگان او هستند و جملگی پیشوایان بر حق و داعیان بسوی خدای تعالی بوده رسالت الهی را در کمال امانت تبلیغ نموده و برترین مردمان عصر خود بوده‌اند.

مقام حضرت عیسی ÷:

شهادت می‌دهیم که حضرت عیسی مسیح عبد و رسول خدای تعالی است، و روحی پاک از جانب خدا به حضرت مریم باکره طاهره صدیقه القاء شده، خود و مادرش بشر بوده و طعام می‌خورده‌اند و بلقاء الله پیوسته‌اند، نه فرزند و همسر و شریک خدای تعالی‌اند، زیرا او از فرزند و همسر و شریک و وزیر و نظیر و شبیه منزه و ساحت جلال او از نقص و نیاز و وابستگی مبرا است.

﴿مَّا ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٞۖ كَانَا يَأۡكُلَانِ ٱلطَّعَامَ﴾ [المائده: 75].

شهادت می‌دهیم که حضرت عیسی مسیح ÷ کشته نشده و به دار آویخته نگشته (بر خلاف ادعای یهود) و هر که مدعی مصلوب شدن او باشد کافر می‌گردد: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا١٥٧ بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا١٥٨﴾ [النساء:157]. «نه او را کشته و نه دارش زده‌اند لکن دچار اشتباه شدند و همانا کسانی که در کشتن و مصلوب شدن او اختلاف کرده‌اند در تردید و گمان هستند زیرا هیچ گونه علمی در این مورد ندارند جز پیروی از گمان خود ما ایشان را از شک در می‌آوریم که بدانند ((بطور یقین)) او را نکشته‌اند بلکه خدا او را بسوی خود رفعت داده و خدا همیشه مقتدر و توانا و فرزانه بوده و هست».

مقام صدیقین و شهداء و صالحین

بعد از انبیاء، صدیقین سپس شهیدان و صالحان به ترتیب بالاترین مقام را در پیشگاه خدای تعالی دارند: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا٦٩﴾ [النساء: 69]. «و هر که فرمانبردار خدا و رسول او باشد، پس آنها با کسانی هستند که خدای تعالی بر ایشان انعام فرموده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و چه رفیقان خوبی هستند ایشان».

صدیقان با تصدیق رسالات و پرچمداران توحید و عدالت و ناصران دین خدای تعالی هستند و شهیدان راه خدا برای اعلای کلمه‌ی حق و بر افراشتن پرچم اسلام و تبلیغ دین خدا با کفر و الحاد مبارزه می‌کنند مفاخر اسلام و مسلمین می‌باشند.

مقام صحابه و خلفای راشدین

شهادت می‌دهیم که حضرات: ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذوالنورین، علی مرتضی، حسن مجتبی، حسین زکی، حمزه سیدالشهداء، و عباس ابوالفضل (مستجاب الدعاء) بزرگترین افراد امت اسلام هستند و بعد از ایشان شش نفر بقیه از عشره مبشره: (سعد این ابی وقاص، سعید ابن زید، ابو عبیده عامر بن الجراح، طلحه الخیر، زبیر بن العوام، عبدالرحمن ابن عوف) افضل و بزرگ‌ترین اصحاب حضرت ج می‌باشند، افضلیت هر یک از این شخصیتهای بزرگ در احادیث عدیده بیان شده است، و همه مسلمین بر این عقیده بوده‌اند. سپس اصحاب بدر و احد و بیعه الرضوان به ترتیب از سایرین بالاترند، آنگاه سایر اصحاب به نسبت سبقت در ایمان و هجرت و جهاد و نصرت دین حق حائز مقام افضلیت می‌باشند.

 ایمان و هجرت و جهاد و نصرت رسول الله در پیشبرد اهداف عالیه اسلام می‌باشد: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ٢٠﴾[التوبة: 20] «و آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به مال و جان خود جهاد نموده‌اند بزرگترند از حیث درجه و مقام در نزد الله و آنها هستند که رستگارانند». ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗا﴾ [الأنفال: 74]. «و آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند و آنان که منزل و ماوای دادند مهاجرین را و یاری کردند دین خدا را ((انصار)) آنها مومنان راستین هستند».

مقام جهاد به مال و جان

بر اساس آیه‌ی شریفه 20 سوره‌ی توبه، ثروتمندانی که ثروت خود را در راه خدا خرج کرده و خود نیز در جهاد شرکت داشته‌اند نقاط مثبت علمیشان بیشتر و از کسانی که به مال تنها یا به جان تنها جهاد کرده‌اند بزرگتر و گرامیتر می‌باشند.

ثروت و دارایی در ثبات زندگی و پیشرفت برنامه‌های آن تاثیر بسزایی را دارد. اگر ثروت با برکت ابوبکر صدیق س نبود بلال‌ها آزاد نمی‌شدند و زیر شکنجه کفار می‌مردند، اگر ثروت پر برکت عثمان بن عفان س نبود جیش العسره از کجا تجهیز می‌شد؟

درست اینکه خدای تعالی دینش را یاری می‌کند لکن برای یاری و نصرت وسایل و اسباب لازم است، باید گفت: ایمان راستین یاران پیغمبر ج بود که نیروهای نظامی و اقتصادی را آماده می‌کرد، و آن بزرگ مردان مال و جان خود را در طبق اخلاص به پیشگاه خدای تعالی تقدیم می‌کردند و اسلام را پیش می‌بردند، ثروت اگر در راه خدای تعالی خرج شود سببی است بزرگ برای رفعت و بزرگی مقام در پیشگاه حق تعالی، چه در این آیه‌ی شریفه و آیات دیگر، خدای تعالی بذل مال را بر نثار جان مقدم داشته است، مال حلال و پاکیزه ای که فضل خدای تعالی و عصاره‌ی جان تحصیل کننده‌ی آن است، چه بسا مردمانی که جان خود را برای کسب یا حیازت مال به خطر می‌اندازند و از جان بیشتر دوستش دارند و آن را وسیله ای برای حفظ شرافت و کرامت انسانی می‌دانند لکن چون رضای حق تعالی مطرح گردد هم مال و هم جان را نثار این هدف اعلی می‌نمایند.

\* \* \* \*

کسانی که ثروت را مذموم و ناپسند می‌دانند در اشتباهند، زیرا ثروت وسیله است نه هدف، و اگر این وسیله را برای رسیدن به عالی‌ترین هدف بکار ببندیم باید گفت: ثروت رحمت حق تعالی است و اگر آن را نگه داشته و خزانه کنیم و یا در راه هوی و نقشه‌های شیطانی مصرف نماییم باری است بس گران مصیبتی است بی‌پایان و دردی است بی‌درمان. لکن انفاق کنندگان در راه خدا در صف مقدم پرهیزگارانند، و اگر مال نباشد انفاق کجا است و پیشرفت دین خدا چگونه میسر خواهد شد؟ ایمان تنها کاری را از پیش نمی‌برد بلکه حرکت می‌خواهد و برای حرکت نیز نیرو و توان لازم است، زیرا خدای تعالی هیچ کاری را جز به وسیله خاص آن را نمی‌اندازد: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ [الأنفال: 60]. «و آماده کنید برای سرکوبی دشمنان خدا و دفاع از حق مسلم خلق آنچه را که می‌توانید از قدرت و نیرو. . .».

«أبى الله أن يجري الأمور إلا بأسبابـها»: «خدای تعالی حاشا دارد از اینکه کاری را بدون اسباب آن اجرا کند».

از جهت دیگر، خدای تعالی همیشه سبب را بر مسبب مقدم داشته، مثال روشنی از قرآن کریم می‌آوریم: ﴿قُلۡنَا ٱحۡمِلۡ فِيهَا مِن كُلّٖ زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَأَهۡلَكَ﴾ [هود: 40]. «نوح را گفتیم در کشتی بردار از هر جفت، نر و ماده دو تا را، و بردار خانواده ات را». در حالی که انسانها سر نشین اصلی کشتی بودند و انسان اشرف مخلوقات لکن جانداران دیگر و نباتات وسایل ادامه زندگی برای آنها بودند بدین جهت خدای تعالی وسایل و اسباب را بر خود ایشان مقدم داشت دلیل دیگر: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ١ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ٢ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ٣﴾[الرحمن: 1-3] «خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر. خواندن و قرائت را بیاموخت، انسان‌ها را بیافرید».

چنان که می‌بینیم تعلیم و آموختن را بر آفریدن ((در سیاق کلام)) مقدم داشته است، بدین معنی که انسان واقعی عبارت است از دانشمندان و دانش آموزان و انسان بدون علم عدمش به از وجود او است. دلیل دیگر ﴿ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ٤﴾[العلق: 4] «آن خدایی که بوسیله قلم آموخت انسان‌ها را آنچه نمی‌دانستند».

اطاله‌ی کلام ما را از اصل مطلب دور گردانید، هیچ کس نمی‌تواند مال حلال را نکوهش کند جز گدایان دون صفت و تنبل‌های بی‌حرکت، و عقده‌ای که خود حرکت و همت ندارند و ثروت را نکبت پندارند در حالی که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْ**ۚ**﴾[الحدید: 10] «برابر نیستند از شما کسانی که پیش از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده‌اند آنها بزرگترند از حیث درجه و مقام از کسانی که بعد از آن فتح انفاق کرده و جنگیده باشند».

پیغمبر اکرم ج می‌فرماید: «ما نفعني مال كمال أبي بكر» «هیچ ثروتی مانند ثروت ابوبکر به من فایده نرسانید»، چه مال او در دین خدا بسیار مرا یاری کرد. و هکذا در غزوه‌ی تبوک که حضرت عثمان با بخشیدن صدها شتر و اسب و هزارها دینار در راه خدا لشکر را آراست، رسول اکرم ج درباره‌اش فرمود: «مَا عَلَى عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ، مَا عَلَى عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ»: «بعد از این بر عثمان چیزی که ناراحت کننده باشد نخواهد بود»([[90]](#footnote-90)). و فرمود: او حق خود را ادا کرد خدای تعالی مشمول رحمت و رضوانش گرداند.

مقام مجاهدین

مجاهدین بر غیر مجاهدین برتری دارند مگر اینکه استطاعت جهاد را نداشته باشند: ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا٩٥﴾ [النساء: 95]. «برابر نمی‌شوند آنان که در خانه نشسته‌اند از مومنین - غیر از نابینایان و ناتوانان- با مجاهدان در راه خدا به مال و جانشان، خدایتعالی برتری داده است جهاد کنندگان به مال و جان را بر خانه نشینان ((در آخرت)) درجه‌های زیاد و اجر بزرگ و بسیاری را».

مقام زنان در اسلام

بزرگ‌ترین زنان اسلام به ترتیب حضرت فاطمه زهرا گرامی دختر پیامبر اکرم و حضرت خدیجه کبری و حضرت عایشه صدیقه و سایر ازواج طاهرات امهات المومنین رضوان الله تعالی علیهن اجمعین می‌باشند:

«فاطمة سيدة نساء أهل الجنة»: «فاطمه سرور زنان اهل بهشت است»([[91]](#footnote-91)). و اما خدیجه‌ی کبری اولین کسی بود که اسلام را پذیرفت، و تمام دارایی خود را در راه پیشرفت اسلام صرف نمود و در تمام سختیها و ناملایمات تکیه گاه روحی رسول اکرم ج بود که در حیات او حضرت رسول زن دیگری را اختیار نکرد، و سال وفاتش را ((عام الحزن)) سال اندوه و غم نامید، و هرگاه از او یاد می‌کرد اشک در چشمان مبارکش حلقه‌ی میزد و او را با رحمت حق نام می‌برد.

و اما حضرت عایشه صدیقه ل محبوبترین ازواج طاهرات رسول اکرم ج بود، حضرت او را به غایت دوست می‌داشت به طوری که او را حمیراء ((گل سرخ کوچولو)) لقب داده بود، و بیشتر با این لقب او را صدا می‌فرمود: ((کلمینی یا حمیراء)) با من حرف بزن ای حمیراء. نشانی از علاقه‌ی قلبی رسول اکرم با او بود، حضرت عایشه از دانشمندان بزرگ عصر رسالت بود و بعد از رحلت رسول اکرم ج قول او در مسائل دینی حجت تلقی می‌شد او ((1210)) حدیث را از رسول اکرم ج روایت کرده است، و در عصر خود حضرت چه بسا مسائل مهم دینی را به وی ارجاع می‌فرمود: «سلوا هذه الحميراء»: «سوالتان را از این حمیرا بپرسید».

در میان ازواج طاهرات همین افتخار او را بس است که رسول اکرم ج آخرین لحظات عمر شریفش را در حجره او گذرانید و آخرین نفس مبارکش از سینه‌ی او به رفیق اعلی پیوست.

مقام زنان جهان

بزرگترین زنان جهان به ترتیب حضرت مریم طاهره و حضرت فاطمه زهرا و آسیه زن فرعون می‌باشند: ﴿وَإِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصۡطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلۡعَٰلَمِينَ٤٢﴾[آل عمران: 42] «یادآور هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم، به درستی که خدایت برگزیده و پاکیزه گردانیده و برتری داده است ترا بر تمام زنان عالمیان». رسول اکرم حضرت فاطمه را عدیله مریم: همتای مریم می‌نامید. ﴿وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ١١﴾[التحریم: 11] «خدای تعالی برای کسانی که ایمان آورده‌اند (زن فرعون) را مثل می‌زند، هنگامی که گفت: پروردگارا، بنا کن خانه ای را برای من در جوار رحمت خود در بهشت برینت، و رستگار فرمای مرا از فرعون و کردار بدش، و نجات ده مرا از گروه ستمکاران».

زنان پیامبر مادران مومنان

زنان پیغمبر اکرم ج مادران مسلمانند و مناکحه و ازدواجشان برای تمام مردان دنیا حرام قطعی بوده است، ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ [الأحزاب: 6]. «این پیغمبر نسبت به مومنین از خودشان سزاوارتر است (بیشتر از خودشان مصلحت ایشان را می‌خواهد) و همسران او مادران ایشانند».

﴿وَمَا كَانَ لَكُمۡ أَن تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًا﴾ [الأحزاب: 53].

اهل بیت پیامبر ج:

اهل بیت پیغمبر ج زنان و فرزندان آن حضرت، و همچنین حضرت علی کرم الله وجهه که پرورش یافته بیت رسول الله ج است.

زنان پیامبر نمونه عصمت و شرافت

زنان پیغمبر نمونه‌های عصمت و شرافت و ایثار و تقوی و طاعت‌اند و برنامه‌های زندگی‌شان را مستقیماً خدای تعالی فرموده است. به شرح آتی:

1. خدای تعالی ایشان را اختیار داد که خدا و رسول او و دار آخرت را بر گزینند و در مقابل اجر عظیم دریافت دارند، یا اینکه زندگی و زینت دنیا را اختیار کنند و از پیغمبر اکرم ج جدا شوند، جملگی خدا و رسول خدا و دار آخرت را اختیار کردند و آن افتخار عظیم را احراز نمودند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا٢٩﴾ [الأحزاب: 28-29]. «ای پیغمبر، بگو به زنان خود: اگر زندگی و زینت دنیا را می‌خواهید بیایید تا به طور خوبی شما را طلاق دهم و حقوقتان را بپردازم. و اگر خدا و رسول او و دار آخرت را می‌خواهید البته خدای تعالی آماده کرده است برای نیکوکاران از شما اجر بزرگی را». همگی گفتند: «اخترنا الله ورسوله»: اختیار کردیم خدا و رسول او را([[92]](#footnote-92)).
2. پس از این اتمام حجت خدای تعالی طلاق دادنشان را و همچنین ازدواج با زنان دیگر را بر پیغمبر ممنوع فرمود.

﴿لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعۡدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ حُسۡنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ﴾ [الأحزاب: 52].

«حلال نیست تو را بعد از این زنان دیگری و حلال نیست اینکه بدل کنی ایشان را به زنان دیگری، هر چند زیبایی زنان دیگر تو را به شگفت آورد».

1. نکاحشان برای تمام مردان دنیا حرام بوده است، زیرا برای مومنان مادر هستند و غیر مومنان را نیز با زنان مومنه ازدواج جایز نیست: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمۡ أَن تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًا﴾ [الأحزاب: 53]. «و نیست شما مومنان را که رسول خدا را اذیت کنید و نه اینکه نکاح کنید همسرانش را بعد از او».
2. مادر تمام مومنین هستند، حتی مادر ایمانی پدران خود:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ [الأحزاب: 6].

 «این پیغمبر نسبت به مومنین از خودشان سزاوارتر و نزدیکتر است و زنان او مادران ایشان هستند».

1. ثواب حسنات و کیفر سیئات‌شان دو برابر انسان‌ها بوده است: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا٣١﴾ [الأحزاب: 30-31]. «ای زنان پیغمبر، اگر هر کدام از شما مرتکب گناه کبیره‌ی آشکار گردد عقوبت او دو برابر خواهد بود، و این مجازات بر خدا آسان است. و هر کدام از شما اطاعت کند خدا و رسول او را و کردار نیک انجام دهد عطا می‌کنیم پاداش او را دو برابر و آماده می‌کنیم او را روزی نیکو».

 منظور از پاداش دو برابر به نسبت سایر مسلمانان است که در حقیقت پاداش هر عمل صالح برای مومنان حداقل ده برابر است: ﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَا﴾[الأنعام: 160] «لکن برای ازواج طاهرات بیست برابر خواهد بود».

1. در میان تمام زنان جهان ـ به شرط تقوی که ـ همگی نمونه تقوی و فضیلت هم بوده‌اند ـ به بزرگی و علو مقام ممتاز می‌باشند: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّ﴾ [الأحزاب: 32]. «ای زنان پیغمبر، شما مثل هیچ یک از زنان دیگر نیستند اگر پرهیزکار باشید».

این آیه شریفه برتری و علو مقام ایشان را روشن تر از آفتاب اثبات می‌کند زیرا خدای تعالی را ایشان را از تمام زنان جهان به شرف و فضیلت جدا ساخته است و هیچ زنی نمی‌تواند به مقام والای ایشان قدم نهد و دعوی مساوات نماید و جای هیچ گونه تاویل و تردید و جدل نیست.

1. خدای تعالی ایشان را از رجس و پلیدی‌ها به دور گردانیده و به تمام معنی پاکیزه کرده است: ﴿وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]. «و بر پای دارید نماز را و ادا کنید زکات را و فرمانبرید خدا و رسول خدا را. جز این نیست که خدا اراده می‌کند که بزداید و دور گرداند پلیدی‌ها را از شما و پاکیزه گرداند شما را پاکیزگی کامل».
2. خانه‌ی پیغمبر ج برای‌شان مکتب فضیلت و تقوی و آموزشگاه کتاب و حکمت و سنت سنیه رسول الله ج بوده، و برنامه‌ی تزکیه و تعلیم‌شان از جانب خدای تعالی تنظیم شده است: ﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا٣٤﴾ [الأحزاب:34]. «و یاد آورید و از بر کنید آنچه تلاوت می‌شود بر شما در خانه هایتان از آیات و حکمت خدا، همانا خدا به شما صاحب لطف و از درس و اخلاق شما آگاه است».
3. در آیه‌ی حجاب مقدم بر دختران پیغمبر و سایر زنان مومنه می‌باشند و اولین مسئول حفظ حجاب اسلامی ایشان بوده‌اند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّ﴾ [الأحزاب: 59]. «ای پیغمبر، بگوی زنان و دخترانت را و زنان مومنین را فرو پوشند بر خود چادرهایشان را».
4. خدای تعالی پیغمبر اکرم ج را بر جلب رضایت و خشنود گردانیدن ایشان تشویق فرموده که در روابط زناشویی آنچنان با ایشان حکیمانه و دادگرانه رفتار می‌کرده است، آری حقیقت دارد، زیرا زندگی ایشان قسمت عمده‌ی از زندگی حضرت رسول ج بوده، بدین سبب خدای تعالی نسبت به ایشان این همه تاکید و توجه فرموده است: ﴿ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن تَقَرَّ أَعۡيُنُهُنَّ وَلَا يَحۡزَنَّ وَيَرۡضَيۡنَ بِمَآ ءَاتَيۡتَهُنَّ كُلُّهُنَّ﴾ [الأحزاب: 51]. «این برنامه‌های حکیمانه شما به سلوک مناسب نزدیکتر است چه همه خشنود خواهند بود و یا دیده رضا و خشنودی همدیگر را می‌نگرند و اندوهگین نمی‌شوند همه ایشان».
5. نسبت بی‌عصمتی و بی‌عفتی به ازواج طاهرات موجب حرمان از رحمت خداوند رحمن خواهد بود، چه خداوند تعالی ایشان را از هر گونه رجس و پلیدی به دور داشته و ساحت و حریمشان را به کمال معنی تطهیر فرموده است، و از جهت دیگر حضرت رسول ج که اطهر و پاکیزه‌ترین خلق خدا است خانواده‌اش نیز در کمال عصمت و طهارت است:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِ﴾ [النور: 26]. «زنان ناپاک لایق مردان ناپاک و مردان ناپاک لایق زنان ناپاک و زنان پاکیزه لایق مردان پاکیزه و مردان پاکیزه شایان زنان پاکیزه‌اند».

زنان حضرت نوح ÷ و حضرت لوط ÷ همین که انحراف عقیدتی پیدا کردند خدای تعالی آنها را به هلاک مخصوص داشت و حریم رسالت را از لوث عقیده ایشان پاکسازی فرمود لکن خدای تعالی پیغمبر اکرم ج را از طلاق دادن ازواج طاهرات و زن گرفتن مجدد، آوردن همسر دیگری به سر ایشان منع فرموده و خشنود ساختن و مکدر ننمودنشان را تحسین فرموده، و نکاحشان را بر تمام مردان الی الابد منع فرموده و افتخار لقب مادران مومنین داده است. ایشان را سرمشق پاکی و ایثار و پرهیزکاری برای جامعه زنان مومنه در تمام ادوار الی الابد قرار داده است، شکی نیست که اسائه ادب به ساحت ازواج طاهرات امهات المومنین رضوان الله علیهن اجمعین موجب اذیت وجود نازنین رسول الله ج می‌گردد و چنان بی‌شرمهای که موجب رنجش رسول الله ج می‌شوند بلعن ابدی در دنیا و آخرت گرفتار خواهند و خصم پیامبر خواهند بود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا٥٧﴾ [الأحزاب: 57]. «همانا کسانی که رنجش خدا و پیغمبرش را فراهم آوردند خدای تعالی آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب خفت بار را بر ایشان آماده نموده است».

آیه‌ی ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ [الأحزاب: 33].

در حق زنان پیغمبر اکرم ج مستقیما نازل شده و ایشان اهل بیت ((افراد خانواده رسول الله)) هستند، چه این آیه و آیات دیگری در سوره احزاب که مورد استدلال ما بودند، مصدر به خطاب ((یا نساء النبی)) می‌باشند همگی در‌شان ازواج طاهرات نزول یافته‌اند و خطاب مستقیم به ایشانند.

رد شبهه

در اینجا ممکن است سوال شود که ضمیر جمع مذکر در دو کلمه ﴿عَنكُم﴾ به کدام مرجع بر می‌گردد؟ جواب این است که مرجع ضمیر اهل البیت با در نظر گرفتن لفظ اهل می‌باشد و نظیر آن در قرآن کریم که افصح الکلام است فراوان است، ما در اینجا به موارد مشابهی اشاره می‌کنیم تا جواب را با دلایل قانع کننده داده باشیم.

﴿رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ [هود: 73].

«رحمت و برکت‌های خدای تعالی بر شما باد ای اهل خانه‌ی ابراهیم».

که ضمیر جمع مذکر مذکور به اهل البیت است یا به عبارت دیگر ((اهل البیت تعبیر ظاهر از ضمیر جمع مذکر در علیکم می‌باشد.

(2) ﴿فَقَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ﴾ [طه: 10]. «موسی به زنش گفت: بایستید و مکث کنید تا مقداری آتش بیاورم».

در حالی که فقط زن حضرت موسی ÷ همراه او بوده که او را اهل و به خطاب جمع مذکر مخاطب ساخته است، چون کلمه اهل بیت اسم جنس است و بر افراد و جمع و مذکر و مونث اطلاق می‌گردد، مجالی برای تعبیر و تاویل کسانی که بخواهند‌شان نزول آیه را تغییر دهند و بداهت را انکار کنند نمی‌ماند، چنان که بعضی از حاشیه نشینان دور از متن پنداشته‌اند که: چون ضمیر در ﴿عَنكُم﴾ برای جمع مذکر است، دو جمله اخیر در آیت مذکوره مربوط به زنان پیغمبر نیست!.

چنان که بیان کردیم ضمیر به لفظ اهل بر می‌گردد، صدر آیه و آیات قبل و بعد از آن خطاب به ازواج طاهرات است، و اهل بر ایشان صادق است، چه علم لغت و تفسیر و سیاق عبارات آیات بر این حقیقت تصریح دارند، به علاوه چنان که گفتیم اهل بیت شامل افراد خانواده ذکور و اناث آن می‌شود، و حضرت علی و حسن و حسین هم جزو افراد خانواده هستند می‌توان به طریق تغلیب ضمیر را مذکر خواند، و احدی از مسلمین منکر این نیست که حضرت علی و فرزندانش از حضرت زهرا ذکوراً و اناثاً از خانواده رسول اکرم ج محسوب می‌شوند، هر چند با تصریح ببودن فرزندان آن حضرت در عداد اهل بیت در مسئله 491 نیازی به توضیح در اینجا نبود.

﴿فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةٗ قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُ﴾[الأنعام: 78] «پس وقتی که خورشید را درخشان و پرتو افشاندید گفت: ((این است پروردگار من)) این بزرگ‌تر از ماه و ستاره است».

در حالی که شمس مونث لفظی است، و صفت آن نیز مونث ذکر شده ﴿بَازِغَةٗ﴾ اما در جمله بعدی چون لفظ ((رب)) مشارالیه است، به لفظ ((هذا)) به آن اشاره شده که برای مفرد مذکر است و صفت تفضیلی مذکر ((اکبر)) برای ((شمس)) که مشارالیه ((هذا)) است ذکر شده نه ((هذه)) و نه ((کبری)) که قاعدهً می‌بایست برای شمس ذکر می‌شدند، پس ذکر اسم الإشاره و صفت تفضیلی مذکر در این آیه برای شمس به اعتبار ((رب)) است چنان که ضمیر جمع مذکر در آیه‌ی 33/33 بعد از آن همه ضمایر مونث مانند: أقمن وأتین وأطعن، به اعتبار ((اهل)) است و جز آن معنی دیگری ندارد. اطاله‌ی کلام در این مورد به سبب اختلاف وارده در آن بوده ضرورهً توضیح و تبیین گردید.

مقام تابعین

بعد از اصحاب: مردان و زنانی که محضر رسول الله ج را در یافته‌اند ((تابعین)) کسانی که به صحبت اصحاب نائل گشته‌اند، مخصوصاً علماء و فقهاء و قرآء آنگاه تابع تابعین آن کسانی که خط اصیل اسلام را ((کتاب و سنت)) روند خود قرار داده‌اند از اکابر این امت‌اند: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾[التوبة: 100] «سبقت کنندگان اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که پیروی کردند ایشان را ((تابعین)) به نیکوکاری. خدا از ایشان خشنود شد و ایشان از خدا خشنود گشتند و خدای تعالی آماده کرده است برای ایشان بهشتهایی که جویبارهای زیبا در زیر درختان و قصور آنها روان است در آنها جاوید خواهند ماند، این است رستگاری و پیروزی بزرگ».

بهترین قرن (صده)

بهترین قرن قرنی است که پیغمبر اکرم ج و اصحاب و تابعین در آن زیسته‌اند، سپس هر قرنی که نسبت به زمان حضرت رسول ج نزدیک‌تر است: «خير القرون قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم»: «بهترین قرن، قرن من است آنگاه کسانی که به دنبال آن خواهند آمد و هکذا». ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ١٠﴾ [الحشر: 10]. «و آنان که بعد از مهاجرین و انصار آمدند می‌گویند: پروردگارا، ببخشای بر ما و بر برادرانمان که در ایمان بر ما سبقت کردند، و در دلهای ما قرار مده هیچ کینه ای را برای کسانی که ایمان آورده‌اند، پروردگارا، همانا تو رؤوف و مهربانی».

در عصر رسول اکرم ج مسلمانان به برکت صحبت آن حضرت صفای ظاهر و باطن یافتند سپس خلفای راشدین و صحابه و تابعین روش و سنت حضرتش را ادامه دادند تا دین خدا در دورترین نقاط رواج یافت، و پس از ایشان این امانت بزرگ سینه به سینه و نسل به نسل به عصر حاضر رسید، و با عنایت خاص الهی تا قیام قیامت استمرار خواهد یافت، و همواره پشتیبانان حق و عدل از احکام الهی طرفداری و دفاع خواهند نمود چنان که رسول اکرم فرموده است: «لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَأْتِي أَمَرُ اللَّهِ»: «طائفه‌ای از امت من همیشه بر حق ثابت و استوار می‌مانند تا خدا فرمانش را می‌آورد ((دنیای کنونی پایان می‌پذیرد))».

عشره مبشره

شهادت می‌دهیم که حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و علی و سعد ابن ابی وقاص و سعید ابن زید و ابوعبیده عامر بن الجراح و طلحه الخیر و زبیر ابن العوام و عبدالرحمن ابن عوف به بهشت نوید داده شده‌اند، و پیغمبر اکرم ج ایشان را ((عشره مبشره)) نامیده است، و هر یک از آنها را بهشتی نام برده است: «أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدٌ فِي الْجَنَّةِ وَسَعِيدٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ». شهادت می‌دهیم که حضرت فاطمه زهرا سرور زنان بهشت و حضرت حسن و حضرت حسین ((رضی الله عنهم اجمعین)) سرور جوانان بهشتند: «فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ والحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة».

شهادت می‌دهم که گرامی‌ترین انسان‌ها در نزد خدای تعالی پرهیزکارترین‌شان است، ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13].

رنگ و نژاد و زبان و منطقه جغرافیایی مسلمانان را از همدیگر جدا نمی‌کند، زیرا مسلمین عموماً افراد خانواده بزرگ اسلام می‌باشند و جز به تقوی و طاعت در پیشگاه خداوند فرقی ندارند: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ [التوبه: 71]. «مردان مومن و زنان مومنه هر کدام یار و یاور و مددکار یکدیگرند».

قرابت و خویشاوندی با رسول اکرم ج ملاک تقوی و فضیلت نیست، چنان که ((ابولهب)) عم آن حضرت به سبب کفر و عنادش در پیشگاه خداوند مردود، و سلمان فارسی غریب و بیگانه مقبول و از اهل بیت رسول الله ج محسوب شده است: «سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»: «سلمان از افراد خانواده‌ی ما است».

﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ٢١٤ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٢١٥﴾ [الشعراء: 214-215]. «و بترسان از عذاب خدا خویشان نزدیکترت را و بگشای بازوان تواضعت را برای کسانی که پیروی می‌کنند تو را از مومنین».

«الجنة لـمن أطاع الله وإن كان عبداً حبشياً والنار لـمن عصى الله وإن كان سيداً قرشياً»: «بهشت از آن فرمانبرداران خدا است اگر چه عبد سیاه پوست حبشی باشد و آتش دوزخ از آن نافرمان‌ها اگر چه آقا و سرور قریشی باشد».

بهشت میراث بندگان پرهیزکار خدا است: ﴿تِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِي نُورِثُ مِنۡ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّٗا٦٣﴾[مریم: 63] «آن بهشت موعود چیزی است که می‌بخشیم بندگان خود را هر کدام که پرهیزکار بوده باشد».

مسلمین به منزله جسد واحدی هستند در غم و شادی یکدیگر شریک و در برابر دشمن دستی قوی که برای دفاع از حریم اسلامی بر دشمنان صولت می‌افکند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»: «مثال مومنین در دوست داشتن و مهربانی و دلسوزی‌شان نسبت به همدیگر مثل جسدی است هرگاه عضوی از آن به درد آید تمام عضوهای دیگر بیقرار و ناراحت خواهند شد».

«الْمُؤْمِنُونَ تَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ»: «مومنان خون‌شان با هم یکسان است و در برابر دیگران متحد و به صورت ید واحده هستند و پایین‌ترین آنها از جانب ایشان می‌تواند ذمه بگیرد».

1. - و اگر مراد این باشد که بعد از زمان پیامبر ج ابوبکر س از دیگران برتر است، پس (چون عیسی ÷ زنده است لازمه‌اش این است) ابوبکر از عیسی برتر می‌باشد در حالی که چنین نیست. (چون اگر منظور هر بشری باشد که بعد از پیامبر ج موجود باشد، حکم افضلیت ابوبکر صدیق س به عیسی ÷ که زنده است نقض خواهد شد، پس لازم است که عیسی ÷ را از این حکم تشخیص و جدا نمود و گفت: افضل بشر بعد از پیامبر ج و غیر از عیسی ÷ ابوبکر صدیق س است. نگا: جلاء القلوب – محمد امین شریعتی 284 / مترجم). [↑](#footnote-ref-1)
2. - این لقب را جبریل و پیامبر ج به ابوبکر س داده‌اند. سعید بن منصور گوید: وقتی که پیامبر ج از معراج بازگشت به جبریل گفت: قومم مرا تصدیق نمی‌کنند. جبریل گفت: ابوبکر تو را تصدیق می‌کند و او صدیق است. نگا: خلیفه‌ی اول ابوبکر صدیق \_ طه حمدون سالم ص13 ولی سید عبدالرحیم خطیب می‌نویسد: چون ابوبکر س قبل از ظهور اسلام در بین عرب به راستگویی متصف بود از این رو او را صدیق می‌خواندند. نگا: شیخین ص 6 - مترجم. [↑](#footnote-ref-2)
3. - گویند: بعد از آنان نظر منزلت و مقام بقیه‌ی عشره‌ی مبشره‌اند، سپس اهل بدر و بعد اهل احد، و آنگاه کسانی هستند که در بیعت رضوان بودند (عشره و مبشره که پیامبر ج به آنها وعده‌ی بهشت را داد عبارتند از چهار خلیفه‌ی راشد، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن ابی وقاص، سعد بن زید و ابو عبیده بن جراح). [↑](#footnote-ref-3)
4. - قبل از اسلام اسمش عبدالکعبه یا عبدالعزی بوده است، پیامبر ج او را عبدالله نامید و به او فرمود «أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ» یعنی «تو از آتش جهنم مصون و اهل بهشتی». از آن روز مشهور به عتیق گردید. نگاه: تاریخ شیخین – سید عبدالرحیم خطیب ص 6 مترجم. [↑](#footnote-ref-4)
5. - جلال الدین سیوطی می‌نویسد: آیه ای که در مورد معینی نازل شده و لفظ آن هم عمومیت ندارد، مسلماً باید آن را فقط به همان مورد بسنده کرد و شامل موارد دیگری نساخت مثل آیه‌ی ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُ﴾ که درباره‌ی ابوبکر صدیق نازل شده و درباره‌ی آن ادعای اجماع کرده‌اند. امام فخر رازی با توجه به آیه بالا و آیه‌ی: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13]. استدلال کرده است که برترین مردم بعد از رسول خدا ج ابوبکر س است. و هر کسی که گمان کند این آیه، به واسطه کلمه‌ی **﴿أَتۡقَىٰكُمۡ﴾** که با الف و لام ذکر شده عمومیت دارد و شامل هر کس که با آن صفت متصف است، می‌گردد اشتباه کرده است، زیرا که در این آیه صیغه‌ای که دلالت بر عموم کند نیست، و الف و لام وقتی افاده‌ی عموم می‌کند که موصول و یا معرفه در صیغه‌ی جمع باشد و بعضی اضافه کرده‌اند یا مفرد باشد، به شرط آنکه الف و لام عهد نباشد و حال آنکه ((الف و لام)) در کلمه‌ی ((اتقی)) موصول نیست، زیرا که اجماعی است که الف و لام موصول به افعل تفضیل متصل نمی‌شود و کلمه‌ی ((اتقی)) هم جمع نیست، بلکه مفرد است، مخصوصاً صیغه‌ی افعل تفضیل وقتی که با الف و لام ذکر شد، افاده‌ی قطع مشارکت دیگری را می‌کند، بنابراین قول کسانی که آیه را عام می‌دانند باطل است، و فقط شامل ابوبکر صدیق س می‌شود.

نگا: دائره المعارف قرآن، ترجمه‌ی الاتقان سیوطی - دکتر محمد جعفر اسلامی 1/122 مترجم. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بخاری 5/73. [↑](#footnote-ref-6)
7. - بخاری 5/73 (و مختصر صحیح البخاری (تحقیق دیب البغا) حدیث 286 و 287 و التاج 3/307). [↑](#footnote-ref-7)
8. - ترمذی آن را روایت کرده است، نگا: مشكاة المصابيح 3/222 (و التاج 3/309). [↑](#footnote-ref-8)
9. - بخاری 4/192 و مسلم 7/109 (لازم به ذکر نیست که این نهایت تواضع و فروتنی حضرت علی س است). [↑](#footnote-ref-9)
10. - بردگان آزاد شده‌ی ابوبکر س عبارتند از: بلال بن رباح (موزن پیامبر ج)، عامر بن فهیره، نهدیه، و دخترش (به نام لبنیه) و ام عمیس، زنیره و کنیز بنی مومل که همه را با مال خود خرید و در راه خدا آزاد کرد. [↑](#footnote-ref-10)
11. - و این نیز بیانگر منزلت ابوبکر س در نزد خداوند است زیرا خلیل لقب ابراهیم ÷ است فرمود **﴿وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا﴾** [النساء: 125]. مترجم. [↑](#footnote-ref-11)
12. - حضرت عمر س اولین کسی است که به امیرالمومنین ملقب شد. [↑](#footnote-ref-12)
13. - ابولؤلؤ که قبلاً خنجری مسموم و تیز را آماده کرده بود در هنگام سپیده‌ی صبح در گوشه‌ای از مسجد کمین کرده وقتی که عمر س مردم را برای نماز آماده و آگاه می‌کرد و می‌گفت: صفوف خود را مرتب کنید به او نزدیک شد و سه یا شش بار خنجر را در کتف و پهلوی او فرو کرد و عمر / نقش بر زمین شد. [↑](#footnote-ref-13)
14. -مسند امام احمد 1/106. [↑](#footnote-ref-14)
15. - ترمذی آن را روایت کرده است 2/292. [↑](#footnote-ref-15)
16. -بخاری 4/242. [↑](#footnote-ref-16)
17. - نگاه کنید به: مسند امام احمد 4/154 و تحفة الأحوذی 10/173. [↑](#footnote-ref-17)
18. - علت این فرمایش حضرت، الهاماتی بود که به صورت پیشنهاد یا دعا بر زبان عمر س جاری می‌شد و سپس خداوند حکم آن را بیان می‌کرد و آیه‌ی آن نازل می‌شد. از جمله: وقتی برخی از مسلمانان را در حالت میخوارگی مشاهده کرد دعا کرد: خداوندا، حکم مناسب شراب را برای ما بیان فرما. و طولی نکشید آیه 219 سوره‌ی بقره در زیان شراب و قمار نازل گردید، و سپس آیه‌ی 43 سوره‌ی نساء و بعداً آیه‌ی 90 سوره‌ی مائده در تحریم شراب و قمار نازل شد. یا در جنگ بدر که هفتاد نفر از کفار اسیر می‌شوند در یک جلسه‌ی مشورتی اکثریت رای می‌دهند که در مقابل فدیه آزاد شوند و پیامبر ج نیز چنین کرد. اما فاروق نظرش این بود که سزاوار کشتن هستند. پس از مدتی آیه‌ی 67 انفال در تایید رای عمر س نازل می‌شود. هم چنین فاروق س به پیامبر ج پیشنهاد می‌کند در مقابل نامحرمان حجاب بر گیرند که طولی نکشید آیه‌ی 53 احزاب در رعایت کردن حجاب نازل شد. در صدر اسلام غلامان و بچه‌های نابالغ بدون کسب اجازه وارد منازل می‌شدند. پیامبر ج روزی یکی از بچه‌های انصار را به دنبال فاروق فرستاد و آن بچه بدون اجازه وارد شد و فاروق که در حال استراحت و خواب بود برخی از اندام او برهنه بود. از این وضع ناراحت می‌شود و با تضرع دعا می‌کند که خداوند با نزول وحی بر پیامبرش به این رفتار نادرست خاتمه دهد. بعد از مدتی آیه‌ی 58 نور در این رابطه نازل شد و... نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم - ملا عبدالله احمدیان - ص 87 - 92 مترجم. [↑](#footnote-ref-18)
19. - البته خدمات و ابتکارات فاروق در اداره‌ی سرزمین اسلامی به شهادت تاریخ بزرگ‌ترین سند فضل و منزلت اوست. از جمله خدمات و اقدامات او: توسعه‌ی قلمرو اسلام و تبلیغ و نشر اسلام، تشکیل ارتشی قوی و مجهز، تقسیم کشور به ایالات و استان‌های متعدد، توسعه و عمران و ساختن شهرهایی چون بصره، کوفه، موصل، فسطاط و... تدوین قوانین کشورداری و تهیه‌ی دیوان محاسبات و دفتر ثبت حقوق کارمندان، تاسیس سازمان‌های اولیه ارشاد و تبلیغ دین، پست، شهربانی، دارایی، دارالقرآن و سواد آموزی اجباری، اتباع حکومت اسلامی. . . و ایجاد عدالت اجتماعی از نظر اقتصادی، قانونی... و حفظ وحدت اسلام و... همه گواه روشنی بر فراست و نبوغ او در سیاست و کشور داری و شناخت و آگاهی او از قرآن و سنت است.

برای تفصیل مطلب و اسناد تاریخی آن نگاه کنید به: سیمای صادق فاروق اعظم - مترجم. [↑](#footnote-ref-19)
20. - حضرت عثمان پنجمین نفری بود که بعد از خدیجه ل و زید بن حارثه و حضرت علی و ابوبکر صدیق ش مسلمان شد. وقتی که تعداد مسلمانان به حدود سی و اندی رسید رسول خدا خانه‌ی ارقم را برای تشکیل جلسات خود تعیین فرمود. مترجم. [↑](#footnote-ref-20)
21. - تفتازانی گوید: علمای اهل سنت در تفضیل عثمان بر علی توقف کردند و علامت اهل سنت را تفضیل شیخین (ابوبکر و عمر) و محبت ختنین یعنی دو داماد پیامبر ج عثمان و علی، قرار دادند. شرح عقاید تفتازانی ص 179 مترجم. [↑](#footnote-ref-21)
22. - نگا: نثر اللالی ص 163-165. ابوالمعانی عبدالملک جوینی فقیه شافعی مذهب، و متکلم قرن پنجم هجری قمری اهل جوین از توابع نیشابور بوده است. (اعلام المنجد/ مترجم). [↑](#footnote-ref-22)
23. - نگا: نثر اللالی ص 163-165. (امام شافعی / در این رابطه چنین سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا نحن فضلنا علياً فإننا |  | روافض بالتفضل عند ذوي الجهل |
| وفضل أبي بكر إذا ما ذكرته |  | رميت بنصب عند ذكري للفضل |
| فلا زلت ذا رفض ونصب كلاهـمـا |  | بحبهمـا حتى أوسد في الرمل |

هرگاه ما علی را برتری دهیم بخاطر این در نزد جاهلان رافضی هستیم.

و اگر از فضیلت ابوبکر یاد کنیم به این خاطر متهم به ناصبی می‌شویم.

بنابراین، پیوسته به سبب دوستی آنان ناصبی و رافضی هستم زیرا تا روزی که خاک بالینم می‌گردد آن دو را دوست دارم. دیوان امام شافعی – ترجمه‌ی عباس اطمینانی 110). [↑](#footnote-ref-23)
24. - نگاه: تحفة الأحوذی 10/188. [↑](#footnote-ref-24)
25. - نگاه: بخاری 5/18 (شاید علت اینکه علی س مطرح نشده این است که در آن موقع از سایر خلفاء بسیار جوانتر بوده است). [↑](#footnote-ref-25)
26. - غزوه‌ی تبوک دشوارترین و پر هزینه‌ترین غزوه‌ی رسول خدا ج بود، زیرا در فصل تابستان و ایام خشک‌سالی برای مقابله با لشکر روم در مرزهای سوریه انجام گرفت که پس از دو ماه لشکر اسلام با سربلندی باز گشتند. مترجم. [↑](#footnote-ref-26)
27. - نگاه: مشكاة المصابيح 3/236. [↑](#footnote-ref-27)
28. - یک بار در زمان رسول خدا ج بود آنگاه که تعداد مسلمانان زیاد شد و مسجد گنجایش آنان را نداشت. رسول خدا ج فرمود: هر کس زمین آل فلان را بخرد و به مسجد ضمیمه کند بهتر از آن در بهشت از آن اوست. و عثمان س آن را خرید و به مسجد ملحق نمود. وقتی که شورشیان مصر و کوفه خانه‌ی او را محاصره کرده بودند، به آنها گفت که من این زمین را خریدم. و پیامبر ج وعده‌ی بهشت را به من داد و اینک شما مرا از خواندن نماز در آن منع می‌کنید؟ (التاج 3/329) و اما توسعه دوم در زمان خلافتش بود که آن را از نظر بنا و ساختمان تغییر کلی داد. (فقه السيرة- دکتر رمضان البوطی ص 195) مترجم. [↑](#footnote-ref-28)
29. - نگا: مشكاة المصابيح 3/236. [↑](#footnote-ref-29)
30. - بنابراین عثمان س از مهاجرین نخستین است و مشمول آیه‌ی 100 سوره‌ی توبه می‌شود که فرمود: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100] «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آمده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند، این است پیروزی بزرگ و رستگاری ((سترگ))». [↑](#footnote-ref-30)
31. - چه بسا گفته شود که پیامبر ج رقیه و ام کلثوم را قبل از عثمان به عقد پسران ابولهب (عتبه و عتیبه) در آورده بود و این فضیلتی برای آنان نیست. بنابراین، ازدواج عثمان با آنها نیز دلیل بر فضل او نیست. می‌گوییم: ازدواج دختران پیامبر ج با پسران ابو لهب قبل از بعثت بود و فقط عقد محض بود و همسران واقعی آنها نشدند و زمانی که پیامبر ج مبعوث شد و آنان نیز بر کفر خود مصر و باقی ماندند هر دو را طلاق داد. (جای شگفتی است که در این مورد برخی از افراد متعصب ناآگاه برای رد این فضیلت و خویشاوندی عثمان س با پیامبر س گفته‌اند که پیامبر س فقط یک دختر داشته است که آن هم فاطمه ل می‌باشد. در حالی که گذشته از کتب تاریخ، قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّ﴾ [الأحزاب: 59].

«ای پیامبر، به همسران و دخترانت و زنان مومنین بگو: مقنعه و روسری‌های خود را جمع و جور بر خویش فرو افکنند». و هنگامی که حضرت علی س برای رفع اختلاف و آشوبی که پیش آمده بود به نزد حضرت عثمان س می‌رود در قسمتی از سخنانش چنین می‌گوید: هیچگاه ابوبکر و عمر در انجام نیک از تو سزاوارتر نبودند. تو از نظر خویشاوندی از آن دو نزدیک‌تری. تو از نظر دامادی پیامبر ج به مقامی رسیدی که آنها نرسیده‌اند.

نهج البلاغه خطبه‌ی 163- ص 445 ترجمه محمد علی انصاری – مترجم. [↑](#footnote-ref-31)
32. - ر. ک. مشكاة المصابيح 3/246. [↑](#footnote-ref-32)
33. - مسلم 7/120 (بخاری و ترمذی هم آن را روایت کرده‌اند. نگا: التاج 3/332). [↑](#footnote-ref-33)
34. - رسول خدا ج در مدینه مسلمانان را دو بدو برادر و پشتیبان هم قرار داد علی س را هم برادر خود خواند. مترجم. [↑](#footnote-ref-34)
35. - امامیه معتقد به جانشینی دوازده امامند. و زیدیه (که چهار امامی هستند) و منسوب به زید بن علی بن زین العابدین ش معتقدند که علی س افضل از سه خلیفه‌ی پیشین است، اما امامت آنان را قبول دارند به اعتبار اینکه امامت مفضول با وجود افضل جایز است. [↑](#footnote-ref-35)
36. - مسلم 7/110. [↑](#footnote-ref-36)
37. - نگاه کنید به نهج البلاغه ص 446 چاپ بیروت (یا مکتوب ششم ص 748 چاپ ایران \_ ترجمه‌ی محمد علی انصاری). [↑](#footnote-ref-37)
38. - از جمله‌ی آنها عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان و سعید بن زید و اسید بن حضیر و تعدادی از مهاجرین و انصار بودند. [↑](#footnote-ref-38)
39. - نگاه: نثر اللآلی ص 158 (علت اینکه علی س در این جلسه نبود این است که ابوبکر صدیق دو نفر را مد نظر داشت یکی حضرت علی دیگری حضرت عمر در نهایت عمر تعیین شد). نگاه: تاریخ خلفای راشدین - سید عبدالرحیم خطیب ص 181 مترجم). [↑](#footnote-ref-39)
40. -نگاه: شرح تفتازانی ص 231. [↑](#footnote-ref-40)
41. - پس از اینکه ابوبکر س با بزرگان مهاجر و انصار مشورت نمود عمر س را تعیین کرد، و بعد از فوت ابوبکر س مردم در مسجد مدینه عهدنامه‌ی او را تایید کردند و با عمر س دست بیعت دادند. (نگاه: تاریخ خلفای راشدین ص 186) و اینکه حضرت علی س فرموده است: ((اگر چه عمر باشد)) علتش این است که معتقد بود عمر س سخت‌گیر است. مترجم. [↑](#footnote-ref-41)
42. - شیخ مفید گوید: فرزندان امیرالمومنین از دختر و پسر بیست و شش فرزندان‌اند: حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه او ام کلثوم است مادر اینان فاطمه بتول... است. ام کلثوم پس از سال هشتم هجری متولد شد و سال هفدهم (شش سال پس از فوت فاطمه ل) به عمر بن خطاب س شوهر کرد...

نگاه: زندگانی فاطمه‌ی زهرا - دکتر سید جعفر شهیدی 263. مترجم. [↑](#footnote-ref-42)
43. - واگذاری تعیین خلیفه به شورای شش نفره، به منزله‌ی انتخاب مردم است زیرا آنان نمایندگان مسلمین در آن زمان بودند. پس این شورا (که متشکل از خبرگان قوم بود) مشابه مجلس ملی یا مجلس نمایندگان است. [↑](#footnote-ref-43)
44. - نگاه: مشكاة المصابيح 3/238. [↑](#footnote-ref-44)
45. - در خطبه‌ی 196 خطاب به طلحه و زبیر می‌فرماید: به خدا قسم من رغبتی به خلافت نداشتم و آرزومند حکومت نبوده و نیستم ولی شما مرا به آن فرا خواندید و آن را به من تحمیل کردید. نهج البلاغه ترجمه محمد علی انصاری ص 583 - مترجم. [↑](#footnote-ref-45)
46. - نگاه: مشكاة المصابيح 3/238. [↑](#footnote-ref-46)
47. - این مطلب صحیح نیست، زیرا اولاً این حدیث را خود شارح به عنوان یکی از فضایل علی س ذکر کرد. ثانیاً در مجموع متواتر المعنی است، و شیعه و سنی آن را روایت کرده‌اند. مترجم. [↑](#footnote-ref-47)
48. - امام شافعی / گوید: منظور پیامبر ج از «من كنت مولاه» دوستی در اسلام است مانند آیه‌ی ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ١١﴾ [محمد: 11]. «این بدان خاطر است که خداوند یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند و مسلماً کافران هیچ یاوری ندارند». نگاه: التاج 3/ پاورقی ص 333 – مترجم. [↑](#footnote-ref-48)
49. - نگاه: نثر اللالی ص 171. [↑](#footnote-ref-49)
50. - دکتر محمد جواد مشکور می‌نویسد: مطلبی که بر ما مجهول است آن است که چرا در اجتماع سقیفه کسی از مهاجر و انصار سخنی از حدیث غدیر با وجود مسلمیت آن به میان نیاورده است. اگر طرفداران علی س به آن حدیث که از تاریخ صدور آن بیش از یک سال نمی‌گذشت و بایستی همه‌ی کسانی که در حجه الوداع حاضر بودند آن را به خاطر داشته باشند ذکری می‌کردند، سرنوشت اسلام طور دیگر می‌شد. (نگاه: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم ص 13 - چاپ سوم 1362) نکته دیگری که قابل اهمیت است این است که محدثان شیعه‌ی امامیه عده‌ی طرفداران واقعی علی س که از بیعت با ابوبکر تخلف کردند را بین سه تا نه نفر ذکر کرده‌اند (نگاه: سفینه البحار مجلسی ماده‌ی ردد ص 517 به نقل از تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام ص 13). و در تاریخ یعقوبی تعداد آنان را ده نفر ذکر کرده است. (مرجع سابق) اما علت اینکه پیامبر ج در چنین اجتماعی در مورد علی س چنین مطلبی را فرمود چه بود؟ دکتر جواد مشکور می‌نویسد: ((در اواخر ذی قعده‌ی سال دهم هجری پیامبر خدا ج با زنان و یاران و کسان بسیار برای زیارت خانه‌ی کعبه به مکه رفت. چون سفرهایی که پیش از این به مکه کرده بود همگی صورت عمره داشت، این تنها حج پیغمبر خدا در دوره‌ی زندگانی او بود و چون در آخرین سال زندگی حضرت روی داد آن را حجه الوداع خوانده‌اند علی که در این هنگام از یک ماموریت جنگی از یمن فرا رسیده و چند قربانی برای حج پیغمبر آورده بود، کسی را به جای خود بر لشکریان خویش گمارده، به رسول خدا پیوست. لشکریانی که با وی از یمن آمده بودند غیبت او را مغتنم شمرده از غنایم چند دستی جامه برداشته بر تن کردند. پس از ادای مراسم حج، علی س بازگشت و چون لشکریان را در آن حال دید بر آشفت و به گمارده‌ی خود گفت: چرا ایشان بی‌فرمان من این جامه‌ها را پوشیده‌اند؟ وی گفت: که من این جامه‌ها را بر آنان پوشانیدم تا آراسته و زیبا باشند. علی فرمود که جامه‌ها را بر کنند و جای خود بگذارند. لشکریان او از علی سخت برنجیدند و شکایت پیش رسول خدا ج بردند. پیامبر ج برای فرو نشاندن این فتنه برخاست و خطبه ای ایراد فرموده در آن میان گفت: ((ای مردم از علی شکوه نکنید به خدا سوگند وی در امری که مربوط به خدا و در راه حق باشد سختگیرتر از آن است که از او گله بتوان کرد)) پس از ادای مراسم حج رسول خدا ج با اردوی خود به‌سوی مدینه بازگشت. در هجدهم ذیحجه سال دهم هجری در راه به آب‌گیری بنام غدیر خم که نزدیک جایی بنام جحفه بود رسید. مسلمانان در آنجا با رسول خدا ج از شتران خود فرود آمدند تا چندی بیاسایند... سپس پیامبر ج خطبه‌ای خواند و بعد از خطبه در حق علی س فرمود: «مَنْ کُنْت مولاه...» همه‌ی عامه و خاصه (سنی و شیعه) این حدیث را نقل کرده‌اند منتها محدثان عامه آن را مربوط به نارضایتی لشکریان علی از او می‌دانند و محدثان شیعه مربوط به جانشینی او. (نگاه: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام - ص 4-6 مترجم). [↑](#footnote-ref-50)
51. - بنابراین، چنان که پیش از این بیان شد مراد رسول خدا ج از این فرموده دلجویی از علی س بوده است، زیرا علی س از اینکه نمی‌توانست با رسول خدا ج به تبوک برود دلتنگ شد لذا به پیامبر ج گفت: آیا مرا در میان زنان و بچه‌ها می‌گذاری؟ حضرت هم فرمود: تو نزد من مانند هارونی در نزد موسی. مترجم. [↑](#footnote-ref-51)
52. - (دیدگاه علی س درباره‌ی خلافت و برخورد او با دیگر خلفای راشدین).

پس از کشته شدن عثمان س هنگامی که مردم قصد داشتند علی س را به خلافت بر گزینند به ایشان فرمود: اگر مرا را رها کنید من هم مثل یکی از شما هستم و شاید که من نسبت به کسی که او را ولی امرتان قرار می‌دهید شنواتر و فرمانبردارتر باشم، و من اگر برای شما وزیر باشم بهتر از آن است که امیر باشم. (نگا: نهج البلاغه ص 241 ترجمه‌ی محمد علی انصاری) عالم شیعه شیخ هادی کاشف الغطاء در کتاب مستدرک نهج البلاغه، نامه‌ی علی س را نقل کرده است، در قسمتی از آن حضرت امام علی س چنین گوید: ((. . . پس با ابوبکر از راه خیرخواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام او را اطاعت نمودم، آنگاه چون به حال احتضار در آمد، ولایت و حکومت را به عمر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم و خیرخواهی نشان دادیم...)). (به نقل از مشعل اتحاد - ص 21 به کوشش استاد محمد رضا حکیمی و عبدالکریم بی‌آزار شیرازی که هر دو از محققین شیعه هستند). و دکتر محمد جواد مشکور می‌نویسد: ((سرانجام علی س پس از چهل روز به ابوبکر س دست بیعت داد. به قول ابن اثیر پس از شش ماه بیعت کرد. ابن قتیبه گوید: چون فاطمه ل در گذشت، علی کسی به پیش ابوبکر فرستاد و او را به خانه‌ی خویش خواند. ابوبکر به خانه‌ی علی آمد و در آنجا عده ای از بنی هاشم جمع بودند. علی رو به ابوبکر کرده و گفت: ای ابوبکر، این که ما با تو بیعت نکردیم از جهت انکار فضیلت تو نبود، از این جهت بود که می‌دانیم در این کار ما را حقی است و تو بدون مشورت با من بدین کار دست زدی. پس آنگاه فرمود: وعده گاه ما فردا در مسجد خواهد بود و من ان شاء الله برای بیعت بدان جا خواهم آمد.... چون بیعت علی به انجام رسید ابوبکر سه روز پیاپی از مردم خواست که اگر از بیعت خویش ناراضی هستند می‌توانند بیعت خود را با وی فسخ کنند. علی برخاست و گفت: ما بیعت خود را با تو فسخ نمی‌کنیم و این کار را نخواهیم کرد زیرا رسول خدا تو را در کار دین و امامت بر ما در نماز مقدم داشت، پس کیست که بتواند تو را در اداره‌ی امور دنیای ما باز دارد و واپس اندازد)). (نگاه: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام ص 11 و 12).

حاج شیخ عباس قمی از علمای شیعه در کتاب منتهی الامال اساس پسران علی س را چنین ذکر می‌کند: امام حسن س امام حسین س، محمد الاکبر، عباس، ابوبکر، عمر، عثمان، عبیدالله، جعفر، عبدالله، محمد الاصغر، یحیی، عون و محمد الاوسط. (به نقل از مشعل اتحاد – ص 26). و مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین عالم بزرگ شیعه در کتاب ((أجوبة مسائل موسی جار الله)) می‌نویسد: ((اما نماز علی س پشت سر ابوبکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد)). (نگاه: مشعل اتحاد ص 26) مترجم. [↑](#footnote-ref-52)
53. - و نیز وقتی که دو دختر یزدگرد (پادشاه ساسانی که در زمان حضرت عمر در جنگ قادسیه شکست خورد) را به مدینه آوردند، حضرت امیر یکی را (بی بی‌شهربانو را) به عقد امام حسین و دیگری را به عقد محمد بن ابی بکر در آورد. محمد بن ابی بکر از وی صاحب پسری شد بنام قاسم که او با دختر عموی خود اسماء دختر عبدالرحمن ابن ابی بکر ازدواج کرد و از وی دختری بنام ام فروه به دنیا آورد که همسر امام باقر س و مادر امام صادق س گردید، و از این جهت امام صادق می‌فرمود: «ابوبکر از دو راه جد مادری من است». (نگاه: مشعل اتحاد ص 27. مترجم). [↑](#footnote-ref-53)
54. - مراد خلافت کاملی است که آمیخته با امور خلاف و شرعی نباشد و گرنه بر امویان و عباسیان نیز خلیفه اطلاق شده است. [↑](#footnote-ref-54)
55. - مُلْک را مِلْک و مَلِک نیز گفته‌اند. و عضوض (گزنده و نیشدار) به معنی عاض یعنی بعضی از آنها به بعضی دیگر ظلم می‌کنند و چنین تعبیری برای این است که اگر کسی به انسانی ظلم کند گویی که او را نیش زده و گاز گرفته است. نگا: مشكاة المصابيح 3/7. [↑](#footnote-ref-55)
56. - سعید بن جمهان از سفینه (غلام آزاد شده‌ی پیامبر ج) س، از رسول خدا ج روایت می‌کند که حضرت ج فرمود: «الْخِلاَفَةُ فِي أُمَّتِي ثَلاَثُونَ سَنَةً ثُمَّ مُلْكٌ» سپس سفینه گفت: که ما مدت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی را حساب کردیم دیدیم که سی سال است. سعید گوید: به او گفتم: بنی امیه گمان می‌کنند که خلیفه (رسول خدا ج) هستند. سفینه گفت: فرزندان زرقاء (زور و کج خلقی) دروغ می‌گویند بلکه آنها پادشاهانی هستند از بدترین پادشاهان.

این حدیث را اصحاب السنن (صاحب کتب حدیث) با سند حسن روایت کرده‌اند. (نگاه: التاج 3/40).

و علامه سعد الدین تفتازانی گوید: معاویه و کسانی که بعد از او آمدند خلیفه نبوده (همانند خلفای راشدین) بلکه پادشاه بودند. (نگاه: شرح العقائد ص 181). [↑](#footnote-ref-56)
57. - حاکم و بیهقی آن را روایت کرده و صحیح دانسته‌اند. و ابن حجر / گوید: حدیثی است حسن. نگا: فیض القدیر 3/189 (قول دیگر این است که این روایت را حضرت ابوبکر س بیان کرد زیرا وقتی که مهاجر و انصار در سقیفه جمع شدند و به بحث درباره‌ی خلافت پرداختند علی س حضور نداشت. منتهی حضرت امیر در خطبه‌ی 144 به این مطلب اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إن الأئمة من قريش غرسوا في هذا البطن من هاشم». «همانا امامان از قریش و ثابت در بطن هاشم اند». ((نگا: نهج البلاغه ص 372 ترجمه‌ی محمد علی انصاری). [↑](#footnote-ref-57)
58. - بخاری: 4/155 چاپ مکتبه الاسلامیة استانبول و مسلم 3/1452 نشر و توزیع توسط رئاسه البحوث والافتاء در عربستان سعودی. [↑](#footnote-ref-58)
59. - اصل این است که امام و رهبر از قریش باشد اما در صورت عدم وجود فردی از قریش که واجد الشرایط باشد، هر کس دیگری که نسبت به زمام بهتر بود انتخاب می‌شود.

نگاه: شریعت اسلام - ملا عبدالکریم مدرس - جلد چهارم بحث پیشوای مسلمانان ص 122 - مترجم. [↑](#footnote-ref-59)
60. - شرح تفتازانی ص 238. [↑](#footnote-ref-60)
61. - در صورتی که اهل ایمان در وظایف خود سستی و کاهل نکنند و به تن پروری و راحت طلبی خو نگیرند. مترجم. [↑](#footnote-ref-61)
62. - این شرط امروزه منتفی است. مترجم. [↑](#footnote-ref-62)
63. - نگا: شرح المواقف 3. [↑](#footnote-ref-63)
64. - شرط رهبر مسلمانان این است که مسلمان و بالغ و آزاد و مذکر و قریشی نسب و مجتهد در دین و عادل و دلیر و بیباک و هوشیار و توانمند باشد. شریعت اسلام - ملا عبدالکریم مدرس- جلد چهارم ص 122- مترجم. [↑](#footnote-ref-64)
65. - اگر گرفتار رهبری فاسق شدیم در اموری که آشکارا مخالف با دستور دین اسلام نباشد او را اطاعت می‌کنیم و تا حدی که در توان داریم تلاش می‌کنیم که امورات مسلمین درست برگزار شود و اجازه نمی‌دهیم که هرج و مرج و آشوب در بین مسلمین ایجاد شود. شریعت اسلام - جلد 4/122- مترجم. [↑](#footnote-ref-65)
66. - علمای سلف اوامر چنین حاکمانی را به ناچار و برای جلوگیری از فتنه و آشوب پذیرفته‌اند، زیرا شرایطی فراهم نبوده است تا بتوانند عملاً حاکم ظالم را عزل کنند و فردی عادل را منصوب نمایند. اما اگر شرایط سیاسی و اجتماعی چنان بود که مسلمانان بتوانند فردی عادل و صالح را رهبر خود کنند بر آنان واجب است که چنین وظیفه ای را انجام دهند بدلیل ﴿وَلَا تُطِعۡ مِنۡهُمۡ ءَاثِمًا أَوۡ كَفُورٗا﴾ [الإنسان: 24]. «و از هیچ کدام ازگناهکاران و بیدینان‌شان فرمانبرداری مکن». ﴿وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [المائدة: 2]. «و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید». مترجم. [↑](#footnote-ref-66)
67. - علامه سعدالدین تفتازانی می‌نویسد: «وعن الشافعي أن الإمام ينعزل بالنفس والجور وكذلك قاضي وأمير. وأصل الـمسألة أن الفاسق ليس من أهل الولاية عند الشافعي لأنه لا ينظر لنفسه فكيف ينظر لغيره؟» یعنی: از امام شافعی / نقل شده که امام به سبب گناه و ظلم عزل می‌شود همین طور هر قاضی و امیری. و اصل مساله در نزد شافعی این است که فاسق از جمله‌ی کسانی نیست که اهلیت ولایت و امارت را دارند زیرا فاسق به خود رحم نمی‌کند پس گونه به دیگران رحم می‌کند؟

شرح العقاید تفتازانی با حاشیه کستلی ص 186 - مترجم. [↑](#footnote-ref-67)
68. - و برخی گفته‌اند: منظور از عدم جواز دو خلیفه این است که در یک کشور یا چند کشور مجاور یکدیگر خلافت کنند، لیکن هنگامی که کشورهای اسلامی از هم دور باشند و امام یا خلیفه نتواند به امور ممالک دیگر رسیدگی کند جایز است خلیفه یا امام دیگری در کشورهای دور از مقر خلافت تعیین شود تا مصالح عمومی را زیر نظر گیرد و از جمله‌ی علمای ناموری که این عقیده از آنان نقل شده است استاد ابواسحاق اسفراینی شیخ متکلمان است و امام الحرمین در کتاب الارشاد نیز بدین رای متمایل شده است... و بعضی این نظر را به دلیل اجماع رد کرده‌اند، ولی دلیل آن روشن نیست، چه اگر در این باره اجماعی وجود می‌داشت استاد ابو اسحاق و امام الحرمین که به معرفت اجماع آگاه ترند مخالفت نمی‌کردند.... (نگاه: مقدمه‌ی ابن خلدون - ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی جلد اول ص 369 – مترجم). [↑](#footnote-ref-68)
69. - امامت ریاست عامه است در امر دین و دنیا «خلافة عن النبي ج»، و چون که مرجع امامت قیام به امامت است و قیام به امامت از افعال مکلفین است، بنابر آن به فروع الیق است نه به اصول، بلکه بی‌تردد از فروع، لکن چون اعتقادات فاسده در بین خلق در آن حاصل شده نزدیک شده که بسیاری از قواعد اسلام منهدم شود، او را ملحق به ابحاث علم کلام کرده‌اند. و پیش ما معشر اهل سنت سمعاً بر خلق نصب امام واجب است چرا که چنان که در جهت سادسه اشاره بدان می‌رود وجوب بر حق تعالی معنی ندارد زیرا که حسن و قبح عقلی معلوم نیست و حسن و قبح شرعی معلوم است که نسبت به حق تعالی از هذیان گفتن و نادانی جاهلان است. و شروط امامت از قول ناظم /: به ضبط و ربط و حفظ از بهر اسلام، تا قول او: چو عنقا گم مسمی اسم معروف معلوم است. افضل زمان را توجیه کرده‌اند که تقدیم مفضول علی الافضل قبیح است در اقامه‌ی قوانین شرعیه و تقدیم مساوی ترجیح می‌خواهد، و این مردود است اول به منع اگر قبح به معنی این باشد که تارکش در نزد خدا مستحق ذم و عقاب است، و ثانی به عدم الافاده اگر به معنی عدم ملایمتش باشد در مجاری عقول و عادات، بلکه هم ممنوع است «إذ ربمـا يكون الفضول أصلح وأقدر على القيام بمصالح الدين والـملك ونصبه أوفق لانتظام حال الرعية»، و ترجیح مساوی بدان جهت می‌شود، و هم علم محیط خاصه‌ی علام الغیوب است که ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا﴾ [الإسراء: 85]. را فراموش کرده است. بایست که از مبین یا ازامامش بپرسد و انتصاب هاشم را برای آن گفته‌اند که خلافت ائمه ثلاثه را نفی کنند، و بر آن بی‌شبهه شبهه ای هم ندارند چه جای حجت، و علوی را شرط کرده‌اند که خلافت بنی عباس را نفی نمایند. اجماع مسلمین بر خلافت همگی کافی است، و عصمت را «قياساً على النبوة ولكونه واجب الإطاعة وهو يجب أن يكون معصوماً ولأن الـمعصية ظلم وعهد الإمامة لا ينال الظالـمين، ولأنه لو عصي لافتقر إلى إمام آخر تسلسل» زیرا که محوج به نصب امام جواز خطا بر امت است در علم و عمل. هرگاه خطا بر او جایز باشد محتاج امام دیگر می‌شود و هکذا، «ولو أنه عصى لكان ناقضاً للشرع وهو شرع حافظا له» شرط کرده‌اند. رد اول به منع جامع قیاس است که نبی مبعوث من الله و ادعایش مقرون به معجزات داله بر عصمت از کذب و سایر امور مخلد به مرتبه‌ی نبوت است، «ولا كذلك الإمام فإن نصبه مفوض إلى العباد الذين لا سبيل لـهم إلى معرفة العصمة فلا وجه لا شتراطها» و رد ثانی به این است که «إنمـا يجب أن يطاع فيمـا لا يخالف الشرع وعند الـمخالفة يرجع إلى الأدلة والاجتهاد»، و در عدم کذب در بیان احکام علم و عدالت و اسلام کافی است. و رد ثالث به این است که «عدم العصمة لا يوجب الـمعصية بالفعل فضلا عن الظلم، فإن الـمعصية أعم من الظلم، ولو سلم فلا نسلم دلالة الآية على أن الآية لا تنال الظالـمين لجواز أن يكون الـمراد عهد النبوة والرسالة كمـا هو رأى الـمفسرين». [↑](#footnote-ref-69)
70. - یعنی حضرت امیرالمومنین علی را -کرم الله وجهه- به جهات متعدده در جای خودش قرار دادیم، و آنچه لایق‌شان علی س است بدان گونه مقرر نموده ایم. اولا: در اجتهاد و در اطلاع بر ادله و نصوص و در آگاهی از ظهر و بطن آیات و احادیث و عقل و فهم قصوری نداشته. و ثانیاً: اسدالله صاحب شجاعت و حیدر کرار با کر و فر و صاحب پشت و قوه و کثرت توابع مثل بنی هاشم و بنی المطلب بوده که مشهور است چطور با غیرت و حمیت و شوکت و آماده بوده‌اند. و ثانیاً: پسران (مثل) حضرت حسن و حسین و عم مثل حضرت عباس ش داشته است، و با او بودند «لـما روي أن عباساً قال لعلي: امدد يدك لأبايعك حتى يقول الناس: بايع عم رسول الله ابن عمه فلا يختلف فيك اثنان»، و زبیر با آن شجاعت با وی بود «حتى قيل: إنه سل السيف وقال: لا أرضى بخلافة أبي بكر، وقال أبو سفيان: أرضيتم يا بني عبد مناف أن يلي عليكم تيمي؟ والله لأملأن الوادي خيلاً ورجلاً. وكرهت الأنصار خلافة أبي بكر فقالوا للمهاجرين: منا أمير ومنكم أمير. فقال أبوبكر: منا الأمراء ومنكم الوزراء واحتج عليهم بقول ج: «الأئمة من قريش». فظهر أنه لو كان على إمامة علی نص لأظهره علی أو لأظهروه ونازعوا مع أبي بكر، وأبوبكر كان شيخاً ضعيفاً لا مال له ولا شوكة ولا رجال، فأني يتصور امتناع الـمنازعة معه تقية». پس معلوم شد که بی‌علم و اذن و تجویز علی س هیچ کس از خلفای ثلاثه خلیفه نشده، و در رتبه‌ی چهارم به علم و اجتهاد خود و رای اهل حل و عقد آن وقت و اجماع، خلیفه شد چنان که ائمه‌ی ثلاثه بدان نوع خلیفه شدند. پس بدین جهات، در هر مقامی علی س را به‌جای خود مقرر کرده ایم چه در علم چه در شجاعت و قوت عشیرت و چه از حیثیت پسر و عم و چه در رتبه‌ی چهارم، نه اینکه خدا نخواسته در استحقاقش حرفی داشته باشیم، بلکه در استحقاق وی حرفی نداریم و لکن می‌گویم: ای مدعی آنچه متفق علیه است در‌شان علیس مثل استحقاق خلافت مطلوب تو نیست و بی‌فایده است، و آنچه مطلوب تست مثل استحقاق خلافت اولویت بلافاصله‌ی معلومه‌ی یقینیه از علی و اهل اجماع مختلف فیه است، پس مختلف فیه را ترک کنیم و بر دیگر متفق علیه بین الفریقین بیاییم و گفتگو بر وی بکنیم و آن متفق علیه وقوع این خلافت کذابی است که بدین ترتیب واقع شده چه این وقوع بدین ترتیب متواتر است، والا تو ای مدعی این قدر داد و فریاد نمی‌کردی، پسر برای تو این مانده است در ابطال این وقوع مرتب از وجه تعصب بگویی امامت نزد ما از اصل دین نیست از فروعات است، ظن برای (فروعات) کافی است و خصوص مدعای ما که وقوع آن گونه است مسلم الثبوت بلکه یقین است، تو نافی هستی و ادعای ابطال داری و امامت نزد تو از اصول دین است، چیزی را بیاور که مثل «الواحد نصف الاثنين» و «الشمس مشرقة» منتج یقین باشد نفی مدعای ما بکن و اثبات مطلب خودت که مقدمات یقینیه بر وی مطلوب است به غیر و سلب استحقاق خلافت اولیت مذکوره از غیر حضرت بنما و مقدمات ممنوعه‌ی شروط سابقه ات را اثبات بکن، موافق علم آداب اول برهان یقینی را بیار که علی س افضل اصحاب و معصوم است، و ثانی بر این که امام باید افضل باشد مفضول ممتنع است، و ثالث بر این که واجب است که معصوم باشد، و رابع بر این که علی خلیفه‌ی اول بلافاصله است چنان که در‌شان حضرت ج آمده: ﴿وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [الأحزاب: 40] بعد قوله: ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ﴾ [الأحزاب: 40] و الا فرض کردیم فضایل علی س در کثرت و صحت و خرق عادت و تفرد به آنها به معجزات محمد ج رسید آن معجزات بی‌نص مذکور دلالت بر خاتم النبوت محمد ج نمود تا آن فضایل بی‌نص (علی کرم الله وجهه اول الخلفاء) بلافاصله دلالت بر خلافت اولیت بلافاصله‌ی علی بکند، با وجود این که علی در فضایل متفرد نیست و فضایلش خارق عادات نیستند؟ عمده‌ی شبهات تو این آیت است ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ٥٥﴾ [المائدة: 55]. که به قول مفسرین در‌شان علی س است وقتی که انگشتری خود را در حالت رکوع به سائل داد. تو می‌گویی: ﴿إِنَّمَا﴾ برای حصر و ولی به معنی خلیفه و امام است، و از ﴿وَٱلَّذِينَ...﴾ مراد علی س است، و قوله: ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ حال است. مقتضای ورود ﴿إِنَّمَا﴾ تردد مخاطب و نزاع است. در وقت نزول آیت و حالت حیات پیغمبر ج چه تردد و نزاعی در امر خلافت بود، یا (ولی) در چه جایی در قرآن یا در لغت به معنی خلیفه آمده، تا در این آیت هم بر وی محمول شود، و از ﴿وَٱلَّذِينَ...﴾ تا آخر که همگی صیغه‌ی جمع‌اند چه موجب مفرد گرفتن است، چه که «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» قاعده‌ی مقرره‌ی اصول الفقه است. ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ کی مخصوص به جمله‌ی حالیه بود، چه موجب؟ چرا به جهت احتزاز از نماز یهود صفت بودنش جایز نباشد؟ و اگر منظور خلافت علی س است چرا نفرمود: «انما وليكم الله ورسوله وعلى»؟ آخر برای تو خود نام علی س است به کار می‌آید نه کلام محتمل، و اگر ولی به معنی خلیفه باشد و خلافت نیابت پیغمبر است، معنی خلافت خدا و پیغمبر چیست؟ علی س برای خاطر تو. با این همه جواب فرض کردیم که ﴿إِنَّمَا﴾ برای حصر است و ولی به معنی خلیفه است و مراد از همگی صیغه جمع مفرد است که علی باشد، یعنی نیست خلیفه‌ی شما الا خدا و پیغمبر و علی، اولا معنی خلافت علی در حیات پیغمبر نیست و ثانیاً هرگاه خلافت منحصر در علی س باشد ما سه نفرمان از دست می‌رود و شما یازده، ما راضی هستیم.

شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد. [↑](#footnote-ref-70)
71. - نهج البلاغه جزء 4 کلام 197. [↑](#footnote-ref-71)
72. - نهج البلاغه جزء 2 کلام 91 ص 262. [↑](#footnote-ref-72)
73. - از مکتوب ششم نهج البلاغه فیض الاسلام جلد 5 صفحه 831. [↑](#footnote-ref-73)
74. - نهج البلاغه جزو سوم مکتوب و خطبه‌ی 172. [↑](#footnote-ref-74)
75. - نهج البلاغه کلام134 جزء دوم ص 406. [↑](#footnote-ref-75)
76. - نهج البلاغه کلام 127 جزو دوم صفحه 348. [↑](#footnote-ref-76)
77. - حدیث شریف، مشكوة به نقل از موطاء امام مالک (3) محمد رسول الله از خطبه‌ی حجه الوداع در منی بطور مفصل‌تر. [↑](#footnote-ref-77)
78. - نهج البلاغه جزء 3 کلام 149. [↑](#footnote-ref-78)
79. - نهج البلاغه جزء 4 از عهدنامه به مالک اشتر نخعی. [↑](#footnote-ref-79)
80. - حدیث شریف. [↑](#footnote-ref-80)
81. - کتاب علی و بنوه تالیف دکتر طه حسین. [↑](#footnote-ref-81)
82. - کتاب علی و بنوه تالیف دکتر طه حسین. [↑](#footnote-ref-82)
83. -کتاب علی و بنوه تالیف دکتر طه حسین. [↑](#footnote-ref-83)
84. - حدیث شریف. [↑](#footnote-ref-84)
85. - کلام 219 ج 4 نهج البلاغه. [↑](#footnote-ref-85)
86. - عمل نمایندگان امام در بلاد اسلامی به منزله‌ی عمل خود او است. [↑](#footnote-ref-86)
87. - حدیث شریف. [↑](#footnote-ref-87)
88. - نهج البلاغه کلام 149 ج 3. [↑](#footnote-ref-88)
89. - حدیث شریف. [↑](#footnote-ref-89)
90. - سنن ترمذی، و مسند احمد. [↑](#footnote-ref-90)
91. - حدیث شریف. [↑](#footnote-ref-91)
92. - زندگانی حضرت محمد ج. [↑](#footnote-ref-92)